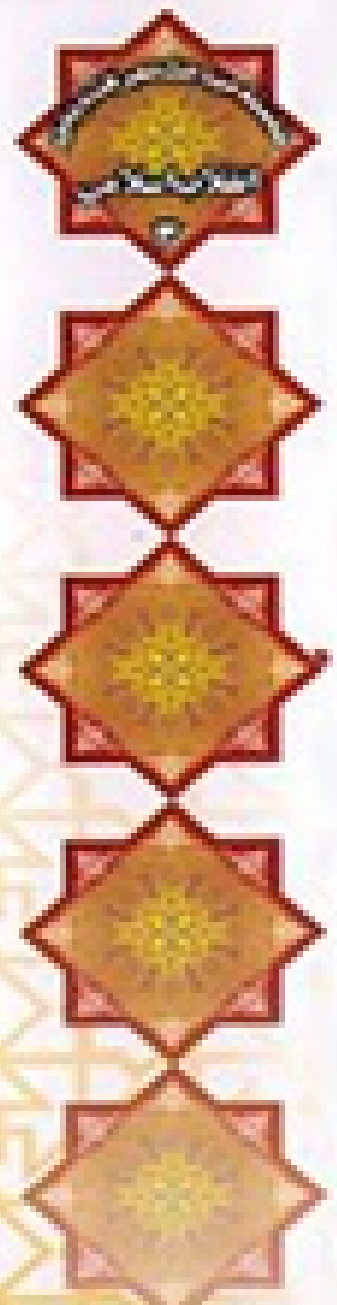


امام خمینی

و

خود آگاهی تاریخی

مصطفی طاهرزاده



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) و خودآگاهی تاریخی

نویسنده:

اصغر طاهرزاده

ناشر چاپی:

لب المیزان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) و خودآگاهی تاریخی
۹	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۴	فهرست مطالب
۲۰	مقدمه
۲۴	مقدمه مؤلف
۳۸	امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) و خودآگاهی تاریخی
۳۸	اشاره
۴۱	تفاوت جهل، آگاهی و خودآگاهی
۴۳	چگونگی ارتباط با انقلاب اسلامی
۴۶	روش امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در مقابله ی با غرب
۵۰	مغالطه ای آشکار
۵۲	امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و زندگی در زمانه
۵۵	خطر اصلی
۵۷	دل آگاهی
۶۱	فلسفه ی سیاسی انقلاب اسلامی
۶۲	برنامه های مقابله با حکومت دینی
۶۸	عهد امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه)
۶۸	اشاره
۷۱	عهد انسان با خدا
۷۳	انسان بی ذکر
۷۵	امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و احیاء عهد الهی انسانی
۷۹	عهدی که کهنگی نمی پذیرد

۸۰	عهد با امام خمینی، عهد با خود
۸۶	سیری از غرب زدگی به سوی اسلام
۹۰	عهد ورود به اصالت ها
۹۳	امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و زبان تفکر دوران معاصر
۹۴	ریشه ی مشکلات
۹۷	تضاد ذاتی فرهنگ غرب با اسلام
۹۸	اتمام حجت
۱۰۰	ریشه ی بحران های جهان
۱۰۱	تجلیل واقعی؟
۱۰۷	زندگی در واقعیات
۱۱۰	امام خمینی (قدس سره) مقام ثابت عصر
۱۱۰	اشاره
۱۱۲	عدول قرن
۱۱۵	راه رهایی از روزمزدگی
۱۱۷	ثابتات ابدی
۱۲۰	امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» ثابت عصر
۱۲۴	مقام جامعیت ثابت عصر
۱۲۶	فرهنگ مدرنیته و عدم درک عقل قدسی
۱۲۹	اقدامات تاریخ ساز
۱۳۰	برگشت به معنی زندگی
۱۳۲	سکولار پنهان
۱۳۵	مدرنیته و اشرافیت خواص
۱۳۶	باطن های غیر انقلابی
۱۳۸	شاخصه های انقلاب اسلامی
۱۴۰	نجات از فرسودگی
۱۴۱	مدینه الله، مدینه الشیطان

- ۱۴۳ آفات بریدن از حق
- ۱۴۵ آشتی با جهان خدا
- ۱۴۷ پلورالیسم و مدینه ی أهواء
- ۱۴۸ مدینه الله و به وحدت رسیدن کثرت ها
- ۱۵۰ انتظار ما از انقلاب اسلامی
- ۱۵۵ نقش امام خمینی (قدس سره) در احیای حکومت دینی در جهان معاصر
- ۱۵۵ اشاره
- ۱۵۷ علم به جای دین!
- ۱۶۳ انقلاب اسلامی؛ گمشده ی مردم جهان
- ۱۶۶ انقلاب اسلامی و تغییر مبنای سیاست در جهان
- ۱۷۰ رسالت تاریخی ملت ایران
- ۱۷۳ روح حاکم بر تکنولوژی غربی
- ۱۷۸ امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» خط توحیدی قرن معاصر
- ۱۸۲ انقلاب اسلامی و نظر به امپراطوری عظیم اسلامی
- ۱۸۸ انجام وظیفه تا مرز خطرناک ترین شرایط
- ۱۹۱ رمز احیاء عزت اسلامی
- ۱۹۵ قرائت امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) از اسلام، گوهر حیات آینده جهان
- ۱۹۵ اشاره
- ۱۹۷ هنر شناخت زمانه
- ۲۰۰ انقلاب اسلامی و عبور از فرهنگ شرک
- ۲۰۱ اراده ی بشر در عبور از مدرنیته
- ۲۰۳ آینده ی جهان و انقلاب اسلامی
- ۲۰۵ انقلاب اسلامی و توان نفی موانع
- ۲۰۹ جهانی بودن و همیشگی بودن انقلاب اسلامی
- ۲۱۲ سیری به سوی پیش بینی توطئه ها
- ۲۱۶ ضعفی که از آن رنج می بریم

- ۲۱۸ ----- ریشه ی تاریخی شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»
- ۲۲۰ ----- مبانی علمی و عقلی ولایت فقیه
- ۲۲۱ ----- تضاد فرهنگ غربی با تفکر حکیمانه
- ۲۲۳ ----- تنها راه!
- ۲۲۵ ----- منابع
- ۲۳۳ ----- درباره مرکز

امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) و خودآگاهی تاریخی

مشخصات کتاب

سرشناسه: طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰ -

عنوان و نام پدیدآور: امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) و خودآگاهی تاریخی / اصغر طاهرزاده.

مشخصات نشر: اصفهان: لب المیزان، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری: ۲۱۶ ص.

فروست: سلسله مباحث معرفت دینی. انقلاب اسلامی؛ ۳.

شابک: ۲۰۰۰۰ ریال؛ ۲۴۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۰۹-۲۲-۲:

وضعیت فهرست نویسی: فایا (چاپ دوم)

یادداشت: چاپ اول: ۱۳۸۸.

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: کتابنامه: ص. [۲۱۱] - ۲۱۳.

موضوع: خمینی، روح الله، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، ۱۲۷۹ - ۱۳۶۸.

موضوع: خمینی، روح الله، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، ۱۲۷۹ - ۱۳۶۸. -- دیدگاه درباره انقلاب اسلامی

موضوع: انقلاب های اسلامی

موضوع: خودآگاهی -- جنبه های مذهبی -- اسلام

موضوع: ایران -- تاریخ -- انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷

رده بندی کنگره: DSR۱۵۵۳/ط۲الف ۷۷ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۳

شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۲۷۴۵۹

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٢

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و

خودآگاهی تاریخی

اصغر طاهرزاده

ص: ۳

مقدمه. ۹

مقدمه مؤلف... ۱۳

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و خودآگاهی تاریخی.. ۲۷

تفاوت جهل، آگاهی و خودآگاهی.. ۳۰

چگونگی ارتباط با انقلاب اسلامی.. ۳۲

روش امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در مقابله ی با غرب... ۳۵

مغالطه ای آشکار. ۳۹

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و زندگی در زمانه. ۴۱

خطر اصلی.. ۴۴

دل آگاهی.. ۴۶

فلسفه ی سیاسی انقلاب اسلامی.. ۵۰

برنامه های مقابله با حکومت دینی.. ۵۱

عهد امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه». ۵۷

ص: ۵

عهد انسان با خدا ۶۰

انسان بی ذکر. ۶۲

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و احیاء عهد الهی انسانی.. ۶۴

عهدی که کهنگی نمی پذیرد. ۶۸

عهد با امام خمینی، عهد با خود. ۶۹

سیری از غرب زدگی به سوی اسلام. ۷۴

عهد ورود به اصالت ها ۷۸

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و زبان تفکر دوران معاصر ۸۱

ریشه ی مشکلات ۸۲

تضاد ذاتی فرهنگ غرب با اسلام. ۸۵

اتمام حجت... ۸۶

ریشه ی بحران های جهان.. ۸۸

تجلیل واقعی؟. ۸۹

زندگی در واقعیات... ۹۴

امام خمینی «قدس سره» مقام ثابت عصر. ۹۷

عدول قرن.. ۹۹

راه رهایی از روزمژگی.. ۱۰۲

ثابتات ابدی.. ۱۰۴

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» ثابت عصر. ۱۰۶

مقام جامعیت ثابت عصر. ۱۱۰

فرهنگ مدرنیته و عدم درک عقل قدسی.. ۱۱۲

اقدامات تاریخ ساز. ۱۱۵

برگشت به معنی زندگی.. ۱۱۶

ص: ۶

سکولار پنهان.. ۱۱۸

مدرنیته و اشرافیت خواص.... ۱۲۱

باطن های غیر انقلابی.. ۱۲۲

شاخصه های انقلاب اسلامی.. ۱۲۴

نجات از فرسودگی.. ۱۲۶

مدینه الله، مدینه الشیطان.. ۱۲۸

آفات بریدن از حق.. ۱۲۹

آشتی با جهانِ خدا ۱۳۲

پلورالیسم و مدینه ی أهواء. ۱۳۳

مدینه الله و به وحدت رسیدنِ کثرت ها ۱۳۴

انتظار ما از انقلاب اسلامی.. ۱۳۶

نقش امام خمینی «قدس سره» در احیای حکومت دینی در جهان معاصر ۱۴۱

علم به جای دین! ۱۴۳

انقلاب اسلامی؛ گمشده ی مردم جهان.. ۱۴۹

انقلاب اسلامی و تغییر مبنای سیاست در جهان.. ۱۵۲

رسالت تاریخی ملت ایران.. ۱۵۶

روح حاکم بر تکنولوژی غربی.. ۱۵۹

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» خط توحیدی قرن معاصر. ۱۶۴

انقلاب اسلامی و نظر به امپراطوری عظیم اسلامی.. ۱۶۸

انجام وظیفه تا مرز خطرناک ترین شرایط... ۱۷۴

قرائت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» از اسلام، گوهر حیات آینده جهان ۱۸۱

هنر شناخت زمانه. ۱۸۳

انقلاب اسلامی و عبور از فرهنگ شرک... ۱۸۶

اراده ی بشر در عبور از مدرنیته. ۱۸۷

آینده ی جهان و انقلاب اسلامی.. ۱۸۹

انقلاب اسلامی و توان نفی موانع. ۱۹۱

جهانی بودن و همیشگی بودن انقلاب اسلامی.. ۱۹۵

سیری به سوی پیش بینی توطئه ها ۱۹۸

ضعفی که از آن رنج می بریم.. ۲۰۲

ریشه ی تاریخی شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه». ۲۰۴

مبانی علمی و عقلی ولایت فقیه. ۲۰۶

تضاد فرهنگ غربی با تفکر حکیمانه. ۲۰۷

تنها راه! ۲۰۹

ص: ۸

باسمه تعالی

کتابی که در پیش رو دارید قسمتی از مجموعه مباحث استاد طاهرزاده در رابطه با «جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی» و نقش آن در حال و آینده ی جهان است. در مورد این مباحث نظر شما را به نکات زیر جلب می نمایم.

۱- نویسنده با اعتقاد به این که دنیای مدرن دیگر جایی در عالم ندارد، به انقلاب اسلامی به عنوان روح معنوی این عصر که هرگز کهنه نمی شود، (۲) نظر دارد و خواننده را متوجه این امر مهم می کند که در عصر گسترش عالم غربی که سعی دارد سایر ملل را بی عالم و بی تاریخ کند،

ص: ۹

-
- ۱- مقدمه ی گروه فرهنگی المیزان و مقدمه ی مؤلف جهت مجموعه ی کتاب هایی که در رابطه با انقلاب اسلامی و امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» تدوین شده، تنظیم گشته است. امید است با دقت کامل مورد توجه قرار گیرد.
- ۲- در رابطه با دلایل کهنه بودن دنیای مدرن به کتاب «علل تزلزل تمدن غرب» از همین مؤلف رجوع شود.

انقلابی متولد شده که در جوهر و ماهیت خود، تحولی است بیرون از حوزه ی فکر و تمدن غربی، و بر همین اساس تذکر می دهد آن انقلاب را با عینک غربی ننگریم که هرگز به حقیقت آن آگاهی نمی یابیم. زیرا به گفته ی میشل فوکو: «وقتی ایرانیان از حکومت اسلامی حرف می زنند، وقتی جلوی گلوله در خیابان ها، آن را فریاد می زنند، ... و با این کار شاید خطر یک حمام خون را به جان می خرنند... به نظر من به واقعیتی می اندیشند که به ایشان بسیار نزدیک است... چون کوششی است برای این که سیاست، یک بُعد معنوی پیدا کند»^(۱).

۲- توجه به تفاوت ذاتی دو رویکرد متفاوت نسبت به زندگی در این دوران، رمز کلیدی کتابی است که روبه روی خود دارید. عبور از نوعی زندگی که آرمان های خود را در فرهنگ مدرنیته دنبال می کند و رویکرد به نوع دیگری در زندگی است که می خواهد از طریق انقلاب اسلامی، از غرب و فرهنگ مدرنیته عبور کند و زندگی زمینی را به آسمان متصل گرداند.

۳- روح حاکم بر زمانه که تحت تأثیر فرهنگ مدرنیته است، آنچنان آشفته است که انسان به راحتی معنی حادثه ای را که آمده است تا ماوراء فرهنگ مدرنیته، متذکر رجوع بشر به آسمان باشد، نمی فهمد و لذا نسبت به فهم جایگاه انقلاب اسلامی در این دوران گرفتار برداشت های از پیش ساخته می شود که آن برداشت ها دیواری در برابر فهم او و فهم انقلاب اسلامی می کشد. نویسنده تلاش کرده با توجه به این امر، ماوراء نگاه

ص: ۱۰

۱- میشل فوکو، ایرانی ها چه رؤیایی در سر دارند، ص ۳۸.

مدرنیته، انقلاب اسلامی را بنمایاند. زیرا که باید مواظب باشیم انقلاب اسلامی را در حد فهم های محدود ننگریم و گرنه بی توجه به حقیقت روحانی و جایگاه تاریخی آن، سخن گفته ایم.

۴ - ممکن است در ابتدا به مؤلف ایراد گرفته شود که نگاه او به انقلاب اسلامی، نگاهی آرمانی است که با واقعیت آن متفاوت است، ولی وقتی حقانیت سخن روشن می گردد که سعی شود به همه ی زوایایی که در رابطه با انقلاب اسلامی در کتاب توجه داده شده، عنایت گردد، در آن صورت است که معلوم خواهد شد چرا اصرار می شود انقلاب اسلامی یک رستاخیز در همه ی جهان امروز است و همچون روز حساب جایگاه هر کس را تعیین می کند.

۵ - زبان فرهنگ مدرنیته که ما نیز با تأسیس اولین دبستان، قبل از انقلاب مشروطه با آن آشنا شدیم و بعد به وسیله ی آن فکر کردیم، زبانی نیست که بتواند جایگاه انقلاب اسلامی را تبیین کند و به همین جهت مؤلف محترم سعی فراوان کرده تا ماوراء گفتمانی که تحت تأثیر فرهنگ غرب است، ذات انقلاب اسلامی را بنمایاند تا حقیقتاً با چهره ی واقعی انقلاب اسلامی روبه رو شویم و همین امر موجب شده که در بعضی موارد خواننده به زحمت بیفتد و آرامش خود را در حین مطالعه ی کتاب از دست بدهد، چون یا واژه ها را ناآشنا می بیند و یا افقی که به میان می آید افقی نیست که خواننده عادت کرده باشد از آن افق بنگرد.

۶ - مؤلف محترم با توجه به این قاعده که «با آغاز عهد تازه، تأثیر آن چه به گذشته تعلق دارد، کم می شود» روشن می کند که چگونه با

حضور انقلاب اسلامی در عالم، عهد الهی از یاد رفته ی بشر به او برمی گردد و در آن راستا فرهنگ غربی در عالم به سرعت فروکاسته می گردد و به این دلیل باید به آینده ی انقلاب اسلامی امیدوار بود.

به امید آن که توانسته باشیم در راستای آشنایی عزیزان نسبت به حقیقت و ذات انقلاب اسلامی قدمی برداریم.

گروه فرهنگی المیزان

ص: ۱۲

مواردی که در ذیل مطرح شده؛ زوایای مختلفی است از نگاهی که در کتاب های مربوط به انقلاب اسلامی و امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» بیان گردیده، تا سمت و سوی جستجوی خوانندگان عزیز را در متن آن کتاب ها روشن کند.

۱- حساس ترین مسأله در زندگی انسان درست و دقیق دیدن واقعیات عالم است، و این موضوع آن قدر مهم است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در تقاضای خود به خداوند عرضه می دارند «اللَّهُمَّ ارِنِي الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ»؛^(۱)

خدایا! اشیاء را آن طور که هستند به من نشان بده.

ص: ۱۳

۱- محمد بن حمزه فناری، مصباح الأنس، ص: ۲۲۰.

موضوع درست دیدن پدیده ها و واقعیات وقتی اهمیت صدچندان پیدا می کند که موضوع مورد شناخت، به زندگی دنیایی و آخرتی انسان ربط پیدا کند.

در کنار معرفت به خدا و معاد و نبوت و امامت، در عصر کنونی، معرفت به جایگاه انقلاب اسلامی از موضوعاتی است که معرفت صحیح نسبت به آن نقش اساسی در نوع زندگی ما خواهد داشت و به واقع همه ی انتخاب های ما را تحت الشعاع خود قرار می دهد و پیرو آن سعادت و شقاوت ما را نیز رقم خواهد زد.

۲- انقلاب اسلامی یک پدیده ی معنوی است که هرگونه موضع گیری ما نسبت به آن، ما را در جایگاه خاصی از قرب و یا بُعد نسبت به معنویت قرار می دهد و این است که نمی توان نسبت به آن چشم برهم گذاشت و آن را نادیده انگاشت، زیرا به همان اندازه، از جایگاه قرب معنوی به جایگاه بُعد از حقیقت پرت می شویم. به همین جهت می توان آن را یک رستاخیز معنوی به شمار آورد که حساب و جایگاه هرکس را در دوران کنونی که دوران تقابل انقلاب اسلامی با فرهنگ مدرنیته است، تعیین می کند.

۳- در دورانی که بشر مدرن از دین فاصله گرفته و ارتقای انسان را در پیروی از اندیشه های منقطع از آسمان جستجو می کند، یک مرتبه در قرن بیستم با وقوع دو جنگ جهانی در مهد تمدن مدرن و شکست ایدئولوژی هایی مثل لیبرالیسم و سوسیالیسم و ظهور نابرابری های آزاردهنده، انقلاب اسلامی به عنوان راهی برای عبور از آن فرهنگ به

سوی فرهنگ الهی انبیاء، عقل ها و دل ها را متوجه خود نمود و بر خلاف آن همه تبلیغات منفی که نسبت به آن روا داشتند، به خوبی از عهده ی نشان دادن معنی تاریخی خود برآمد. این است که روشن می کند انقلاب اسلامی یک امر اتفاقی نیست، بلکه گشایش افق و زمان جدید در بحبوحه ی پایان غرب است.

۴- اندیشه هایی که گرفتار ظاهرینی دوران نیستند به خوبی متوجه جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی خواهند شد و ذات الهی آن را که به عنوان یک رسالت، وارد زندگی بشر شده، خواهند شناخت و از تاریخ سازی آن که حکمت و معنویت را به بشریت هدیه خواهد داد آگاهی خواهند یافت و آرمان گرایی منطقی آن را که عامل نجات بشر از پوچ گرایی و نیهیلیسم بیمارگونه ی بشر مدرن است، به سرعت دریافت می کنند و این شروع تاریخ طلائی معنویت حقیقی بعد از ظلمات مدرنیته است.

۵- وقتی از انقلاب اسلامی سخن می گوئیم ولی به جایگاه آن که از غدیر شروع شده و به حاکمیت مهدی عجل الله تعالی فرجه ختم می شود و باید از روح غربی عبور کند، چیزی نگوییم، عملاً از انقلاب اسلامی هیچ چیز نگفته ایم. انقلاب اسلامی با نگاه تاریخی شیعه به غدیر پدید آمد و نه تنها پدیده ای اتفاقی نبود، بلکه آشنای همه ی شیعیان بود زیرا آن را در متن اسلام یافته بودند تا از طریق آن با روح توحید اصیل زندگی کنند.

۶- کسی که از «توحید» چیزی نمی داند و معتقد نیست که آن حقیقت یگانه اجازه ی حضور به غیر نمی دهد، وقتی به او گفته شود انقلاب

اسلامی جلوه‌ی روح توحید است و هر جریان مقابل خود را نفی می‌کند و همچنان در تاریخ جلو می‌رود و هرگز فرو نمی‌نشیند، متوجه موضوع نخواهد شد و شاید آن را ادعایی بداند که از سر احساسات اظهار شده است ولی انکار نور چیزی از واقعیت و نقش آن نمی‌کاهد.

۷- اگر شخصیت انقلاب اسلامی را با تفکر غربی تحلیل کنیم هرگز به ذات آن پی نخواهیم برد و لذا هرگونه موضع‌گیری که نسبت به آن داشته باشیم - اعم از موضع‌گیری مثبت و طرفدارانه و یا منفی - به بیراهه رفته ایم و بالاخره کارمان به مقابله با آن می‌انجامد. زیرا انقلاب اسلامی به اهدافی نظر دارد که نگاه غربی سخت از آن‌ها گریزان است. یکی امتحانات الهی را رحمت می‌داند و یکی طور دیگری می‌اندیشد. به گفته‌ی مولوی:

رحمتی

دان امتحان تلخ را

نعمتی

دان ملک مرو و بلخ را

۸- اگر پذیرفتیم آوارگی و سرگردانی بشر مدرن چیز قابل انکاری نیست و ریشه‌ی آن را نیز به درستی تحلیل کردیم، دیگر این گفته که «انقلاب اسلامی هدیه‌ی خدا است تا بشر را از ظلمات مدرنیته نجات دهد»، یک سخن غلوآمیز به حساب نمی‌آید بلکه به امید قوام فرهنگی و تمدن اسلامی که در آینده‌ی انقلاب اسلامی نهفته است، زندگی را در کنار انقلاب اسلامی ادامه می‌دهیم.

۹- مقام معظم رهبری «حفظه الله تعالی» در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری دولت دهم فرمودند:

ص: ۱۶

«بعضی از مدیریت ها در بخشی از برهه های این سی سال زاویه هائی با مبانی انقلاب داشتند؛ اما ظرفیت انقلاب توانست این ها را در درون خود قرار بدهد؛ آن ها را در کوره ی خود ذوب کند؛ هضم کند و انقلاب بر ظرفیت خود، بر تجربه ی خود بیفزاید و با قدرت بیشتر راه خود را ادامه بدهد. آن کسانی که می خواستند از درون این نظام، به نظام جمهوری اسلامی ضربه بزنند، نتوانستند موفق بشوند. انقلاب راه خود را، مسیر مستقیم خود را با قدرت روزافزون تا امروز ادامه داده است و همه ی کسانی که با انگیزه های مختلف در درون این نظام قرار گرفته اند، خواسته یا ناخواسته، به توانائی های این نظام کمک کردند. به این حقیقت بایستی با دقت نگاه کرد؛ این ظرفیت عظیم، ناشی از همین جمهوریت و اسلامیت است؛ از همین مردم سالاری دینی و اسلامی است؛ این است که این ظرفیت عظیم را به وجود آورده است. و راز ماندگاری و مصونیت و آسیب ناپذیری جمهوری اسلامی هم این است و این را جمهوری اسلامی در ذات خود دارد و إن شاءالله آن را همواره حفظ خواهد کرد.» (۱)

چنانچه ملاحظه می فرمایید در بیانات ایشان موضوع ذات داشتن انقلاب اسلامی مطرح شده و این مبنای اصلی کتاب حاضر است که نویسنده پس از روشن کردن معنی ذات داشتن انقلاب اسلامی، سعی دارد نسبت صحیحی را که هرکس باید با این انقلاب داشته باشد، تبیین کند.

۱۰- اگر بتوانیم حادثه ی انقلاب اسلامی را با یک فهم کلی و با جامعیتی از آگاهی و خودآگاهی و دل آگاهی درک کنیم، می توانیم

ص: ۱۷

جایگاه حقیقی انقلاب اسلامی در حال و آینده را، در روح و روان آدم‌ها بشناسیم و معنی آن که می‌گوییم: «هرکس وارد اردوگاه انقلاب اسلامی نشود، از تاریخ بیرون می‌افتد و بی تاریخ می‌شود» را دریابیم.

۱۱- درد بزرگ آن است که در فضای فرهنگ مدرنیته، تفکر آزاد به حاشیه رفته است، در حالی که فهم انقلابی که بنا است ماوراء فرهنگ مدرنیته با انسان‌ها سخن بگوید، نیاز به تفکر آزاد دارد و رمز شکست سیاسی نخبگانی که با روحیه‌ی سیاسی کاری و با روش‌های غربی با انقلاب اسلامی برخورد کردند، همین بوده و هست.

۱۲- به تجربه روشن شده که امکانات ذاتی انقلاب اسلامی از نظر فرهنگی آن قدر عمیق است که هرگز اجازه نمی‌دهد اندیشه‌هایی را که اهدافی جدای از اهداف انقلاب اسلامی دارند، بر آن تحمیل کنند و بر اساس همین غنای فرهنگی که داشت، توانست از راه کارهای سکولاریته‌ای که در دوران سازندگی و اصلاحات بر آن تحمیل شد خود را بیرون بکشد و توجه به عدالت و معنویت را بازسازی کند و رویکرد به انتهای با برکتی که نظر به حاکمیت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه دارد را دوباره به متن انقلاب بازگرداند.

۱۳- کسی که به تاریخ و سیاست توجهی ندارد، بخواهد یا نخواهد معنی دینداری واقعی را گم کرده است، و کسی هم که سیاست و تاریخ را از منظر دیانت ننگرد بازیچه‌ی سیاست‌بازانی خواهد شد که می‌خواهند تاریخ خود را بر بشریت تحمیل کنند و قدرت را در دست گیرند. در حالی که انقلاب اسلامی بستری است تا در آن بستر تاریخ و سیاست از

منظر دین تعریف گردد و در بستری معنوی مدیریت شود تا حاکمان از حقیقت فاصله نگیرند.

۱۴- اگر از یک طرف روشنفکران ما گرفتار نگاه غرب زدگی شدند و خواستند جایگاه انقلاب اسلامی را در ادامه ی تاریخ غرب جستجو کنند، و از طرف دیگر بسیاری از متدینین ما نیز بدون آن که جبهه های فکری و تاریخی را بشناسند و شخصیت افراد را بر اساس جبهه و جهتی که انتخاب کرده ارزیابی کنند، تنها شخصیت افراد را در حرکات و سکنات و فضائل و رذائل فردی آن ها جستجو می کنند، بدون آن که به جهت و سمت و سویی که افراد در آن قرار می گیرند توجه نمایند. این به واقع موجب معضل بزرگی شد که بعضی از نخبگان دینی نتوانستند جایگاه و سمت و سوی انقلاب اسلامی را بشناسند و با اندک ضعفی که از مدیری از مدیران نظام اسلامی دیدند، از حضور خود در جبهه ی انقلاب اسلامی کنار کشیدند. مباحث انقلاب اسلامی با توجه به چنین نقیصه ای سعی دارد خطرات چنین غفلتی را گوشزد کند و نگاه متدینین را به رویکردهای کلی انقلاب اسلامی معطوف دارد. (۱)

ص: ۱۹

۱- در راستای توجه به جبهه های کلی در اسلام، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در رابطه با حضور و عدم حضور در جبهه ای که علی علیه السلام قرار دارند، فرمودند: «فَإِنَّهُ لَوْ عَبْدَ اللَّهِ عَبْدٌ سَبْعِينَ خَرِيفًا تَحْتَ الْمِيزَابِ قَائِمًا لَيْلَةً، صَائِمًا نَهَارَةً، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلا يَهُ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَأَكْبَهُ اللَّهُ عَلَى مَنْخَرِيهِ فِي النَّارِ»؛ اگر بنده ای خدای را هفتادسال زیر ناودان کعبه عبادت کند در حالی که شب ها به نماز ایستاده و روزها، روزه دار است و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را نداشته باشد، از بینی او را در آتش می اندازند. (تفسیر جنابادی، ج ۴، ص ۲۲۸)

۱۵- تبیین بنیاد فلسفه ی انقلاب اسلامی ضروری ترین مؤلفه ی سیاسی دوران ما است تا نحوه ی تأثیر دین در عصر غیبت و نقش ولایت تکوینی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه معنی خود را بنمایاند و ریشه ی حماسه سازی انقلاب اسلامی معین گردد و غفلت از این موضوع غفلت از رسالت تاریخی کسانی است که این غفلت شایسته ی آن ها نیست و موجب یک نوع محافظه کاری ننگین خواهند شد.

۱۶- امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به عنوان مسلمانی ژرف اندیش و عارفی حماسی، ناظر به منظری بود که چشم فرهنگ مدرنیته سال ها نسبت به آن نابینا شده بود و از ساحتی سخن می گفت که فرهنگ مدرنیته امکان درک آن را نداشت و لذا مدرنیسم همچون نابینایی بی خرد با انقلاب اسلامی درگیر شد و راز شکست های پی در پی غرب از انقلاب اسلامی را باید در این نکته ی مهم جستجو کرد زیرا فرهنگ غربی خود را از امکان های معنوی عالم هستی بیرون انداخته است.

انقلاب اسلامی آمده است تا بشریت را با امکاناتی آشنا کند که ماوراء جهانی است که فرهنگ مدرنیته در آن زندگی می کند و با عقل پژمرده ی خود می خواهد ادامه ی حیات دهد.

۱۷- تاریخی بودن یک اندیشه به آن معنی است که در طول تاریخ آن ملت، دست و دل ها به سوی آن اندیشه دراز بوده است و هرگاه آن اندیشه پا به میدان گذاشته با تمام وجود آن را پذیرفته، حال باید از خود پرسیم برای مردم ایران آیا «انقلاب اسلامی» یک اندیشه ی تاریخی بوده و یا تجدد و فرنگی مآبی؟

آیا نمی توان گفت آن گروه از مردم ایران که گرفتار فرنگی مآبی شدند و دیگر زبان مردم را نمی فهمند به جهت آن است که از تاریخ ملت ایران بیرون افتاده اند، تا آن جا که ایرانی بودن خود را با منظری که غرب به آن ها می نمایاند، در ایران باستان قبل از اسلام دنبال می کنند؟ انقلاب اسلامی راهی است تا این گسستگی ها جبران شود و غرب زدگی به کلی از روح ملتی که می تواند با تاریخ دینی خود زندگی کند برچیده شود و از این جهت انقلاب اسلامی مرحله ی گذار ملت است از غرب زدگی که منشأ گسست و تنفر بین آحاد افراد بوده و هست، به سوی اُخوتی که همه ی دست ها و دل ها را یگانه می کند.

۱۸- عالمی که انقلاب اسلامی به بشریت عرضه می کند با عالمی که فرهنگ مدرنیته به میان آورده است تفاوت ماهوی دارد. با ورود به عالم انقلاب اسلامی حقایقی در افق روح انسان آشکار می شود که به کلی از روحیه ی فردگرایی یا «Individ علیه السلام alism» فاصله می گیرد و حقیقت را در گستردگی احساس مسئولیت نسبت به سرنوشت سایر انسان ها می یابد و دیگر اقتصادی همراه با عدالت و معنویت به صحنه می آید، چیزی که در افق عالم انسان غرب زده به کلی ناپدید شده و عامل دوگانگی ها و تنفرها گشته است.

۱۹- بشری که جهت او به هیچ جانب نباشد و به هیچ چیز رو نکند، چگونه می تواند خود را ادراک کند و هویتی برای خود احساس نماید، مگر این که خود را فریب دهد و به اسم بی طرفی در طرفی قرار گیرد که نه حق را تأیید می کند و نه باطل را. او باید بداند که چون به حق پشت

کرده است، در جبهه ی باطل است، در حالی که انقلاب اسلامی جبهه ای است تا بشر، راه قرار گرفتن در جبهه ی حق را گم نکند و در سیر به سوی حق با بسط انقلاب اسلامی، بسط یابد و به کلی از ظلمات دوران به درآید و به افق روشن تاریخ نظر اندازد و از پوچی و بی طرفی خود را رها کند.

۲۰- اگر انقلاب اسلامی را در حدّ یک حرکت سیاسی پایین بیاوریم به نوعی به حقیقت جفا کرده ایم، همچنان که اگر آن را در آن حد بدانیم که دیگر حکومت ها مزاحم دینداری شخصی مردم نیستند. در هر دو صورت جایگاه انقلاب اسلامی را نشناخته ایم و از معنی حضور آن در تاریخ معاصر سخت بیگانه ایم و با سادگی، معنی دشمنی فرهنگ مدرنیته را یک سوء تفاهم می پنداریم. راستی انقلاب اسلامی به چه نقطه ای اشاره دارد که دنیای مدرن برای انکار آن این همه هزینه می کند؟

۲۱- ما می خواهیم معنی انقلاب اسلامی را بشناسیم و نسبت خود را با آن معلوم کنیم و لذا مجبوریم از زوایای مختلف آن را بنگریم و قبل و بعد آن را درست مدّ نظر قرار دهیم و این ممکن نیست مگر آن که بدانیم از کجا شروع شده است و به کجا خواهد رفت و اگر ماندگارش می دانیم، دلیل ماندگاری آن چه می باشد و چرا متعلق به هیچ زمانی و هیچ قومی نیست که با رفتن آن زمان و آن قوم باز باقی خواهد ماند. در یک کلمه راز آینده داری انقلاب اسلامی در کجا است؟

۲۲- انقلاب اسلامی روشن می کند ما متعلق به کدام جبهه ایم و در چه فضایی باید خود را جستجو کنیم که گرفتار از خودبیگانگی نگردیم و از ثابت عصر جدا نباشیم و در نتیجه ی این جدایی در فضای مشهورات و

مقبولات عصرِ مدرنیسم به دنبال خود بگردیم! انقلاب اسلامی بستر باز تعریف آن بشری است که در متن مدرنیسم خود را نیز فراموش کرده بود، و به همان اندازه که توانست خود را دوباره در فضایی دیگر تعریف کند، به زندگی برگشته است.

۲۳- انقلاب اسلامی؛ اگرچه فلسفه نیست ولی ما را به «وجود» دعوت می کند و آنچه را در افق انسان می آورد چیزی ماوراء ماهیات و توهمات است که فرهنگ مدرنیته با آن زندگی می کند، جهت تفکر را تا واقعی ترین واقعیات یعنی عالم غیب و معنویت سوق می دهد و لذا می تواند در دفاع مقدس هشت ساله با جهانی از تانک و توپ و هواپیما نبرد کند و به بهانه ی آن که همه چیز نسبی است، از مسئولیت مقابله با جهان کفر شانه خالی ننماید. زیرا:

آن که

انکار حقایق می کند

جملگی

او بر خیالی می تند

۲۴- کسانی که اهل «وقت» هستند و از «زمان فانی» عبور کرده اند و به «زمان باقی» می اندیشند، به انقلاب اسلامی به عنوان مأمنی برای به حضور رفتن و به «وقت» رسیدن می نگرند و در همین راستا معتقدند بسط انقلاب منجر به حضور صاحبُ الوقت و الزمان عجل الله تعالی فرجه خواهد شد. به همین دلیل عده ای نمی توانند آن را تحمل کنند، زیرا عبور از «زمان فانی» به «زمان باقی» کار هر کس نیست، از این رو این افراد سعی می کنند حقیقت انقلاب را از جایگاه اصلی اش کاهش دهند و یا از آن فاصله می گیرند و در زمان فانی خود عمر خود را به انتها می رسانند.

ص: ۲۳

۲۵- انقلاب اسلامی؛ حماسه‌ی عارفان شیدایی است که هنر نزدیکی به پیامبران و اولیاء الهی را یافته‌اند و لذا وقتی نسیم فنای «فی الله» در غرّش گلوله‌ی خمپاره‌ها وزیدن می‌گیرد، به جای آن که به سنگر خانقاه پناه برند تا از هر گزند احتمالی مصون بمانند، پیراهن خود را در می‌آورند و با سینه‌ی برهنه در میدان جنگ قهقهه‌ی مستانه می‌زنند.

کسانی که نمی‌توانند انقلاب اسلامی را به غدیری که علی علیه السلام را از آن حذف کردند و به خانه‌ی فاطمه علیها السلام‌ای که آن خانه را آتش زدند و به کربلایی که بر جسد‌ها اسب راندند، متصل گردانند، تا آخر آن را تحمل نخواهند کرد و آن را یک نوع ماجراجویی می‌دانند که قواعد بازی جهان مدرن را به هم زده است و بالاخره به زعم آن‌ها باید با آمدن دولتی مصلحت‌گرا در جایی توقف کند، این‌ها بیش از یک روی سکه را ندیده‌اند و خرابی جهان مدرن را با آبادانی خانه‌ی انسانیت همراه نمی‌بینند.

۲۶- انقلاب اسلامی علت جهان پر آشوب کنونی را جاهلانی می‌داند که از عقل قدسی انبیاء بریدند و خواستند با خرد پژمرده‌ی بشر جدا شده از وحی، آن را مدیریت کنند و به گمان این که می‌خواهند خود را از آسمان آزاد کنند، انواع اسارت‌ها را به بشریت تحمیل کردند و یاوه‌هایی را به عنوان علم اداره‌ی جهان بر زبان راندند که اسارت بشر را عمیق‌تر می‌نمود و زندگی با خیالات را زندگی واقعی نشان می‌داد. باید به این تذکر رسید که تحت تأثیر خرد پژمرده‌ی بشر مدرن، عینکی روی چشم داریم که درک ما را از انقلاب اسلامی غیر واقعی کرده است.

۲۷- ما نمی‌گوییم فهم انقلاب اسلامی کار آسانی است ولی اگر ملاحظه شد بعضی از نخبگان که مدعی فهم انقلاب اند، از مردم عادی عقب افتادند باید بیش از آن که پیچیدگی را در موضوع انقلاب دانست، در حجاب فهم آن‌هایی دنبال کرد که از روح توحید بی‌خبرند و از تجلی تاریخی رب العالمین یگانه، بهره‌ی کافی نبرده‌اند. آری! درک انقلاب اسلامی بدون علم به اسماء الهی کار مشکلی است، ولی راه ممکن است زیرا که ذات انقلاب اسلامی خود عامل فهم آن خواهد شد.

۲۸- تا وقتی با عینک زمانه‌ای که در آن هستیم و فکر خود را بر آن اساس جلو برده‌ایم به انقلابی بنگریم که بنیان‌گذار آن انسانی است که به مقام جامعیت اسمایی دست یافته، هیچ پرتوی از حقیقت آن انقلاب بر قلب ما تجلی نخواهد کرد و راهی جهت برون رفت از ظلمات زمانه جلو ما گشوده نمی‌شود.

اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست

رهروی باید جان سوزی، نه خامی بی‌غمی

باید از قهر تفکر غالب فرهنگ مدرنیته رها شد تا آشنایی با انقلاب اسلامی شروع شود و تماشاگری راز ما را در بر گیرد.

۲۹- انقلاب اسلامی دوران تاریخ دین‌داری در جهان معاصر را بنیان نهاد، آن دوران را راه می‌برد و نگهداری و نگهداری می‌نماید، به طوری که تاریخ معاصر در سایه‌ی حضور آن انقلاب بایدها و نبایدهای حیات تاریخی بشر این دوران را شکل می‌دهد. همان‌طور که بشر با هوازنده است، اگر خواست حیات تاریخی داشته باشد باید تعلق خود را به سوی انقلاب اسلامی معطوف دارد و زندگی او امری جدا از آن نباشد تا گرفتار

«نسبیت» و «نیست انگاری» دوران نگردد. در سال های اخیر مقدمات چنین تذکری در حال تحقق است و حجاب چهارصدساله ی دروغ فرهنگ مدرنیته در حال فروافتادن، وقت آن رسیده است که با گوش باز وارد زندگی شویم، گوشه ای که فقط برای شنیدن مشهورات و مقبولات فرهنگ مدرنیته باز نیست.

راه برون رفت از نیست انگاری دوران، با انقلاب اسلامی و اِشراقی که خداوند بر قلب بنیان گذار آن متجلی کرد، گشوده شد تا بشریت به عالمی نزدیک شود که آن عالم؛ عرفان و معرفت و حماسه و عبودیت را یک جا به او هدیه می دهد و متذکر عهد بشر با «وجود» می گردد، عهدی که در دوران غرب زدگی ما شکسته شد.

به امید آن که توانسته باشم تا حدی انقلاب اسلامی را از منظری بنمایانم که راه تفکر نسبت به آن گشوده گردد.

طاهرزاده

ص: ۲۶

امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) و خودآگاهی تاریخی

اشاره

ص: ۲۷

سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را که مقامی است از مقامات ثابت عالم در این عصر، تسلیت و تعذیت عرض کنم، شخصیتی که برای امروز ما ظهور نمود تا از حقیقت اسلام با ما سخن بگوید، و اسلام را در شرایط امروزی اش به جهان عرضه کند، امیدوارم بتوانم نقش او را در تغییر سرنوشتی که برای جهان اسلام پیشنهاد کرد، برای نسل جوان روشن کنم، تا متوجه باشند از چه فرهنگ و ارزش هایی باید پاسداری کنند، و نگذارند که عهد خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در روزمرگی ها فراموش گردد، که در آن صورت راز ماندگاری جهان اسلام فراموش شده است.

صحبتی را که خدمت عزیزان دارم، با این فرض است که می خواهم موضوعی را در یک خانواده ی دینی و انقلابی در میان بگذارم، و لذا در این محفل صحبت از اثبات حقایق حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نیست، حتی در این جلسه نمی خواهم نسبت به وظایف جزئی که موجب تقویت انقلاب و آفات جزئی که راه امام را تهدید می کند، سخن به میان آورم، چون فکر می کنم عزیزان به خوبی پذیرفته اند که انقلاب اسلامی به معنی حقیقی اش، معنی حیات و زندگی صحیح در قرون معاصر است. با تحلیل تاریخ معاصر، و نیز تحلیل مبانی انسانی، می توان به این نتیجه رسید که انقلاب اسلامی وسیله و بستر حیات واقعی آن هایی است که

می خواهند در این قرن، زندگی الهی داشته باشند. البته امیدوارم مسئله را خارج از تمجید و تعریف و احساسات، به نحوی علمی و استدلالی مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

اگر به این مسئله التفات داشته باشید که مردم جهان امروز بعد از دوره ی رنسانس، به سرعت معنی انسان بودن خود را گم کردند و زندگی مدل غربی، انسان را از بُعد متعالی خود بازداشت و مدلی را ارائه داد که موجب غفلت از ابعاد متعالی انسان شد، خواهید پذیرفت که چرا می گوئیم انقلاب اسلامی بستری برای زندگی واقعی بشر این دوران است.

ابتدا باید روشن شود حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نسبت به جایگاه زندگی اجتماعی انسان ها چه دیدگاهی داشتند؟ وقتی روشن شد این دیدگاه یک دیدگاه اساسی و حقیقی است و غفلت از آن دیدگاه، غفلت از امکان زندگی صحیح است، در آن صورت جایگاه انقلاب اسلامی در تاریخ جدید به خوبی روشن می شود.

تفاوتِ جهل، آگاهی و خودآگاهی

حتماً می دانید که ما نسبت به هر پدیده ای یا جاهل هستیم و یا نسبت به آن آگاهی داریم و یا علاوه بر آگاهی، خودآگاهی هم داریم.

در حالت اول؛ انسان نسبت به آن پدیده هیچ نحو آگاهی واقعی ندارد تا بتواند جایگاه آن را در زندگی خود و جهانی که در آن زندگی می کند، بشناسد. مثلاً در مورد انقلاب اسلامی نمی داند که این انقلاب در حال حاضر در چه شرایطی از زندگی خود و تاریخ به سر می برد.

در حالت دوم؛ یعنی آگاهی نسبت به پدیده، انسان به طور مجمل و مبهم واقعیت آن پدیده را می شناسد، ولی به پائین ترین درجه از وجود آن آگاهی دارد، مثل آگاهی بعضی از انسان ها نسبت به اسلام، که فرد می پذیرد اسلام یک دین الهی است و به واقع هم از طرف خدا توسط شخص نبی به مردم رسیده است، و به اسلام هم علاقه دارد ولی حاضر نیست زوایای آن را طوری بنگرد که بخواهد آن را به عنوان یک حقیقت در کل زندگی اش پیاده کند. یا مثل بعضی ها که روی هم رفته نسبت به انقلاب آگاهی خوبی دارند و حتی آن را پذیرفته اند، اما نمی توانند جایگاه آن را طوری بشناسند که تمام زندگی و شخصیت خود را به آن گره بزنند، و یا مثل نظر و آگاهی بعضی ها که نسبت به فرهنگ مدرنیته کاملاً منفی است و می دانند زندگی مدرن، حیات معنوی و آرام انسانی را از آن ها ربوده است ولی با این اندازه آگاهی نمی توانند عملاً در مقابل آن مقاومت کنند و تصمیم بگیرند سرنوشت خود را از آن جدا نمایند. این به جهت آن است که این ها، در مرحله ی آگاهی نسبت به آن موضوع هستند، ولی در مرحله ی سوم یعنی خود آگاهی نیستند که جان خود را با آگاهی خود یگانه نمایند. یا در جریان سقیفه بنی ساعده که خیلی ها می دانستند مسئله ی دیگری باید به میان آید و حتی وقتی حضرت فاطمه علیها السلام به در خانه انصار می رفتند همه اقرار می کردند که حق غیر از آن چیزی است که اتفاق افتاد ولی در جواب می گفتند کاری است که شده، اگر علی علیه السلام زودتر می آمد ما با او بیعت می کردیم. چنانچه ملاحظه می کنید با این که می دانند حق چیز دیگری است ولی آن اندازه آگاهی

که از موضوع دارند آن‌ها را به نفی سقیفه نمی‌کشاند، به عبارت دیگر خودآگاهی نسبت به موضوع ندارند که بر اساس آن بتوانند به هر قیمت جریان را تغییر دهند.

چگونگی ارتباط با انقلاب اسلامی

با توجه به مثال‌های فوق معنی خودآگاهی نیز روشن شد، حال عرض بنده آن است آن‌هایی که حقایق یک انقلاب را می‌شناسند، ولی فقط در حد آگاهی نسبت به حقایق آن هستند، نمی‌توانند نسبت خود را با انقلاب آن‌طور که شایسته است تنظیم کنند و بهره‌ای را که می‌توان با ارتباط با انقلاب اسلامی برد، ببرند، زیرا انسان‌ها طوری باید با انقلاب اسلامی یگانه شوند که بتوانند ارتباطی شایسته با آن برقرار کنند. و این نیاز به چیزی مافوق آگاهی دارد، باید نسبت به انقلاب به خودآگاهی رسیده باشند، که آن عبارت است از آن نوع آگاهی که به عمق جان انسان سرایت کرده باشد، و به جای علم حصولی نسبت به آن، با علم حضوری ارتباط پیدا کرد، در آن صورت است که انسان با بودن انقلاب اسلامی احساس می‌کند سراسر وجود خود را به آن گره می‌زند.

وقتی متوجه باشیم ریشه و باطن انقلاب یک حقیقت قدسی است و به غدیر متصل است و خداوند آن را در هجدهم ذیحجه سال یازدهم هجری ظاهر نموده، دیگر نمی‌توان ناظر انقلاب بود، همان‌طور که اگر کسی ناظر بر حادثه کربلا باشد، نه تنها هیچ بهره‌ای از آن نمی‌برد، بلکه انسانیت خود را نیز لگدمال می‌کند.

حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» خودشان نسبت به نهضتی که پدید آوردند کاملاً در خودآگاهی بودند، و می دانستند به عنوان یک وظیفه ی الهی باید به آن دل بسپارند و جانشان را به آن گره بزنند. ایشان در سال های ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ به اکثر علمای بزرگ نامه نوشتند و فجایعی را که در شرف انجام بود و می رفت تا ریشه ی اسلام را خشک کند، به آن ها گوشزد کردند و همه ی آن بزرگان هم سخنان امام را قبول می کردند ولی بسیاری از آن ها به صورتی که امام «رضوان الله تعالی علیه» قدم پیش گذاشتند جلو نیامدند. زیرا در عین این که آن ها هم مثل امام نسبت به مشکلات آگاهی داشتند، ولی آن خودآگاهی که در امام بود در آن ها نبود، به عبارتی حرکت امام «رضوان الله تعالی علیه» را در جان خود احساس نمی کردند، هرچند آن حرکت را حرکت مثبتی می دانستند و اگر فرصتی پیش می آمد آن را تأیید می نمودند. ولی امام «رضوان الله تعالی علیه» مشکل زمانه را می شناسند و متوجه می شوند اسلامی که با جانشان گره خورده است در خطر است و باید نهضتی به پا کرد که این اسلام نجات یابد و لذا این نهضت نیز با جان ایشان گره خورده بود. وقتی یک مسلمان نسبت به اسلام در حالت خودآگاهی قرار گرفت و جانش با حق متحد شد دیگر نمی تواند تسلیم ناحق شود، چون می داند نظام هستی، حق است (۱) و جریان ها و یا فعل های ناحق در نظام هستی جایی ندارند و نباید به آن ها جا داد و یا نسبت به بودنشان سکوت کرد.

ص: ۳۳

۱- قرآن می فرماید: «مَّا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ»؛ خداوند آسمان و زمین و آنچه در بین آن هاست خلق نکرد مگر به حق (سوره روم، آیه ۸).

نمونه‌ی عالی خودآگاهی و دل‌آگاهی نسبت به حق، اهل بیت پیامبر علیهم‌السلامند که هرگز نمره‌ی قبولی به جریان‌های باطل ندادند و طوری عمل کردند که هرگز انحرافاتِ زمانه‌شان نتوانست حق جلوه‌کنند - البته برخوردار حکیمانه‌ی آن‌ها با باطل غیر از تأیید باطل بود، برخوردارهای تند و آنارشویستی که اعتراض‌های کورِ بی‌ثمری است از ساحت ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام جدا است - عمده روحیه‌ی حق‌گرای آن ذوات مقدس است که جای هیچ‌گونه تأییدی برای باطل باقی نمی‌گذارد.

وقتی روشن شد که خودآگاهی نسبت به حقیقت، لازمه‌ی شعور متعالی و قلبی است و هرگز اجازه نمی‌دهد باطل به میدان بیاید و حق فرسوده و خاموش شود و انسان ناظر باشد، معلوم می‌شود در صورتی که نسبت ما با انقلاب از نوع خودآگاهی باشد، شور انقلاب در جان ما پایدار می‌ماند و از برکات آن بهره‌مند می‌شویم. اگر خواستید پاسدار واقعی انقلاب باشید باید نسبت به حقانیت انقلاب از مرحله‌ی آگاهی یک قدم جلوتر بیایید و به مرحله‌ی خودآگاهی برسید تا اولاً: روح انقلاب را درست شناخته باشید و فقط در محدوده‌ی شناخت پوسته آن متوقف نشوید، ثانیاً: با روحیه‌ای که حکایت از دلدادگی نسبت به انقلاب دارد، در عین حرکات حکیمانه، با تمام وجود همه‌زندگی را در جهت پاسداری از انقلاب صرف کنید، و چون همه‌ی زندگی خود را می‌خواهید صرف انقلاب اسلامی نمایید گرفتار روش‌های مقطعی، عجولانه و سطحی نمی‌شوید. نمونه‌ی آن را در مقابله‌ی امام «رضوان الله تعالی علیه» با موانعی که برای انقلاب پیش می‌آمد می‌دیدید. ایشان با تأملی طولانی و به حکم وظیفه‌ی الهی، وارد میدان می‌شدند، در مقابله با نظام شاهنشاهی در سال‌های اول به

شاه نصیحت می کردند، با این که بهتر از همه بدی های شاه را می شناختند، و به خوبی می دانستند تا شاه هست همین خودفروختگی ها هست، و نیز می دانستند که در این راه موانع طاقت فرسایی، مثل زندان و اعدام در کار است، با این همه برای از بین بردن موانع، سعه ی صدر، صبر و پایدردی شکست ناپذیری را از خود نشان دادند، لذا با توجه به خودآگاهی خاصی که نسبت به نهضت خود داشتند از نصیحت شروع کردند ولی آرام آرام جلو آمدند تا کار را به انتها رساندند و نهضت را به پیروزی رساندند.

علت این که حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در هیچ مرحله ای سست نشدند آن بود که در شخصیت خود بنای حذف ناحق را نهادینه کرده بودند و لذا نه یأسی برایشان پیش می آمد و نه خستگی، چون همه زندگی خود را در عین خودآگاهی نسبت به اسلام، در یگانه شدن با حق و تنفر از باطل شکل داده بودند، حتی اگر در بین راه رحلت می کردند از نظر ایشان وظیفه به خوبی انجام شده بود.

روش امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در مقابله ی با غرب

آنچه می توان از حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نسبت به اسلام و انقلاب اسلامی آموخت، ایجاد خودآگاهی نسبت به اسلام است. در این حالت است که می توان برکات مسلمانی و انقلابی بودن را در زندگی خود وارد کرد و از بی تفاوتی نسبت به حق و حقیقت خود را رها کنید و گرفتار زندگی سرد و رفاه زده نشد.

امروزه بسیاری از روشنفکران دنیا، چه در آسیا و چه در آفریقا و چه در اروپا، با فرهنگ غرب مخالف اند، اما همه ی آن ها نسبت به آن فرهنگ یکسان موضع گیری نمی کنند. عده ای فقط می دانند زندگی غربی زندگی بدی است، بدون آن که قدمی در جهت برون رفت از آن بردارند، این ها بخواهند و نخواهند تمام فرهنگ غرب را پذیرفته اند و همه ی زشتی های آن فرهنگ در زندگی آن ها وارد شده است و در عمل با آن هایی که نسبت به ضعف های فرهنگ غرب جاهل اند، مساوی عمل می کنند.

گروهی دیگر با فرهنگ غرب مخالف اند ولی به جای مقابله با آن به کلی با آن قهر می کنند، می روند در گوشه ای از طبیعت بدون استفاده از وسایل زندگی غربی، زندگی می کنند. این ها هرگز بنا ندارند در مقابل آن فرهنگ، فرهنگ و تمدنی بسازند که بستر تعالی انسان ها باشد بلکه به صورت منفعل در مقابل غرب عقب نشینی کرده اند.

حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با توجه به خودآگاهی و دل آگاهی که نسبت به اسلام داشتند اساساً فرهنگ غرب را به حساب نمی آوردند، و معتقد بودند تمدن غرب تجسم نفس اماره است، و انسان در آن فرهنگ تمام ساحات الهی خود را از دست می دهد و از این جهت باید با تمام وجود در ناپودی آن فرهنگ و جایگزینی آن به یک فرهنگ الهی تلاش کرد، ولی واقعیت این فرهنگ را هم نادیده نمی گرفتند، چون می دانستند اگر باید شمشیر تجاوزی را قطع کرد، باید شمشیر دفاع در مقابل آن تجاوز را به صحنه آورد، و این نوع موضع گیری نسبت به فرهنگ غرب سخت ترین و حساس ترین نوع موضع گیری است. چون در این

موضع گیری نه انسان قهر می کند و میدان را برای رقیب خالی می نماید، و نه تسلیم می شود و به غرب اصالت می دهد.

حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با توجه به شناختی که از وضع موجود جهان داشتند مثل کسی عمل کردند که سوار ماشین می شود ولی فرمان ماشین را به دست می گیرد و مسیر را خود انتخاب می نماید، یعنی در عین این که از آفات تکنولوژی آگاه است، آن را به عنوان یک واقعیت در زندگی بشر امروز می پذیرد و می داند که اگر هم انسان باید از شرّ تفکر تکنیکی رها شود و تفکر الهی وارد زندگی بشر گردد، فعلاً نمی توان به این تکنولوژی پشت کرد. او در عین آگاهی از آفات تکنیک و تفکر تکنیکی، زمان شناس است، و در ازاء آن نوع خود آگاهی که نسبت به اسلام داشتند، و این نوع زمان شناسی نسبت به غرب و تکنولوژی، در عین این که هرگز هدف الهی نهضت فراموش نمی شود از تفکر تکنیکی چشم پوشی نمی نماید. آری! به صرف آن که فضای غربی، فضای ظلمانی است نمی توان نسبت به آن عقب نشینی کرد بلکه سوار زمانه می شوند تا تحریک اجتماعی و رسالت انسانی خود را به بهترین نحو عملیاتی کنند و اجازه ندهند باطل میدان بگیرد و حق فرسوده و خاموش شود، در عین اصالت ندادن به غرب به آن پشت نمی کند تا میدان برای آن خالی بماند، از ماشین و برق استفاده می کند، ولی هرگز به این تمدن قانع نیست و برای جایگزینی فرهنگ دیگری به جای فرهنگ غرب، برنامه دارد.

امام «رضوان الله تعالی علیه» خوب می دانستند دموکراسی به نحو غربی، اجتماع هوس ها و خواسته های نفس اماره ی اکثریت است، و این دموکراسی با

فرهنگ لیبرالی و بی بند و باری خود، کاملاً مقابل اسلام است. قرآن به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «فَاَحْكُم بِنَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ»؛ (۱) ای پیامبر بر اساس قرآن که خدا نازل کرده حکم بکن، و پیرو هوس و هوای مردم مباش، تا از آنچه از طرف خدا آمده است روی برگردانی. امام خمینی «قدس سره» با خود آگاهی تاریخی که داشتند و عمیقاً زمانه را می شناختند، نیامدند با دموکراسی مطرح در عالم غربی مقابله کنند، بلکه آن را در دل فرهنگ اسلامی استحاله کردند و به اصطلاح جمع آراء سرگردان را به آراء ملت مسلمان، زیر سقف اسلامیت نظام تبدیل نمودند، تا ملت مسلمان در عین اسلامیت، در سرنوشت خود نقش اصلی را داشته باشند، به طوری که با بودن ولایت فقیه نه تنها سدموکراسی و نظام جمهوری نفی نشد، بلکه شکل صحیح به خود گرفت، و جامعه ی اسلامی از نوع نیست انگاری اش که هایدگر برای دموکراسی غربی قائل است، مصون ماند. به طوری که نه با دموکراسی مقابله شد و نه تسلیم آن نوع دموکراسی شدیم که روح غربی را به جامعه تحمیل می کرد.

حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در عین این که جمهوریت را برای نظام اسلامی پذیرفتند ولی طوری آن را مدیریت کردند که با هدف اصلی شان که حکومت «الله» بود مغایرت نداشته باشد، زیرا ایشان می فرمایند: «مجرد بودن رژیم اسلامی، مقصد نیست. مقصد این است که در حکومت اسلامی، اسلام حکومت کند. قانون حکومت کند و اشخاص به رأی خودشان، به فکر خودشان حکومت نکنند. به کسانی رأی ندهند

ص: ۳۸

که خیال می کنند خودشان صاحب رأی هستند، خودشان را متفکر می دانند، روشنفکر می دانند، به این ها رأی ندهند. برای این که رأی مردم در مقابل حکم خدا، رأی نیست، ضلالت است.»^(۱)

مغالطه ای آشکار

یکی از تلاش هایی که به قصد مقابله با نظام اسلامی انجام می شود این است که ابتدا دموکراسی را مطلق می کنند، به طوری که گویا: کتاب مقدس بشرِ مدرن، دموکراسی است و حقیقت، چیزی جز رأی مردم نیست، و سپس زمزمه سر می دهند که حکومت دینی با دموکراسی جمع نمی شود و نتیجه می گیرند حالا که دموکراسی باید بماند و نیاز حتمی بشر امروز است، پس حکومت دینی باید حذف شود^(۲).

این ها ابتدا مشخصه هایی از جمهوریت را نقل می کنند سپس نتیجه می گیرند نظام یک کشور یا باید جمهوری باشد و یا ولایی. این ها می گویند: مردم در نظام جمهوری، در حوزه ی امور عمومی مساوی اند، در حالی که در حکومت ولایی، مردم در حوزه ی امور عمومی با اولیاء خود همپراز نیستند. پس نمی شود نظامی داشت که در عین جمهوریت، «ولایت فقیه» در آن لحاظ شود. و یا می گویند: در نظام جمهوری مردم ذی حقّ و رشیدند ولی در حکومت ولایی محجورند... و در حکومت جمهوری، زمامدار، وکیل مردم است، و

ص: ۳۹

۱- صحیفه ی نور، ج ۸، ص ۲۸۱.

۲- به کتاب «حکومت ولایی» از محسن کدیور، و یا به کتاب «حکمت و حکومت» از مهدی حائری رجوع شود.

در حکومت ولایی، زمامدار، ولی بر مردم است... و در حکومت جمهوری زمامدار از سوی مردم انتخاب می شود، در حکومت ولایی زمامدار از سوی شارع نصب می شود و مردم موظف به پذیرش ولی شرعی هستند... در حکومت جمهوری، دوران زمامداری، موقت است، در حکومت ولایی زمامداری مادام العمر است... در حکومت جمهوری زمامدار در مقابل مردم مسئول است و در حکومت ولایی زمامدار در برابر مردم مسئول نیست و...

ملاحظه می کنید که چگونه جمهوریت را با حکومت دینی مقابل هم می گذارند که در نهایت نتیجه بگیرند این دو با هم ناسازگار و متعارض اند، و بعد هم ما را به دو نتیجه گیری می کشانند، یکی این که اصلاً حکومت را از دین جدا کنید، دیگر این که نقش ولی فقیه یک نقش نظارتی بدون هیچ گونه دخالت باشد، که عملاً نتیجه ی پیشنهاد دوم هم همان پیشنهاد اول است.

آیت الله جوادی «حفظه الله» در جوابی مختصر به این مغالطه فرمودند:

«اگر خوب به اسلام دقت کنیم، اسلام در متن خود ولایت دارد، و کالت هم دارد، حق والی در آن محفوظ است، حق مردم هم در آن محفوظ است. آیا تمام آن جمهوریتی که در نظام سیاسی دنیا مطرح است در نظام اسلامی تا حدّ تعیین رئیس جمهور و مجلس واقع است یا نه؟ می گوئید در نظام جمهوری مردم حق رأی دارند. در قانون اساسی جمهوری اسلامی این تصویب شده است. می گوئید: رئیس جمهور در نظام جمهوری با مردم یکسان است، آری همین طور است و رئیس جمهور در واقع وکیل مردم در اداره ی کشور است. اما آیا در

اسلام بالاتر از ریاست جمهور هم سمتی به نام رهبری هست یا نه؟ آنچه نباید خلط شود مسئله شخص فقیه با مسئله فقاقت است. شخص فقیه هم مثل بقیه آحاد جامعه یک رأی دارد، ولی از نظر فقاقت که شخص مطرح نیست، مکتب مطرح است و نه شخص (مثل علم پزشکی که موضوع آن یک علم است، و نه یک شخص).

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و زندگی در زمانه

عرض بنده این جاست که ببینید امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» چگونه با خودآگاهی خاصی که نسبت به زمان خود داشتند، بدون آن که چشمشان را از واقعیات زمانه ببندند، و نیز بدون آن که آرمان های الهی را نادیده بگیرند و به آن ها پشت کنند، آرمان های الهی را با مقتضیات زمان پیش بردند. این یکی از شاخصه های خاص ایشان بود به طوری که دشمنان نظام اسلامی با این که سعی می کنند جمهوری اسلامی را متهم کنند که نهادهای آن غیر انتخاباتی است، راه به جایی نبرند. چون وقتی بتوانند ثابت کنند نظام اسلامی با رأی مردم به صحنه نیامده است به خود حق می دهند به عنوان دفاع از مردم با نظام اسلامی درگیر شوند و آن را ساقط کنند.

حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به ما فهماندند چگونه عمل کنیم تا نه از زمانه ی خود منزوی شویم و نه تسلیم وضع موجودِ ظلمانی آن گردیم و از آرمان های خود دست برداریم. این عبارت است از خودآگاهی تاریخی از یک طرف، و خودآگاهی دینی از طرف دیگر.

وقتی تبلیغات غرب همه جا را پر کرده بود که: دوره ی دین و حکومت دینی گذشته است، امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»، ماوراء آن تبلیغات

متوجه بودند حقیقت چیز دیگری است و تبلیغ دنیاداران جریان نورانی تاریخ را تغییر نمی دهد. غرب طوری موضوع «دوره ی دین گذشته است» را تبلیغ کرده بود که در عین آرزو به داشتن یک حکومت دینی، نمی توانستیم امید به وجود آمدن آن را در خودمان زنده نگه داریم. در قلب نسل جوان آن روزها طوری درخت تلخ یأس از ایجاد حکومت دینی را کاشته بودند که نسل جوان نتواند به یاری کسی که بخواهد پایه ی حکومت دینی را بگذارد برخیزد. فکر می کردیم همه به دین و حکومت دینی پشت کرده اند و تسلیم سرنوشت سیاه حاکمیت کفر شده اند. به همین جهت تأکید می کنم، باورکردن این که می توان انقلاب اسلامی به راه انداخت، لطفی بود که خداوند از طرف امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به این ملت ارزانی کرد. از همه مهم تر آنچه ملت مسلمان را فوق تحلیل های یأس آلود، در آن شرایط سخت وارد میدان انقلاب کرد، احساس وظیفه ی شرعی بود، و این احساس، کلید اصلی پیروزی انقلاب اسلامی گشت. در شرایطی که همه جا تبلیغ شده بود دوره ی دین گذشته - چه رسد به حکومت دینی - حضور انقلاب دینی چیز بسیار عجیبی بود. اسپوزیتو(۱)

می گوید: حضور آخوندهای تفنگک به دست در خیابان های ایران خبر از شکست تبلیغات ۴۰۰ ساله ی غرب می دهد. انقلاب اسلامی طوری شالوده و مبانی ضد قدسی غرب را در هم ریخت که گویا چهارصدسال تاریخ مدرنیته و فرهنگ سکولار وجود نداشته است.

ص: ۴۲

۱- جان اسپوزیتو، استاد امور بین الملل و مطالعات اسلامی در دانشگاه جرج تاون.

امام خمینی «قدس سره» در شرایطی حرکت خود را آغاز کردند که جهان نمی فهمید انقلاب دینی یعنی چه، و آن را یک کار بی معنی می دانست. آقای میشل فوکو در کتاب «ایرانیان چه رؤیایی در سر دارند؟» می گوید: وقتی خبرنگاران در پاریس از آقای خمینی سؤال کردند که شما چه حکومتی را پیشنهاد می کنید، ایشان گفتند: حکومت اسلامی. این جواب در آن زمان برای خبرنگاران یک جواب مبهم و به اصطلاح خودمان وعده ی سرخرمن بود. چون نمی توانستند معنی حکومت بر اساس دین را تصور کنند! این جا است که باید عنایت داشته باشید امام «رضوان الله تعالی علیه» در خود آگاهی تاریخی خود نه تنها باید متوجه باشند دنیا در تصور حکومت اسلامی چه مشکلی دارد، بلکه باید فرصتِ پیش آمده را غنیمت شمارند و به کم تر از حکومت اسلامی قانع نشوند، و نگویند حالا که کار مشکل است به چیزی در حدّ انقلاب مشروطه راضی شویم. چنین عقب نشینی را به خود راه ندادند، بلکه سعی نمودند با آرامش مخصوص به خود مشکل را حل نمایند، با این که می دانستند در این راه موانع سنگینی وجود دارد ولی به جهت روح توحیدی شان، با اطمینان کامل می دانستند برای رفع این موانع، خدای هستی راهکارهایی را گذاشته است. شما نیز اگر به دو نکته ی آخر توجه فرمائید همواره در هر شرایطی، هر چند آن شرایط سخت و سنگین باشد افتخار حفظ انقلاب برایتان می ماند. باید بدانید در جهانی زندگی می کنید که اولاً: برای تحقق حکومت اسلامی موانع زیادی در صحنه است، ثانیاً: به جهت الهی بودن انقلاب اسلامی پروردگار عالم راه رفع این موانع را برای موحدین مقدر کرده است. با توجه به این

موضوع است که می توان حکومت دینی را - که میراث امام بزرگوار است- برای خود و آینده ی جهان، حفظ نمود و از آلوده شدن در ظلمات مدرنیته خود را رهانید.

وقتی متوجه انواع خطراتی شدیم که حکومت دینی را تهدید می کند و آن تهدیدها را شناختیم و در مسیر دفع آن ها پایمردی کردیم، در باقی ماندن انقلاب اسلامی در آینده ی تاریخ، شریک هستیم و از حیات خود ثمره ی لازم را خواهیم گرفت، و از تاریخ نورانی انبیاء و اولیاء الهی بیرون نیفتاده ایم.

خطر اصلی

این که مقاله ای در جهت مخالفت با انقلاب در فلان روزنامه یا خبرگزاری غربی دل شما را بلرزاند، نشانه ی آن است که از شرایط خود و حتی از رسالت تاریخی توحیدی خود تحلیل درستی ندارید. اگر فهمیدیم انقلاب اسلامی به چه معنی است، خواهیم فهمید که ضربه های حقیقی که این انقلاب را تهدید می کند قدرت تبلیغاتی دشمن نیست، بلکه ضعف توحیدی جامعه ی اسلامی است. وقتی فهمیدید ضربه های حقیقی کدام است و از کدام طرف می آید و کجای پیکر انقلاب را نشانه می گیرد، در آن صورت با استحکام و استقرار کامل و با برنامه ای دقیق، همه جانبه، دراز مدت و با امید به موفقیت کامل، به میدان می آیید، در این حال خودتان را به عنوان کسی که رسالت حفظ حکومت دینی را بر دوش خود حس می کند تجهیز می نمایید.

خداوند پس از آن که غدیر را مطرح فرمود و معنی نظام اسلامی را با حاکمیت امام معصوم در تاریخ تثبیت کرد، فرمود: «الْيَوْمَ يَتَسَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ»؛^(۱) از امروز کافران مأیوس شدند، یعنی دیگر فکر براندازی این نظام از ذهن اهل کفر بیرون رفت، پس از آن ها نترسید ولی روحیه ی خشیت الهی را با رشد عقیده ی توحیدی در خود افزایش دهید، زیرا اگر به جای امید به پروردگار، امیدتان به جایی دیگر افتاد، خداوند دست رحمت خود را از سر شما بر می دارد و سقوط شما شروع می شود.

اگر ان شاء الله بتوانید به نور توحید نسبت به جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی به خود آگاهی برسید، بیش از همه، زندگی خود را احیاء کرده اید، زیرا در این دوران به قول یکی از بزرگان؛ «زندگی همچون آبی است که در شنزار فرو می رود و هیچ اثری از خود نمی گذارد مگر این که آن زندگی در یک معنی دینی احیاء شود» و حیات دینی امروز این نیست که برویم یک گوشه ای بنشینیم و انزوا پیشه کنیم، کاری که در یک برهه بعضی از مسیحیان کردند و به هیچ نتیجه ای هم نرسیدند. بلکه باید با تبت دینی و برای خدا و به عنوان پرستش رب العالمین، در احیاء دین و تحقق احکام دین در امور اجتماع قیام کرد. حال همان موعظه ی واحدی که خداوند به بشریت کرد که: «قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِيَ وَفُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا»؛^(۲)

بگو شما را به یک چیز موعظه و دعوت می کنم و

ص: ۴۵

۱- سوره ی مائده، آیه ی ۳.

۲- سوره سبأ، آیه ۴۶.

آن این که دو نفر دو نفر، و یا هرکدام جداگانه، برای خدا قیام کنید و در این راه تفکر نمائید.

دل آگاهی

علاوه بر خود آگاهی، شاخصه ی اصلی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را باید در «دل آگاهی» ایشان جستجو کرد. شما با عقل خود فهمیدید که در شرایط امروزی باید دین را احیاء کرد و موانع آن را هم شناختید و عقب نشینی هم نکردید. ولی چنانچه ماوراء این خود آگاهی، به دل آگاهی نرسید میوه و ثمره ی واقعی را به دست نیاورده اید. «دل آگاهی» به این معنی است که انگیزه ی همه ی کارها در فضای شعوری معنوی انجام گیرد و نه در حرص سیاسی. آن چیزی که به واقع مؤمنین را شکست ناپذیر می کند و در نشاط قرار می دهد شناور کردن شعور عقلی در دریای قلب است. در این صورت است که به ساحل آرام «دل آگاهی» دست می یابند و آنچه را عقل تشخیص داد، دل تصدیق می کند و از بهره های اشراقی عالم معنا بهره مندشان می کند.

علاوه بر آن در دل آگاهی، انسان مست و شیفته ی وظیفه می شود و دیگر مشکلات گوناگون او را از پای در نمی آورد بلکه برعکس، او را صیقل می دهد و قلب او آماده می گردد تا از هدایت های الهی برخوردار شود و به نتایجی دست یابد که در ابتدا تصور آن را نمی نمود.

علت آن که بعضی ها در مسیر انقلاب احساس خستگی می کردند ولی امام «قدس سره» با آن کهولت سن اصلاً خستگی به خود راه نمی دادند به جهت ورود به شور و وظیفه و دل آگاهی ایشان بود.

در راستای دفاع از انقلاب اگر پس از آگاهی و خودآگاهی، وارد محفل دل آگاهی نشویم در مسائل اجتماعی تحت تأثیر تبلیغات دشمن غربی، یا منفعلانه عمل می کنیم و آن نتیجه ی الهی را که باید بگیریم نمی گیریم، یا زود خسته و فرسوده می شویم و تا انتها در راه نمی مانیم و در نتیجه از آن سعه ی صدر و آرامشی که شرط بقای مؤمن است محروم می شویم. آنچه به واقع موجب می شود تا با خطراتی که پیش می آید درست برخورد کنیم و به خوبی در دفع آن ها بکوشیم این است که ماوراء خودآگاهی از طریق نگاه توحیدی ناب، با دل آگاهی و شور ایمانی با مسئله برخورد نماییم.

بسیار پیش آمده که نقطه های خطر را شناخته اید، ولی به جای آن که با روحیه ی همه جانبه نگری و حفظ تعادل شخصیت، درصدد دفع آن برآید، با برخورد مقطعی خودتان را خسته کرده اید و باز مشکل به صورتی دیگر سر جای خود باقی مانده است. وقتی شما را به عنوان نیروهای طرفدار انقلاب مسخره می کنند، و شما هم عصبانی می شوید و از خود عکس العمل های سطحی و غیر حکیمانه نشان می دهید، جو را علیه خود تحریک خواهید کرد، برخوردهای منفعلانه از خود بروز می دهید، و در نهایت می بُرید و منزوی می شوید و فکر هم نمی کنید ریشه ی همه این مشکلات خودتان بوده اید. زیرا نفهمیدید علاوه بر خودآگاهی، به

دل آگاهی و قوت قلبِ ایمانی هم نیاز است تا آرامشی چون کوه برای شما به ارمغان بیاورد. لذا امام علی علیه السلام در همین رابطه به فرزند خود می فرماید: «تَزُولُ الْجِبَالُ لَا تَزُلُّ»؛^(۱)

کوه ها بجنبند تو تکان نخور. این نوع استحکام و وقار ریشه در دل آگاهی و غرق شدن در وظیفه ی الهی دارد.

شناختن مسئله در شناختن همه ی جوانب آن است، و این موقعی واقع می شود که متوجه موقعیت آن مسئله در نظام هستی باشیم، و بنده فکر می کنم ریشه ی اصلی موفقیت امام «رضوان الله تعالی علیه» بعد از خود آگاهی خاصی که داشتند، آن دل آگاهی ایشان بود. کسانی در فعالیت های اجتماعی بیشترین کمک را می کنند که به دل آگاهی رسیده باشند و در عین فعالیت های اجتماعی، خود را در نور وظیفه ی الهی و شوق دینی حفظ نمایند، در این صورت با چشم الهی به همه چیز می نگرند و هر چیز را آن طور که در نظام هستی هست، می بینند.

این خسارت بزرگی است که شخص مؤمن به صحنه بیاید و بخواهد خود و جامعه اش را احیا کند و به خود آگاهی تاریخی هم رسیده باشد ولی چون دل آگاهی و شعف ایمانی ندارد، زود خسته و فرسوده شود و نتایجی را که می تواند به خودش و به جامعه اش برساند نیمه کاره رها کند.

می خواستم خدمت شما عزیزان که با سوز دینی و تعهد به انقلاب جریان ها را زیر نظر دارید عرض کنم؛ نباید تعهد شما نسبت به انقلاب همراه با فشار روحی باشد و به عبارت دیگر نباید علاقه به انقلاب برای شما حرص و جوش به همراه آورد، در حالی که این نوع فشارها تعادل

ص: ۴۸

روحانی و حتی تدبیر و برنامه ریزی را از شما می گیرد، و دیگر عنصر مفیدی برای انقلاب اسلامی نخواهد بود. برای حفظ انقلاب و سربازی آن، بیش از همه حوصله ی سلمان فارسی «قدس سره» نیاز است. حضرت سلمان «قدس سره» در پایدار نگهداشتن نهضت اهل البیت علیهم السلام بسیار مؤثر بود و به واقع یک مبارز تمام عیار بود، اما همراه با خود آگاهی و دل آگاهی، و لذا نگذاشت در مقابل آن حرکت تند و افراطی که از سقیفه شروع شد طرفداران علی علیه السلام عکس العمل تند از خود نشان دهند، و همین امر موجب شود تا سقیفه صورت حق به جانب به خود بگیرد، که البته دقت در کار سلمان فرصت دیگری را می طلبد. آنچه بنده می خواهم بر آن تأکید کنم این است که اگر یک جریان غیر دینی در جامعه ی ما مطرح شد و ما توانستیم با خود آگاهی و دل آگاهی به عنوان یک عبادت با آن مقابله کنیم، اولاً: در آن حالت جا نمی خوریم تا یک بُعدی با آن برخورد کنیم، ثانیاً: شتابزده عمل نمی کنیم تا یا خسته شویم و یا به جریان مقابل برگ برنده ای بدهیم، بلکه با حوصله و به عنوان یک وظیفه ی دینی و همراه با یک شعف معنوی به هر نحوی که صلاح است با آن مقابله می نماییم و آنقدر مقابله را به صورتی حکیمانه ادامه می دهیم که ریشه ی آن کار و یا آن فکر غیر دینی آشکار شود و از بین برود، و حتماً اگر درست عمل کنیم بدون هیچ تردیدی موفق خواهیم شد، چون ذات باطل ناپایدار است. به ما وعده داده اند؛ «إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» (۱) باطل از اول و قبل از پیدایش ناپایدار و رفتنی است.

ص: ۴۹

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» اصل انقلاب اسلامی را به همین صورتی که ملاحظه می کنید، با آن شعور الهی که داشتند و با توجه به فهمی که نسبت به امروز جهان دارا بودند، مطرح کردند. ایشان خیلی زود متوجه شدند هر چه بشر امروز ضربه خورده و به انحطاط افتاده به جهت آن است که از حکومت دینی فاصله گرفته است، و فلسفه ی سیاسی انقلاب با چنین مبنایی شکل گرفت که متذکر عالم معنویت و قدس باشد، و لذا صَرف پایدارماندن انقلاب اسلامی، عین مقابله با کل نظام مدرنیته است. مگر می شود کشوری حکومت دینی به معنی واقعی را مطرح کند و با کلّ نظام سکولارِ مدرنیته درگیر نباشد و یا فرهنگ مدرنیته راضی به وجود آن باشد و جهت از بین بردن آن برنامه ریزی ننماید؟ بودن حکومت دینی در هر جامعه ای به معنی مقابله با چهار صدسال تفکر سکولاریته ای است که از رنسانس شروع شده، اندیشه ای که فعلاً به بحران و انحطاط افتاده است، چون مدعی بود: خرد انسانی برای زندگانی اجتماعی کافی است.

در تفکر غربی، دین یک حالت فردی و شخصی است بین انسان و خدا! بدون آن که آن خدا در امور جامعه نقشی داشته باشد و جامعه ملزم به اجرای احکام الهی باشد. عنایت داشته باشید که در تفکر سکولار از دین به معنی رابطه با خدا استقبال هم می شود ولی عنان اجتماع نباید به دست دین و انبیاء الهی باشد، ریشه ی مقابله ی غرب با اسلام به جهت روح اجتماعی اسلام است و نه اعتقادات فردی مسلمانان.

ما باید متوجه باشیم با چه بُعدی از ابعاد دشمن درگیر شده ایم، تا بفهمیم دشمن از چه بُعدی به مقابله با ما آمده است. به عبارت دیگر باید بفهمیم دشمن از چه بُعدی با ما دشمنی می کند، وقتی روشن شد به خاطر نفس حکومت دینی ما با ما درگیر است، دیگر همه ی حرکات دشمن را می توانیم تحلیل کنیم و در مقابله با نقشه های او غافلگیر نمی شویم. برای دشمن غربی ما هیچ مشکلی نیست که علوم سکولار غربی همچنان در کشور ما ادامه یابد و یا کارشناسانی مرجع نظر مردم باشند که مطابق روح سکولار غربی بیاندیشند و جامعه را جلو ببرند، وجود آن نوع از علوم و این نوع کارشناسان نه تنها مزاحم موجودیت غربی نیست، بلکه عامل تثبیت غرب است و این ها پلی می شوند تا جوانان ما از انقلاب اسلامی عبور کنند و به سوی غرب سیر کنند. آنچه از نظر غرب نباید در دل انقلاب اسلامی ریشه بگیرد نوع نگاهی است که اسلام به عالم و آدم دارد که با انقلاب فرهنگی به معنی واقعی آن محقق می شود و هنوز نشده است.

برنامه های مقابله با حکومت دینی

با این که این اواخر توسط بعضی از روشنفکران غرب زده اصل و حیانی بودن قرآن نیز زیر سؤال رفت (۱)

ولی استراتژی غرب در رابطه با مقابله با حکومت اسلامی کمی پیچیده است، به طوری که ممکن است بعضی در ابتدای امر متوجه تضاد بین حکومت اسلامی و غرب نشوند، زیرا غریبان

ص: ۵۱

۱- مصاحبه ی دکتر سروش با میشل هویینگ، خبرنگار بخش عربی رادیو جهانی هلند. و یا مقاله ی توضیحی بر یک گفت و گو «کلام نبوی» از سخنان آقای محمد شبستری» رجوع شود.

نه تنها در ظاهر، اسلام را نفی نمی کنند بلکه تأیید هم می نمایند، می گویند: پیامبر اسلام وارسته ترین انسان زمان خودش بوده - البته قبلاً حتی به این مطلب هم اقرار نمی کردند- و اقرار می کنند که آن پیامبر از طرف خدا دین بزرگی به نام اسلام آورده است، تا انسان ها را هدایت کند و به معنویت برساند، ولی دین برای هدایت افراد است و نه برای ایجاد حکومت، و در نتیجه حکومت دینی ربطی به اسلام ندارد، بلکه خرد انسان ها باید امور اجتماعی شان را سر و سامان دهد، از نظر آن ها دین یک رابطه ی شخصی بین فرد و خالق خودش می باشد.

اگر نسبت به روح غربی خود آگاهی لازم را نداشته باشید از حيله ای که غرب و روشنفکران پرورش یافته توسط غرب، در طرح اسلام با نیت نفی حکومت اسلامی در سر دارند، غافل می مانید. حتی ممکن است تصور بفرمائید بحث هایی که بعد از انقلاب توسط روشنفکران مطرح می شود بحث های آکادمیک و علمی است و ربطی به تقابل غرب با اسلام و انقلاب اسلامی ندارد. ولی باید از خود پرسید چرا عموم این نوع مباحث توسط گروه خاصی مطرح می شود که غرب آشکارا و پنهان امید به آن ها دارد و به شکلی خیلی ظریف ذهن ها را به سوی آن ها سوق می دهد و در مباحث آن ها همه ی حرف ها به یک جا ختم می شود و آن این که حکومت اسلامی معنی ندارد و روش عاقلانه آن است که بشریت باید از نظر قوانین اجتماعی در ذیل فرهنگ غرب به سر برد.

خود آگاهی تاریخی به این معنی است که متوجه شویم دشمن با این حرف های به ظاهر روشنفکرانه و آکادمیک می خواهد حکومت دینی را

از ما بگیرد. زیرا نفس وجود حکومت دینی موجب می شود تمام فلسفه ی سیاسی غرب زیر سؤال رود، و ذهن ها متوجه نحوه ای از حکومت، غیر از آن چیزی که غرب بر آن تأکید دارد، شود و از آن مهم تر ریشه ی انحطاط امروزی غرب نیز روشن خواهد شد. زیرا روشنفکران دوران رنسانس با نفی حکومت پاپ و کلیسا یک راه بیشتر در مقابل مردم خود قرار ندادند و آن حکومت بر مبنای عقل جمعی بود، آن هم عقل پشت کرده به وحی الهی، در حالی که با طرح انقلاب اسلامی، راه سومی ظاهر شده است.

با توجه به نکات فوق است که باید متوجه شویم مقابله ی حقیقی دشمن با ما به بلوکه کردن اموال ایران اسلامی نیست، همان طور که با به پا کردن جنگ هشت ساله با تحریک صدام حسین، چهره حقیقی دشمن نمایان نشد. آنچه دشمنی دشمن را جدی می کند و هرگز هم نباید از آن غفلت کرد، وجود حکومت دینی است که فرهنگ مدرنیته نمی تواند آن را تحمل کند. در این صورت است که متوجه خواهیم شد اولاً: جایگاه انقلاب اسلامی در تاریخ معاصر کجا است. ثانیاً: ریشه مقابله تمدن غربی با انقلاب اسلامی بر چه اساسی است و چرا کوتاهی در مقابل حيله های غربی برابر است با از دست دادن اساس زندگی اسلامی؟

امام خمینی «قدس سره» در کتاب ولایت فقیه خود می فرماید: دشمن ما حاضر است ما یک آخوند مسئله گو باشیم، دشمن از حکومت دینی می ترسد، او نمی خواهد دین حکومت کند.

چنانچه ملاحظه بفرمایید فرهنگ مدرنیته از نظر ظاهری دین را نفی نمی کند، می گوید: دین یک تجربه شخصی است، تجربه ای است عرفانی

که انسان های بزرگی به نام «محمد» یا «عیسی» یا «موسی» داشته اند، ما را نیز دعوت کرده اند تا در تجربه ی شخصی شان شرکت کنیم و با خدا ارتباط پیدا کنیم، ولی حدّ و اندازه ی دین بیش از این نیست. چقدر ساده اند آن هایی که خاستگاه اصلی این سخنان را نشناسند و جدا از انگیزه ی سیاسی گویندگان آن، بخواهند با دلایل علمی آن نظریه ها را رد کنند! نباید از خود پرسید چرا بعد از آن که با دلایل روشن، ضعف این گونه نظرات روشن می شود، باز آن حرف ها را تکرار می کنند، آیا مباحثی مثل تجربه ی نبوی یک نظریه ی علمی است و یا یک شعار غربی است در مقابل حکومت اسلامی که در ظاهری علمی همواره تکرار می شود تا زندگی ما همواره در ذیل نظام غربی باقی بماند؟ در صورت توجه به این نکات است که عزیزان متوجه می شوند امام خمینی «قدس سره» چه میراث بزرگی را برای برون رفت بشر از ظلمات دوران به صحنه آورد.

اگر به کسانی که مدعی هستند دین یک امر شخصی است بگویید خود دین به ما دستور می دهد زناکار را حدّ بزنیم و یا با کفار بجنگیم و انجام این امور نیاز به یک قدرت و حاکمیت دینی دارد؛ به تناقض می افتند، این ها متوجه نیستند آنچه را می خواهند بر اسلام تحمیل کنند از طریق ذات اسلام نفی می شود. آن ها مأمورند همچنان سخن خود را تکرار کنند و دستگاه های سخن پراکنی دنیا نیز آن سخنان را پخش کنند.

میراث امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در اصل، حکومتی است که بیش از همیشه جهان نیاز به آن دارد تا از طریق آن حکومت ارتباط قطع شده ی انسان با آسمان معنویت، دوباره برقرار شود و بشریت زندگی خود - اعم

از زندگی فردی یا اجتماعی - را بر اساس حکم پروردگارش سرو سامان دهد، تجربه‌ی چهارصد ساله‌ی فرهنگ غربی نشان داد تا حکومت دینی محقق نشود، امکان زندگی دینی فراهم نمی‌گردد و در فضای فرهنگ سکولار، همه‌ی بنیادهای دینی تحت تأثیر روح سودپرست امیال نفسانی قرار خواهند گرفت.

در هر صورت سخن بنده با عزیزان این بود که موضوع تقابل غرب با انقلاب اسلامی را کمی ریشه‌ای‌تر بررسی فرمائید تا روشن شود چطور باید عمل کنیم تا در شرایط خودآگاهی و دل‌آگاهی با غرب برخورد نماییم و گرفتار برخوردهای بی‌نتیجه‌ی فرسایشی نشویم، و دیگر دشمن منتظر خسته شدن و فروافتادن شور انقلابی ما نباشد.

اگر در راستای مقابله با غرب درست عمل نکنیم و انفعالی تصمیم بگیریم دشمن را امیدوار می‌سازیم که با حادثه‌سازی‌ها و انداختن ما در موضع‌گیری‌های فرسایشی ما را خسته و در نهایت مأیوس کند، و این تصور در ما قوت بگیرد که غلبه‌ی فرهنگی غرب طوری است که در نهایت جوانان ما را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و جهت‌گیری‌ها به سوی غلبه‌ی فرهنگ غربی و بی‌رنگ شدن انقلاب اسلامی است، در حالی که وقتی موضوع خودآگاهی و دل‌آگاهی درست طرح شد و از آن طرف در حوزه‌ی وظیفه‌دینی کارها را ادامه دادیم نه تنها خسته نخواهیم شد بلکه از برکات رحمت دائمی پروردگار بهره‌مند می‌شویم. چیزی نمی‌گذرد که با بی‌اثر بودن فتنه‌های فرهنگ غربی در تقابل با نظام اسلامی، خستگی و یأس

تمام آن فرهنگ را فرا خواهد گرفت، فرهنگی که از درون با بحران اساسی دست به گریبان است.

باقی ماندن در فضای وفاداری به انقلاب اسلامی از یک طرف در ما روح سلحشوری ایجاد می کند و از طرف دیگر یک نوع زندگی معنوی، همراه با شعف قلبی به ما هدیه می دهد. برای روشن شدن این امر، توجه به کسانی که به هر نحوی از انقلاب جدا شدند نمونه ی خوبی است که چگونه مانند یک قطره آب در شتزار زندگی در حال فرورفتن هستند.

امروز اسلام با تئوری حکومت دینی و ولایت فقیه، جهانی ترین و زنده ترین شعار را سر داده است و با باقی ماندن در این جبهه، امید و نشاط در جان انسان ها جریان می یابد و از یأس و افسردگی که سرنوشت حتمی زندگی در فرهنگ غربی است، رهایی می یابند. با طرح ولایت فقیه، اسلام جهانی خواهد شد و جوان های ما از جهنم تنگ فردگرایی که ارمغان غرب است در می آیند و به انسان هایی متعهد و سرزنده تبدیل می شوند. زیرا با این شعار، جبهه ی انسان های وفادار به ولایت فقیه از جبهه ی فرهنگ ضد قدسی غرب با یک خط کاملاً روشن جدا شده و بهترین تقابل با روح ظلمات دوران، تقابلی است که بر چنین مبنایی باشد.

خداوند به من و شما توفیق دهد تا اولاً: معنی و جایگاه اسلام و پیامبر و ائمه ی هدی علیهم السلام را در زندگی بشر بشناسیم، ثانیاً: زمانه و رسالت خود را در این زمان درست تشخیص دهیم.

«والسلام علیکم ورحمہ اللہ وبرکاتہ»

به امید آن که یاد امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» وسیله ای برای ارتباط روحانی ما با آن هدیه ی الهی در زمان معاصر باشد، در این جلسه چند کلمه ای راجع به این موضوع که «عهد امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» چه عهدی است و آیا این عهد کهنه شدنی است و یا یک عهد واقعی و پایدار است، صحبت می شود، و به عبارت دیگر سخن بر سر آن است که چگونه با امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» برخورد کنیم تا برخورد صحیحی کرده باشیم.؟

استحضار دارید که وقتی اسلام ظهور پیدا کرد چند نوع برخورد با آن شد؛ عده ای با اسلام دشمنی کردند و عده ای با آن دشمنی نکردند ولی آن را یک جریان سیاسی و حکومتی دانستند، عده ای هم متوجه حقیقت آن شدند و واقعاً به اسلام ایمان آوردند. گروه سوم تنها گروهی بودند که از اسلام استفاده کردند.

در مورد امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به عنوان یک نوع تفکر عالی از اسلام در دوران معاصر، عیناً همین سه نوع برخورد شده است. بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گروهی به نام اهل رَدّه پیدا شدند، به اعتقاد این ها با رحلت پیامبر صلی الله علیه و آلهاسلام دیگر تمام شد، زیرا آن ها اسلام را یک جریان سیاسی، اجتماعی می دانستند، بر اساس همین عقیده در مقابل حکومت مرکزی سر

به طغیان برداشتند و جنگ‌هایی را راه انداختند که البته توسط مسلمانان سرکوب شدند. در مورد امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» برای بعضی همان نگاه مطرح است که فکر می‌کنند ایشان یک فردی بود با یک ایده‌ی اجتماعی سیاسی و با رحلت او آن حرکت تمام خواهد شد. در حالی که با دقت به ریشه‌ی تاریخی حرکت ایشان می‌توان متوجه شد که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» جلوه‌ای از همان عهدی است که مسلمانان با خدا و پیامبر او صلی الله علیه و آله بسته‌اند. و به عبارت دقیق‌تر، عهد با امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» از آن نوع عهدهایی است که انسان‌ها با خدا بسته‌اند و این عهد در هر شرایطی، ظهور خاص پیدا می‌کند و تنها آن‌هایی که بر عهد الهی خود پایدارند، عهد با امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را می‌شناسند و گفتار و حرکات او را وسیله‌ی تذکر و تجدید عهد با خدا می‌دانند.

عهد انسان با خدا

انسان در ذات و فطرت خود با پروردگار خود عهدی دارد که به آن «عهد الّسْت» می‌گویند، چون خداوند در قرآن می‌فرماید: در آن عالمی که همه‌ی فرزندان آدم از پشت پدرانشان گرفته شدند، و خود آن‌ها را شاهد بر ربوبیت پروردگارشان قرار دادند از آن‌ها سؤال شد: «الّسْتُ بِرَبِّكُمْ؟» (۱) آیا من رب شما نیستم؟ و همه در آن عالم در جواب گفتند: بله شهادت می‌دهیم که تو رب ما هستی. و یا می‌فرماید: «الْمَ اعْهَدُوا إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ

ص: ۶۰

مُسْتَقِيمٌ»؛ (۱) ای بنی آدم آیا تعهد نکردید که شیطان را اطاعت و عبادت نکنید، چرا که او دشمن آشکار شماست و مرا عبادت و اطاعت کنید که صراط مستقیم همین است؟

بنابراین، در ذات انسان ها عهدی الهی هست که شیطان را نپرستند و بر عهد شیطان نباشند و خدا را پرستند. بندگی خدا در این دنیا یعنی پایداری بر عهدی که انسان در ذات و فطرت خود با خدای خود بسته است. هر انسانی به اندازه ای که بر عهد خود با خدا پایدار بماند به همان اندازه بر فطرت و حقیقت خود پایدار مانده و از ظلماتِ غفلت از خود، رهایی یافته، زیرا این عهد، ذاتی انسان است و انسان از طریق یاد خدا به خود می آید و تمام استعدادهای حقیقی اش شکوفا می شود.

ذات انسان این چنین سرشته شده که بندگی و یاد خدا با او عجین است، حال اگر از یاد خدا غفلت نکرد، بر عهد الهی خود باقی مانده است و این همان پایداری در حقیقت انسانی است. «ذکر» و یاد خدا، راه پایدار ماندن بر عهد الهی است. «ذکر خدا»، همان باز نگه داشتن دریچه ی وجود خود به سوی حق است، و به همان اندازه انسان را از پوچی و سرگشتگی متوجه مقصد اصلی می کند.

به گفته ی حکما: هویت انسان، هویتی است تعلقی، به طوری که انسان در عین مخلوق بودن، عین ربط به خالق خود است، و تنها نسبت و رابطه ی حقیقی انسان همین نسبت اوست با خالق اش و در «ذکر» و یاد خدا است که این نسبت پایدار می ماند. پس در واقع توجه قلب به خدا یا ذکر، همان

ص: ۶۱

نسبت حقیقی میان انسان و حقیقت وجود او است و با تداوم ذکر، این نسبت پایدار می ماند تا تعلق ها و نسبت های دروغین و ساختگی به جای آن ننشینند. این در حالی است که بیماری غفلت و پوچی به عنوان مشخصه ی جهان امروز بیش از پیش ما را متوجه ضرورت حفظ عهد خود با خدا می کند.

انسان بی ذکر

انسان در تمدن جدید انسان بی ذکر است، نه حضور را می شناسد و نه ذکر را، چون طلب لذت بر او غلبه دارد و مسلم وقتی یاد لذت به صحنه آمد، یاد خدا و پایداری بر عهد فطری، به حاشیه می رود. عنایت داشته باشید زندگی به خودی خود با لذات جسمانی همراه است، ولی اگر یاد لذت به جای یاد خدا نشست دیگر این انسان نمی تواند عهد فطری خود را بفهمد و با آن عهد زندگی کند. در چنین شرایطی اوقات فراغتی هم که هدیه ی خداست تا جان انسان در آن فرصت، عهد الهی خود را محکم کند، به وقت کشی و فراموشی از یاد خدا تبدیل می شود. سینما و تلویزیون و انواع سرگرمی ها، ذکر بشر جدید است تا از خود در آید و خود را به ناکجاآباد پرتاب کند، به جای این که از طریق یاد خدا به آبادترین مقصد یعنی به کمال مطلق نظر کند، و عهد گذشته را تجدید نماید و بر آن پایدار بماند، به ناکجاآباد روی می آورد، و چون ذکر را نمی شناسد، دین را هم نمی شناسد و مذکران واقعی یعنی پیامبران را هم نخواهد شناخت.

برعکسِ انسانِ مدرن، انسانِ دینی است که اوقات فراغت خود را برای محکم کردن عهد الهی و به محتوارساندن آن، به کار می‌گیرد و از طریق ارادت به کسانی که آیت و یادآور خدا هستند، یاد خدا را در جان‌ش تقویت می‌کند و خود را وارد حیات طیب یعنی عهدی خاص و عالمی پاک می‌نماید.

انسان مؤمن با نظر به عهدی که بین او و خدا واقع شده، خود را همواره در حیات طیب قرار می‌دهد و حرکت و سیر خود را از زمین به جایی سوق می‌دهد که نقص‌ها و محدودیت‌های دنیا را ندارد، جایی که بودنش برایش در آن جا، عین بودن در کمال است. این همان پایدار ماندن بر آن عهد بی نقص است.

جهان مدرن، با اهدافی که برای بشر تعیین می‌کند، او را از حیات طیب به کلی بیرون می‌آورد و سیر او را به ناکجا آباد و عهدی پوچ می‌اندازد، تفاوت بشر مدرن با انسان دینی در «ذکر» او است، ذکرِ بشر دینی به نحوی از خود به در آمدن و به حقیقتِ خود متصل شدن است، ولی ذکرِ بشر جدید یک نوع از خود به در آمدن و به سوی هیچستان سیرکردن است، و به همین جهت انسان مدرن همیشه از همه چیز ناراضی است، چون با آدرس‌هایی که تمدن مدرن به او می‌دهد به هیچ کجا نمی‌رسد تا متذکر عهد حقیقی او باشند و تشنگی او را سیراب کنند. این است که گفته می‌شود اگر عالم انسان، عالم محمدی صلی الله علیه و آله شد هرگز نمی‌تواند با تمدن مدرن کنار آید، چون در عهد محمدی صلی الله علیه و آله انسان همواره در عالم عهد الهی خود به سر می‌برد و از حقیقت خود فاصله ندارد. باقی ماندن به عهد

محمدی صلی الله علیه و آله با پایداری بر یاد او محقق می شود و عاملی است تا انسان از حجاب های ظلمانی دوران آزاد باشد. چون انسان با ذکر و یاد پیامبر صلی الله علیه و آله می خواهد خود را در حیات طیبه ی پیامبر صلی الله علیه و آله وارد نماید و به خود بفهماند هرگز حوادث هزار و چهارصد سال پیش نمی توانند او را از عهد با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خارج کنند.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و احیاء عهد الهی انسانی

بر اساس فرهنگ پایداری بر عهد محمدی صلی الله علیه و آله و توجه به برکات آن است که در نمازها هم که ذکر الهی در میان است و خداوند فرموده: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»؛^(۱)

نماز بپا دارید تا یاد من نمائید، یاد پیامبر صلی الله علیه و آله به میان می آید، چون با یاد خدا و یاد اولیاء الهی، انسان ماوراء زمان زدگی، متوجه عالم بقاء می شود و با ذات خود که در تجرد خود، از زمان آزاد است، با حقایق الهی که سراسر حضور و تجرد اند، روبه رو می شود، و در پرتو انوار معنوی آن عالم در بودن خود مستغرق می گردد.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» که سال ها خود را در عهد الهی و عهد محمدی صلی الله علیه و آله پرورش داده بود، در دورانی که می رفت تا بشر به کلی از عهد الهی خود محروم شود، به صحنه آمد تا با تذکر به عهد محمدی صلی الله علیه و آله و تأکید بر اسلام، عهد الهی انسان ها را احیاء کند.

معاویه با جو سازی و تبلیغات و سیاست بازی خواست تا عهد محمدی صلی الله علیه و آله را کهنه نماید ولی بر عکس معاویه، امام حسین علیه السلام وفادار به

ص: ۶۴

۱- سوره ی طه، آیه ی ۱۴.

عهد پیامبر صلی الله علیه و آله است و برای او هیچگاه عهد پیامبر کهنه شدنی نیست. به همین جهت پنجاه سال بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است تا سیره جدش را احیاء کند. معاویه تلاش های زیادی کرده تا بگوید دیگر دور و عهد پیامبر صلی الله علیه و آله گذشته است و دوره، دوره ی من است. ولی امام حسین علیه السلام به جهان اسلام متذکر شدند که فقط با باقی ماندن بر عهد پیامبر صلی الله علیه و آله، اسلام زنده و باقی خواهد ماند و گرنه جهان اسلام گرفتار حاکمی چون یزید می شود که در آن صورت از اسلام هیچ چیزی باقی نخواهد ماند. آن حضرت در عمل نشان دادند هر کس بر عهد پیامبر صلی الله علیه و آله نیست کهنه شدنی است. لذا بعد از هزار و چهارصد سال شما معاویه را خارج از تاریخ می یابید، و نه پیامبر صلی الله علیه و آله را. ملاحظه می کنید که معاویه با آن همه تلاش برای ماندن، به معنی واقعی اضمحلال، مضمحل است ولی نام مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله در هر مأذنه و گلدسته ای هر روز بلند است و تاریخ را شکل می دهد و جلو می برد، زیرا انسان ها بر اساس عهد فطری خود، هر جریانی را که متذکر عهد الهی است با جان خود آشنا می یابند.

مسعودی در مروج الذهب از قول مطرف پسر مغیره بن شعبه آورده که:

«با پدرم بر معاویه وارد می شدیم، پدرم مرتباً نزد او رفت و آمد داشت و در هر جلسه ای که نزد او بود با وی به گفتگو می پرداخت و پس از ترک مجلس به نزد من باز می گشت و برایم بازگو می نمود و از او به خوبی یاد می کرد و بر عقل و درایت او آفرین می گفتم: در یکی از شب ها که به خانه آمد، خیلی ناراحت بود و از خوردن شام امتناع کرد، ساعتی گذشت که نه او چیزی می گفتم، نه من، ولی این سکوت در نظرم بی علت نبود، فکر کردم شاید سکوت به خاطر عملی

ناپسند، یا حرکتی بر خلاف ادب از سوی من بوده، از این رو به خود جرأت دادم و از ناراحتی او پرسیدم، در جوابم گفت: فرزندم امشب از نزد پلیدترین و خبیث ترین مردم روی زمین آمده ام! گفتم: او کیست؟ گفت: معاویه! گفتم: چرا؟ گفت: پس از ساعتی که با او صحبت می کردم، پرسیدم یا امیر المؤمنین، اکنون که عزت تو بالا گرفته و به حد عالی رسیده است چه خوب است، دامن عدالت را گسترش داده و رفتارت را نیکوتر کنی و به اعمال خیر پردازی؟ معاویه گفت: منظورت چیست؟ گفتم: اگر این برادرانت از بنی هاشم را که مدت زمانی است در حکومت تو مظلوم زیسته اند، مورد لطف و مرحمت قرار دهی و صله ی رحم به جا آوری بسیار به جا و مناسب است! زیرا آنان در حال حاضر پناهگاهی که از آن هراس داشته باشی ندارند! معاویه گفت: هیهات هیهات چنین پیشنهادی نزد من قابل قبول نیست، زیرا فردی از قبیله ی تیم (ابو بکر) قدرت به دست گرفت و با عدل رفتار نمود و کرد آنچه را که باید بکند، ولی به خدا سوگند دیری نگذشت که از دنیا رفت و زیر خاک پنهان شد و نامش نیز مدفون گردید و اگر گهگاهی از او یاد می شود، فقط می گویند: ابو بکر چنین و چنان کرد. سپس این حکومت به دست یکی از تیره ی بنی عدی (عمر) رسید؛ وی دامن همت را بالا زد و در مدت ده سال حکومتش با جدیت و تلاش مستمر، خدماتی ارزنده انجام داد، ولی به خدا سوگند! دیری نگذشت که نامی و نشانی از او نماند و اگر گاهی از او نامی به میان آمد، گویند: عمر چنین و چنان کرد.

سپس زمام امر به دست عثمان از قبیله ی بنی امیه که کسی در نسب مانند او نیست رسید! و کرد آنچه کرد، اما به خدا قسم دیری نگذشت

که از دنیا رفت و نامی و نشانی از او و عملکردش باقی نماند، اما این برادر بنی هاشم یعنی رسول خدا که ملک به دستش آمد هر روز پنج بار بر مآذنه های مساجد، نام او، به عظمت یاد می شود و مردم «اشهد ان محمدا رسول الله» بر زبان جاری می کنند! آیا امیدی برای من باقی است که این نام شنیده نشود، تو را مادری مباد که چنین پیشنهادی به من دادی! نه به خدا سوگند هرگز آرام نمی شوم، مگر زمانی که این نام دفن گردد و اثری از آن باقی نماند». (۱)

معاویه به گمان خود می خواهد نام رسول خدا صلی الله علیه و آله را از ذهن ها پاک کند، غافل از آن که نام محمد متذکر عهدی است که انسان ها ذاتاً با خدا بسته اند، مگر می شود انسان ها را از ذات خود جدا کرد؟

ص: ۶۷

۱- «وَفَدْتُ مَعَ أَبِي الْمُغِيرَةَ عَلَى مُعَاوِيَةَ وَ كَانَ أَبِي يَأْتِيهِ فَيَتَحَدَّثُ مَعَهُ ثُمَّ يَنْصَرِفُ إِلَيَّ فَيَذْكُرُ مُعَاوِيَةَ وَيُعْجَبُ بِمَا يَرَى مِنْهُ إِذْ جَاءَ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَأَمْسَكَكَ عَنِ الْعِشَاءِ وَ رَأَيْتُهُ مُعْتَمِئاً مُنِذُ اللَّيْلِ فَانْتَظَرْتُهُ سَاعَةً وَ ظَنَنْتُ أَنَّهُ لِيَسْنَى ۖ حَدَّثَ فِينَا وَ فِي عَلِمْنَا فَقُلْتُ مَا لِي أَرَاكَ مُعْتَمِئاً مُنِذُ اللَّيْلِ فَقَالَ يَا بُنَيَّ جِئْتُ مِنْ عِنْدِ أَحَبِّ النَّاسِ قُلْتُ وَ مَا ذَاكَ قَالَ قُلْتُ لَهُ وَ قَدْ خَلَوْتُ بِهِ إِنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ سِتّاً يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَوْ أَظْهَرْتَ عَيْدًا وَ بَسَّيْتَ خَيْرًا فَإِنَّكَ قَدْ كَبَرْتَ وَ لَوْ نَظَرْتَ إِلَيَّ إِخْوَتِكَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ فَوَصَّيْتُ أَرْحَامَهُمْ فَوَاللَّهِ مَا عِنْدَهُمْ الْيَوْمَ شَيْءٌ ۖ تَخَافُهُ فَقَالَ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ مَلَكَ أَخُو بَنِي تَيْمٍ فَعَدَلَ وَ فَعَلَ مَا فَعَلَ فَوَاللَّهِ مَا عَدَا أَنْ هَلَكَ فَهَلَكَ ذِكْرُهُ إِلَّا أَنْ يَقُولَ قَائِلٌ أَبُو بَكْرٍ تَمَّ مَلَكَ أَخُو بَنِي عَدِيٍّ فَاجْتَهَدَ وَ شَمَّرَ عَشْرَ سِنِينَ فَوَاللَّهِ مَا عَدَا أَنْ هَلَكَ فَهَلَكَ ذِكْرُهُ إِلَّا أَنْ يَقُولَ قَائِلٌ عَمْرُؤُ تَمَّ مَلَكَ عَثْمَانُ فَمَلَكَ رَجُلٌ لَمْ يَكُ أَحَدٌ فِي مِثْلِ نَسَبِهِ وَ فَعَلَ مَا فَعَلَ وَ عَمِلَ بِهِ مَا عَمِلَ فَوَاللَّهِ مَا عَدَا أَنْ هَلَكَ فَهَلَكَ ذِكْرُهُ وَ ذَكَرْ مَا فَعَلَ بِهِ وَ إِنَّ أَحَا بَنِي هَاشِمٍ يُصَاحُ بِهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ فَأَيُّ عَمَلٍ يَبْقَى بَعْدَ هَذَا لَا أُمَّ لَكَ لَا وَ اللَّهُ إِلَّا دَفْنَا دَفْنَا». (مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۱ به نقل از الغدير، ج ۱۰، ص ۳۹۷).

به خوبی روشن است نهضتی که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در دوران معاصر به صحنه آورد از جنس همان عهدی است که انسان ها با خدای خود داشته اند، عهدی که بین اصل انسانیت ما با پروردگاران بسته شده، و به همین جهت نه تنها بوی کهنگی نمی دهد بلکه وسیله ی نجات از کهنگی ها و فرسایش ها نیز خواهد بود. همان طور که هیچگاه نمی توانید با خودتان قهر کنید و خود را نخواهید، هر نهضتی که متذکر عهد اصلی ما با پروردگاران باشد، به همان اندازه برای ما آشنا است و عملاً یادآور خودِ گم گشته ی ما خواهد بود. به قول حافظ: «آشنایی، نه غریب است که جان سوز من است» یعنی او را در عمق وجودم می شناسم. خبرنگار کشور چک و اسلواکی بعد از این که با امام خمینی «رحمه الله علیه» در نوفل لوشاتو مصاحبه کرده بود در مقاله اش چنین می نویسد که؟ «مردم ایران خود گمشده شان را در آقای خمینی «رحمه الله علیه» می بینند و لذا هرگز انتظار نداشته باشید مردم از این نهضت خسته شوند و آن را رها کنند» ملت ایران خود برتر خود را در امام «رحمه الله علیه» یافتند، چگونه می شود انسان از جنبه ی آرمانی وجود خود دست بردارد؟ به همین جهت هر خاری که در پای امام می رفت، گویا در چشم مردم رفته است، و هر بی حرمتی که به نهضت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می شود، آن را به خود بر می دارند و عکس العمل نشان می دهند.

وقتی ملتی اصل وجود خود را در امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» ببینند، عهدشان با او امروز و فردا پیدا نمی کند تا کهنگی پذیرد و دوره اش تمام

شود. این به جهت آن است که انسان در انسانیتش کهنه پذیر نیست و انسان برتر، متذکر انسانیت انسان است، خصوصاً وقتی آن انسان متذکر همه ی ابعاد متعالی انسان باشد. آری، از آن جایی که انسان هرگز خودش با خود قهر نمی کند، با آن انسان برتر که متذکر جنبه متعالی اوست، به نحو اولی قهر نمی کند و او را به عنوان افق اعلا ی خود همواره مدّ نظر دارد.

عهد با امام خمینی، عهد با خود

ابتدا باید متوجه بود امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» چه عالمی را به ما پیشنهاد نمودند. آیا عالمی را که ایشان به بشریت معرفی می نمایند، عالمی است که با جان آن ها آشناست و نیاز واقعی امروزی انسان ها است؟ و عالمی است پایدار به پایداری کشش های فطری و یا نهضت ایشان یک نهضت موج آفرین و زودگذر است که پس از مدتی فقط در خاطره ی تاریخ خواهد ماند؟ برای جواب دادن به این سؤالات باید رمز و راز پایداری نهضت ها در طول تاریخ مورد بررسی قرار گیرد و اگر متوجه شدیم نهضت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» از جنس همان نهضت هایی است که با جان انسان ها سخن می گوید و به پایداری جان انسان ها، پایدار است، می پذیریم که نه تنها کهنگی بر نمی دارد بلکه انسان را از کهنه شدن و از تاریخ بیرون افتادن نیز نجات می دهد.

آری! انسان خودش برای خودش کهنه نمی شود و هرگز خودش برای خودش تکراری نمی گردد. مثلاً نمی گوید که خسته شدم از این که ده سال است خودم همان خودم هستم. ممکن است بگوید از دست پیراهنم خسته

شدم، از بس آن را پوشیدم، چون پیراهنش خودش نیست. همین طور که انسان خودش برای خودش کهنگی ندارد، هر چیزی که انعکاس صدای جان انسان باشد هیچ وقت برایش کهنه نمی شود. نهضت و شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» هشدار باش و تذکری است برای جان انسان ها و از طریق آن نهضت، هرکس خود را پیدا می کند و این است که تأکید می شود امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» از هر جهت شامل مرور زمان نمی شوند، تا انسان احساس کند ممکن است زمانی پیش آید که دیگر نخواهد تعلق قلبی به او داشته باشد.

کسانی که تصور کنند امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» کهنه می شود، حقیقت را نمی شناسند، این ها پیامبر صلی الله علیه و آله را هم کهنه شده می دانند. خلیفه ی دوم چون معتقد بود دوره ی پیامبر صلی الله علیه و آله می گذرد در هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»؛ (۱)

قرآن برای ما کافی است. او معتقد بود همان طور که یک شتر دوران کودکی و جوانی و پیری دارد، دین هم دوران پیری و کهنگی پیدا می کند. (۲) و در راستای همین طرز فکر دستور داد «حَى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» (۳) را از اذان حذف کنند. می گفت: چون وقت

ص: ۷۰

۱- علامه حلی، نهج الحق و كشف الصدق، ص ۲۷۳.

۲- علامه طباطبایی «رحمه الله علیه»، معنویت تشیع، انتشارات تشیع، ص ۴۰.

۳- قوشجی در شرح تجرید می گوید: عمر بالای منبر گفت: «إِيهَا النَّاسُ! ثَلَاثَ كَنِّ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ أَنَا أَنهَى عَنْهُنَّ وَ أَحْرَمْتُهُنَّ وَ أَعَاقِبُ عَلَيْهِنَّ، مُتَعَهُ النَّسَاءُ وَ مُتَعَهُ الْحَجَّ وَ حَى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ»؛ ای مردم سه چیز در زمان رسول الله بود که من آنها را نهی کرده و حرام می نمایم و هرکس به انجام آن ها مبادرت نماید را عقوبت می کنم که عبارتند از «متعہ ی نساء» و «متعہ ی حج» و «گفتن حَى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» در اذان، (ترجمه ی الغدیر، ج ۱۲، ص ۷۹).

جنگ و جهاد با کفار است، بهترین عمل نماز نیست و به جای آن بگویید؛ «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ».

اگر با توجه به نکاتی که عرض شد و این که انسان عهدی با خدا دارد که از طریق اسلام بر آن عهد پایدار می ماند، به نهضت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» عمیقاً فکر کنیم، به این نتیجه می رسیم که انقلاب اسلامی شرایط ظهور اسلام است در قرن معاصر، تا مسلمانان بدون آن که از فرهنگ غربی منفعل شوند، بتوانند به دینداری خود ادامه دهند و بر عهد خود با پروردگارشان پایدار بمانند و گرفتار ظلمات دنیای مدرن نگردند. با این نگاه به انقلاب اسلامی است که خواهیم گفت انقلاب اسلامی غذای جان هر مسلمانی است که می خواهد در حیات حقیقی دینی پایدار بماند. و لذا نه تنها در چنین فضایی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» کهنه نمی شود، بلکه فرهنگ مدرنیته را نیز به تاریخ می سپارد و کهنگی آن را آشکار می کند.

ممکن است روز عاشورا برای عده ای کهنه شود، اما این کهنگی به علت امام حسین علیه السلام و نهضت آن حضرت نیست، این به جهت آن است که عده ای به دنیایی که عین فرسایش و کهنگی است دل سپرده اند. در واقع این ها به اندازه ای که از دین فاصله گرفته اند، امام حسین علیه السلام و نهضت آن حضرت برایشان کهنه می شود، این نه به جهت آن است که مدتی است از واقعه ی عاشورا گذشته، بلکه به جهت آن است که هوس های تنوع طلب شان رابطه ی آن ها را با حقیقت قطع کرده است و لذا پس از

مدتی عالی ترین حقیقت را نیز کهنه می پندارند. به گفته ی مولوی؛ این افراد در مقابل عالی ترین سخنان می گویند:

که

من این را بس شنیدم کهنه شد

چیز

دیگر گو به جز آن، ای عَضُد

چیز

دیگر تازه و نو گفته گیر

باز

فردا زو شوی سیر و نقیر

بعد توصیه می کند به جای این که رابطه ی خود را با حقایق به بهانه ی کهنه شدن قطع کنی خود را تغییر بده تا آنجایی که هر آنچه هم به ظاهر وقتش گذشته برای تو نو باشد.

دفع

علت کن، چو علت خو شود

هر

حدیث کهنه پشت نو شود

تا

که آن کهنه بر آرد برگ نو

بشکفاند

کهنه صد خوشه ز گو

انسان ها به اندازه ای که دیندار باشند و ایمان خود را حفظ کنند هر سال عاشورا را از سال قبل زنده تر می یابند و با شکوفه های جدیدتری از آن روبه رو می شوند، در واقع امام حسین علیه السلام و عاشورا به اندازه ی شعور مردم در قلبشان زنده

است، چون معصوم علیهم السلام می فرماید: «إِنَّ لِلْحُسَيْنِ مَحَبَّةً مَكْنُونَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ»؛^(۱) در قلب هر مؤمنی یک محبت پایدار و نهفته از حسین علیه السلام وجود دارد. همین قاعده و البته در محدوده ی خود نسبت به امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»، در جان انسان ها هست، و تجربه نیز نشان می دهد که بعضی از جوانان با این که در زمان امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نبوده اند و در زمان حیات ایشان در آن فضا قرار نداشتند تا گرمی وجود ایشان را در آن فضا احساس کرده باشند، ولی با این همه روحشان شدیداً از ایشان گرمی می گیرد و در تب و تاب ارادت به شخصیت ایشان به سر می برند.

ص: ۷۲

۱- «ترجمه ی خصائص الحسینیه»، ص ۴۷.

چون هر کس به طور فطری، خود برتر خود را می شناسد و یادِ خودِ برتر برایش مطلوب است، و به دنبال خود آن است و امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در عصر حاضر نمایشی از خود برتر و اصیل هر انسانی بوده و هست، و جوانان ما او را متذکر خود برتر خود می یابند، آن خودی که نظر به خدا و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دارد، حال چه جسم او زنده باشد و چه نباشد، سنت او یادآور عهد انسان است با حقیقت، چیزی که شما در مرتبه ی بالاترش در دعای ندبه نسبت به حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه به خدا اظهار می دارید: «الْمَذْكِرِ بِكَ وَ بِنَبِيِّكَ»؛ که او یادآور و مذكر تو و پیامبر تو است.

دکتر محمد حسنین هیکل نویسنده ی معروف مصری در مورد امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می گوید: «گویی شخصیتی از شخصیت های آزموده ی بزرگ صدر اسلام، با معجزه ای به دنیا بازگشته تا پس از پیروزی امویان و به خون غلطیدن شهیدان اهل بیت، سپاه علی را رهبری کند».^(۱)

عرض شد خودِ انسان برای خودش کهنه و تکراری نمی شود و خودش برای خودش خسته کننده نیست. آیا جز این است که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» چنین عالمی برای ما آورده است تا در این دوران که دوران غفلت از خودِ اصیل است، به خودمان متذکر شویم؟ آری! او ما را متوجه خودِ برترمان نمود که به یک اعتبار همان جانِ جانِ ما یعنی امام معصوم است.

ص: ۷۳

۱- مجله ی آفاق، نشریه ی مدرسه ی عالی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» قم، ش ۸ ص ۸.

در چنین جایگاهی است که عرض می شود، امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» توجه ما را به این نکته بر گرداند که در دورانی که فرهنگ مدرنیته راه ارتباط انسان را از آسمان معنویت قطع کرده، باز می توان در زیر این آسمان زندگی الهی داشت، و آن فرهنگی که انسان ها را از خدا و دین الهی می ستاند به چیزی نگرفت. به گفته ی رایین وودزورث: «او مسیح معاصر بود و دقیقاً اشعه ی صلابت و سازش ناپذیری عیسی بن مریم بود».^(۱)

فرهنگ غرب نوعی از زندگی را به انسان ها پیشنهاد می کند که هرگز روح انسان ها نمی تواند به آن راضی باشد تا بخواهند در آن فرهنگ بمانند. چرا مسلمانان ترکیه به آتاتورک و مسلمانان ایران به رضاخان وفادار نماندند؟ و شیعیان ایران در اولین فرصت به رضاخان پشت کردند و دست نشانندگان غرب با انواع فشارها و تهدیدها، فرهنگ غرب زده ی آتاتورک را بر مردم ترکیه تحمیل کرده اند؟ چون آن فرهنگ روح انسان ها را ارضاء نمی کند. رضاخان بسیار تلاش کرد تا کشور ایران را به غرب متمایل کند، دستور تغییر لباس و کشف حجاب داد، به روشنفکران غرب زده میدان داد تا تمام مناسبات آموزشی و فرهنگی ملت را تحت تأثیر غرب قرار دهند، ولی مردم نشان دادند رضاخان و غرب و فرهنگ اروپا را نمی خواهند، و هیچ عهدی با آن ندارند و جانشان با چیزی بالاتر از این ها آشنایی دارد، آن ها با حسین علیه السلام و کربلا آشنایند، چیزی که رضا

ص: ۷۴

۱- مجله ی موعود، شماره ی ۵۳، نقل از «زیباترین تجربه ی من»، ترجمه ی خدیجه مصطفوی، ص ۳۸.

خان نفهمید و حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» فهمیدند. رضاخان با اعمال قدرت و قلدری تمام خواست روح غربی را به مردم تحمیل کند و آن‌ها را از عهد خود با خدای خود باز دارد و امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» خواست مردم را متذکر عهدی کند که روح غربی از آن بی بهره است. لِنسر، پروفیسور اتریشی می گوید: «امام خمینی، در نزدیک شدن انسان به خدا، فصل جدیدی را گشود و با حمایت مردم، انقلاب اسلامی را که نقطه ی عطف مهمی در تاریخ قرن بیستم است، به سرانجام پیروزمندانه رساند».^(۱)

تا وقتی ما نتوانیم بفهمیم مدرنیته به عنوان فرهنگ غالب بر روح و روان دوران، چه خصوصیتی دارد و چه فرهنگی را القاء می کند و انسان را به کجا می برد، نمی توانیم بفهمیم امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» چگونه جهت کلی اندیشه ها را تغییر دادند. غربی ها تبلیغ کرده بودند دوره ی انسان دینی گذشته است، یاد معاد و یاد خدا، و زندگی در چنان افق هایی خوب است ولی نشدنی است. و هرکس هم هنوز بر آن عالم وفادار است به کهنگی اندیشه گرفتار شده است. حضور نیروی جوان و حماسی در مساجد نه تنها معنی نداشت، حتی حضور جوانان نماز خوان به شدت تقلیل یافته بود. به تصور خودشان روح دینی و یاد پیامبر صلی الله علیه و آله را به موزه ها سپرده بودند و این ها چیزهایی است متعلق به گذشته. سرتاسر جهان آلوده به چنین تحلیلهایی نسبت به انسان بود، که با ظهور حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» در تاریخ معاصر و ایراد سخن های اعتراض آمیز از سال های ۱۳۴۱ به بعد، افق تاریخ رنگ دیگری به خود گرفت و آرام آرام جهت گیری ها تغییر کرد و اراده ها در

ص: ۷۵

راستای تغییر سرنوشت ها از غرب زدگی به سوی اسلام قوت گرفت، تا آنجا که آقای اسپوزیتو (۱) می گوید:

«بازخیزی اسلامی مسئله ی قرن است و هیچ تصویری حیرت آور تر از روحانیون تفنگ به دست در قرن اخیر نبود.» می گوید: ما غربی ها صد سال بود که به راحتی باور کرده بودیم جوانان، دیگر دین را نمی فهمند و روحانیون، دیگر اهل مبارزه و تلاش و تحرک نیستند، ولی ناگهان در کشور ایران جوانان مذهبی و روحانیون جنگ آور، به صحنه آمدند و تمام تحلیل های مردم جهان را نسبت به عالم و آدم عوض کردند. پروفیسور ویلیام بیمن، از دانشگاه براون آمریکا می گوید: «ایشان با عقاید مذهبی که غرب آن ها را کهنه و قرون وسطایی می دانست، جهان را تکان داد.» (۲)

اسلام به ما آموخته است که حقیقت، فوق زمان و مکان است و کهنه شدنی نیست. همان طور که معنی نمی دهد شما بگویید خدا کهنه شده است. «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» نیز از حقیقتی خبر می دهد که تا قیام قیامت زنده و پایدار است. کهنگی مربوط به پدیده های مادی و هر تمدنی است که مقصد و مقصودش عالم ماده باشد. این که انسان ها هنوز با هوشیاری تمام بعد از ۱۴۰۰ سال بر عهد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پایدارند، چون در این پایداری خود را از فرسایش های عالم ماده می رهانند و به عالم قدس که عین بقاء و پایداری است متصل می کنند. ما هر روز باید متوجه باشیم

ص: ۷۶

۱- جان اسپوزیتو، استاد امور بین الملل و مطالعات اسلامی در دانشگاه جرج تاون می باشد.

۲- مجله ی موعود، شماره ی ۵۳.

که از ابتدای تاریخ تا انتهای آن دوزِ دورِ محمد صلی الله علیه و آله است، زیرا همان طور که حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ، نُورِي»؛ (۱) اولین چیزی که خدا خلق کرد نور آن بود، آخرین دینی هم که به صحنه آمده و به شکوفایی کامل می رسد، دین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، و همه ی پیامبران علیهم السلام مأمورند تا جلوه ای از اسلام را به نمایش بگذارند، به همین جهت سایر انبیاء در امور خود به پنج تن علیهم السلام متوسل می شوند. (۲) این ها همه نشانه ی این است که پیامبر صلی الله علیه و آله و اسلام اصلاً کهنه شدنی نیستند و هر کس هم با اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله ارتباط پیدا کرد، کهنه نمی شود، و شیطان دقیقاً عکس این را القاء می کند تا ما تصور کنیم دوره ی اسلام گذشته است و راز پایداری خود را رها کنیم و به سوی ناپایداری و ویرانی و بحران کشیده شویم که شاخصه ی آن تمدن غیر قدسی غربی است.

ص: ۷۷

۱- بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۷.

۲- عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا أَشْرَفَ نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْغُرُقِ دَعَا اللَّهَ بِحَقِّنَا فَدَفَعَ اللَّهُ عَنْهُ الْغُرُقَ وَ لَمَّا رُمِيَ إِبْرَاهِيمُ فِي النَّارِ دَعَا اللَّهَ بِحَقِّنَا فَجَعَلَ اللَّهُ النَّارَ عَلَيْهِ بَرْدًا وَ سَيْلًا مَاءً وَ إِنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا ضَرَبَ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ دَعَا اللَّهَ بِحَقِّنَا فَجَعَلَهُ يَبَسًا وَ إِنَّ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا أَرَادَ الْيَهُودُ قَتْلَهُ دَعَا اللَّهَ بِحَقِّنَا فَجَعَلَ مِنْ الْقَتْلِ فَرَفَعَهُ إِلَيْهِ (بحار الانوار، ج ۲۶، ص: ۳۲۵). حضرت رضا علیه السلام می فرمایند: وقتی نوح علیه السلام مشرف به غرق شد خدا را به حق ما قسم داد غرق از او برطرف گردید. وقتی ابراهیم علیه السلام را در آتش افکندند خدا را به حق ما قسم داد خداوند آتش را بر او سرد و سلامت قرار داد. و حضرت موسی علیه السلام وقتی به دریا رهسپار شد خدا را به حق ما قسم داد آن را خشک کرد و هنگامی که یهودان تصمیم کشتن عیسی علیه السلام را گرفتند خدا را به حق ما قسم داد از کشته شدن نجات یافت خدا او را به سوی خود برد.

عهد امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» زمان نمایاندن حقیقت پایدار محمدی است، تا انسان ها از اصیل ترین عهد خود با حقیقت غافل نگردند. امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به بشریت آموخت که در عصر حاضر با همه ظلماتی که بر عالم حاکم است، چگونه می توان بر عهد خود با خدا پایدار ماند و خود را از اضمحلال در فرهنگ غربی نجات داد. او به خوبی اندیشه ها را متوجه کرد که چگونه نظام شاهنشاهی با هر چه غرب زده تر کردن ملت، راز پایداری و عزت آن ها را نشانه رفته است، لذا تذکر می داد، به خود باشید و بر اسلام پافشاری کنید تا بمانید.

عهد امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» عهد ماندن بر کوشش ها و کوشش ها و گرایش های انسانی است، با ماندن بر عهد امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در فضای اصالت های خود، وارد حیات طیبه خواهیم شد و از آن همه از خود بیگانگی - به طوری که بیگانه را خود بپنداریم و خودی را بیگانه به شمار آوریم - نجات می یابیم. به قول مولوی وقتی اصالت های خود را بشناسیم کار خود می کنیم و نه کار بیگانه، در نتیجه در زمین دیگران خانه نساخته ایم که بعد از مدتی متوجه باشیم از تلاشایمان هیچ بهره ای نگرفته ایم. می گوید:

در

زمین دیگران خانه مکن

کار خود

کن کاریگانه مکن

از آن جایی که اسلام انسان ها را به فطرتشان دعوت می کند، پایداری به عهد پیامبر صلی الله علیه و آله، پایداری بر فطرت انسانی است، و امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در عصری که هجوم از خود بیگانگی، عالم را فرا گرفته بود، انسان ها را به

عهد محمدی صلی الله علیه و آله دعوت کرد تا انسان ها بر حقیقت خود پایدار بمانند. همان طور که پایداری بر عهد پیامبر صلی الله علیه و آله مایه ی استواری مسلمانان است، تا هر روز بادی آن ها را نلرزاند و همچون خس و خاشاک به هر طرفی نکشاند.

پایداری بر عهد خمینی «رضوان الله تعالی علیه» راه کار امروزین پایداری بر عهد محمدی صلی الله علیه و آله است. وقتی ما در هر نمازی با یاد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خود را در عهد آن حضرت پایدار نگه می داریم دیگر گرفتار بی هویتی و روزمرگیها نخواهیم شد و با استحکامی که پیدا می کنیم، حادثه ها ما را به سوی خود نمی کشانند تا از اهداف اصلی باز بمانیم، به گفته ی مولوی:

مر

سفیهان را رباید هر هوا

زانکه

نبودشان گرانی قوا

اگر ملاحظه می فرمایید؛ غرب زدگی موجب می شود که انسان در هیچ کاری ثبات شخصیت نداشته باشد، علت آن در بریده شدن آن فرهنگ از حقایق ثابت و جداماندن از عهدی است که باید با شخصیت های ثابت برقرار کرد. این ها هیچ استواری و استحکامی در زندگی ندارند چون حقیقتی را نمی شناسند تا با دنبال نمودن آن، خود را معنی کنند، به دنبال ناکجاآبادها در حرکتند، بدون آن که تعریفی از آن ها داشته باشند. در حالی که وقتی معلوم شد حقیقت انسان بندگی است و انسان متوجه نمونه ی عالی بندگی شد و هر روز به خود متذکر گردید که «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ». هم راه را پیدا کرده و هم رونده ی آن را، و با شهادتی که بر رسالت او می دهد عهد خود را با آن عبد پروردگار استحکام می بخشد، و هرگز از آن عهد سر بر نمی تابد، و از این طریق در

ص: ۷۹

آنچنان ثباتی از شخصیت قرار می گیرد که هیچ حادثه ای او را متزلزل نمی کند، زیرا با نمود اصیل ترین بُعد خود که همان بندگی است، هم عهد شده است. وقتی انسان چنین فرهنگی را شناخت و متوجه شد نیاز روح اوست که عهد خود را با بندگی، با خدا محکم کند، در هر زمانی آن کسی را که بیشتر متوجه چنین عهدی است می شناسد و با پیوند با او عهد خود را با خدا تجدید می کند، و امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» متذکر عهد عبودیت انسان های این عصراند که از طریق پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به بشریت رسیده است و غفلت از عهد با ایشان، غفلت از عهد عبودیتی است که انسان ها با خدای خود بسته اند.

در دوره ای که تبلیغ کرده بودند دوره ی دینداری گذشته است، چه رسد به دوره ی حکومت دینی، و سمت و سوی همه ی تبلیغات جهانی به این سو بود که دین نه تنها نمی تواند حکومت کند، بلکه امور انسانی را نیز نمی تواند سر و سامان دهد، امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» حجتی شد تا بشر از غفلت بزرگی که مراکز قدرت و ثروت بر او تحمیل کرده بودند، به در آید و این درست وقتی مطرح شد که شکست تمدن غربی در سر و سامان دادن امور جوامع به خوبی آشکار شده بود، تا آن جا که نسبت به اصیل ترین ابعاد روحی و روحانی انسان بی تفاوت گشته آن ها را به حاشیه برده بود، با گسترش تمدن غربی نه خانواده دیگر می تواند نقش خود را درست ایفاء کند و نه دین در فضای آن فرهنگ، نیازهای معنوی انسان ها را می تواند برآورده سازد، عملاً- نیاز به چنین ابعادی را خفه کردند تا انسان ها مثل حیوان در زندگی ماشینی در پائین ترین مرتبه از مراتب

انسانی، حیات خود را ادامه دهند. آنقدر انسان را از اهداف عالیه غافل نموده اند که حتی نمی دانند برای از دست دادن چه چیز باید اعتراض کنند. تمدن غربی به این معنی سراسر در انحطاط و بحران افتاده، بدون این که به راهی برای رهایی بیندیشد.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و زبان تفکر دوران معاصر

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با بصیرت و خودآگاهی و دل آگاهی تمام در آن برهه از تاریخ آمد تا چند نکته را با ما در میان بگذارد.

نکته ی اول: این که در حکومت غیر دینی فقط سفلگان آزاد و راحت اند و نه روح های بزرگ و آزاده. روح یک انسان آزاده نمی تواند در حکومت غیر دینی احساس آزادی کند و به آن حکومت وفادار باشد و بر عهد دینی اش پایدار بماند. همان طور که شهید مدرّس نمی تواند به حاکمیتی که رضاخان به پا کرد وفادار بماند. روح های حسینی نمی توانند به حاکمیت یزید تن دهند، چون در نظام غیر دینی، انسان باید از انسانیت خود دست بردارد و روح دینی خود را سرکوب کند و در هر حال آن نظام را نمی پذیرد. امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» این مسئله را روشن نمود تا هر انسانی بتواند برای همیشه تکلیف خود را با فرهنگ غیر الهی غرب یکسره کند، حال چه آن فرهنگ مستقیماً در زندگی مسلمانان دخالت کند و چه زیر پوشش حاکمان کشورها این کار انجام گیرد، هیچ مسلمان شرافتمندی نمی توانست بپذیرد که چنین افراد پست و فرومایه ای سرنوشت مردم مسلمان را در دست بگیرند و امیال خود را که تحت تأثیر فرهنگ

ضد دینی غرب است به زندگی مردم تحمیل کند، ولی راه برون رفت را نمی دانستند و زبان اعتراض را گم کرده بودند و امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» زبان تفکر بر آن موضوع، و راه برون رفت از آن حقارت بزرگ را نشان داد.

ریشه ی مشکلات

نکته ی دومی که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» روشن نمودند، توجه به عدم توانایی حکومت های غیر دینی در حلّ ابتدایی ترین امور و مسائل جامعه است، در حالی که با حيله گری تمام، ناتوانی خود را پنهان می کنند و با انواع تهمت ها دین خدا را در سر و سامان دادن جامعه ناتوان نشان می دهند. ابتدا سعی می کنند نمونه هایی که هیچ ربطی به دین ندارد و حاصل صد سال استعمار زدگی ما بود، به دین نسبت دهند و سپس بگویند دین در رفع آن ها ناتوان است و بر همین اساس برنامه ی از بین بردن ساختارهای فرهنگی و علمی جهان اسلام توسط استعمارگران انجام گرفت، زیرا در صورتی که جوامع اسلامی با ساختارهای بومی خود و بدون وابستگی به غرب، زندگی خود را سر و سامان دهند، همه ی ادعاهای آن ها که می خواستند تمدن غربی را تمدن برتر نشان دهند از بین می رفت، در همین راستا است که مانع موفقیت حکومت اسلامی می شوند، چون موفقیت حکومت دینی به معنی آن است که تمدن غربی تنها راه زندگی نیست و این شروع سقوط تمدن غربی خواهد بود. امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با ملاک هایی که آوردند نشان دادند حکومت های غیر

دینی نه تنها امور مردم خود را حل نکرده اند، بلکه میل ها و گرایش های متعالی انسان ها را نیز سرکوب نموده اند، در حالی که در حکومت دینی به جهت آن که از یک طرف با فطرت انسان ها سر و کار دارد، و از طرف دیگر براساس نظام الهی با طبیعت تعامل می کند، کارهائی که در تمدن غرب غیر ممکن می نماید، ممکن می شود. دفاع مقدس هشت ساله یک نمونه از آن بود که چگونه ملت ایران با حداقل امکانات مقابل تمام جهان با آن همه امکانات مقاومت کرد. امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نشان دادند وقتی اسلام حکومت کند چه توانائی های غیر قابل تصویری از خود نشان می دهد. در همین راستا در صورتی که موانع تحقق برنامه های نظام اسلامی برطرف شود، معضلاتی مثل بیکاری و ازدواج جوانان و مشکلات اقتصادی و اضطراب های روحی که همه حاصل تمدن غربی است، از بین می رود. فرهنگ غربی با دادن حقوق بیکاری و ایجاد محل خواب برای بیکاران، مشکلات پیش آمده توسط آن تمدن را پنهان می کند.

یک انسان آزاده که بخواهد در مسیر کمال انسانی خود قدم بردارد و لوازم یک زندگی الهی را در کنار خود داشته باشد، با وضع موجود جهان آنچنان در تنگنا قرار می گیرد که هر روز آرزوی مرگ می کند، چون می بینند همه چیز برای تعالی انسان از دست رفته است. در چنین شرایطی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» آمد تا راه امیدواری را به چنین انسان هایی نشان دهد و از طریق انقلاب اسلامی هم انسان را نجات دهد، و هم جهان را.

به گفته ی روزه گارودی متفکر بزرگ فرانسوی: «انقلاب اسلامی ایران، الگوی جدیدی از تکامل انسان و اجتماع را ارائه داده است که این

الگو، با میراث روحی ملت‌ها توافق دارد و همین، دلیل دشمنی غرب با آن است. آیت‌الله خمینی به زندگی ایرانیان معنی بخشید».^(۱)

حکومت دینی، در فرصت مناسب و پس از رفع موانعی که فرهنگ غربی برای آن ایجاد می‌کند، شرایطی را به صحنه می‌آورد تا به تمدنی که بر پایه‌ی امیال انسان‌ها پایه‌گذاری شده و نه بر پایه‌ی احکام الهی، پشت‌کنند. در فرهنگ مدرنیته چون انسان طبیعت را هدیه‌ی الهی برای تعالی انسان نمی‌بیند با آن سر‌جنگ دارد، زیرا با خدای طبیعت آشتی نیست تا طبیعت را چون مادری مهربان در کنار خود بیابد، و این ریشه‌ی بسیاری از بحران‌هایی است که تمدن غیر دینی غرب پدید آورده و انقلاب اسلامی در ذات خود راه برون‌رفت از بحران‌هایی است که تمدن غربی بر همه‌ی جهان حاکم کرده است و با باقی ماندن بر عهد امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» موانع، یکی بعد از دیگری پشت سر گذاشته می‌شود و راه برون‌رفت گشوده می‌گردد.

احمد کسروی در کتاب تاریخ خود می‌گوید: «انگلستان تمام تلاش خود را کرد تا مزه‌ی انقلاب مشروطه به دهان مردم تلخ بیاید و از کنار آن بگذرند.» امروز هم دشمنان ما تلاش می‌کنند با ایجاد انواع تنگناها مردم را از پایداری بر عهد دینی منصرف کنند تا تمدن غربی را تنها راه زندگی بپذیرند، غافل از این که مردم مسلمان که عهد دینی را برای خود عین زندگی می‌دانند، نگران شرایطی هستند که در آن شرایط ارتباط آن‌ها با

ص: ۸۴

خدایشان سست شود، نه این که اصل نگرانشان را امور دنیوی تشکیل دهد.

تضاد ذاتی فرهنگ غرب با اسلام

فرهنگ غربی به جهت ذات ضد قدسی که دارد حتماً با انقلاب اسلامی درگیر می شود و چون وابستگان به فرهنگ غرب در داخل کشور از آشکار کردن درگیری خود با معنویت ابا دارند، درگیری با معنویت را در زیر پوشش درگیری با مواردی مثل روحانیت ظاهر می کنند. همان طور که در دوره ی رنسانس ضعف های چند کشیش را بهانه کردند و به دین و خدا پشت نمودند، چیزی که در عمل بعضی از روشنفکرهای غرب زده در کشور ایران می توان دید، این است که حقیقتاً آن ها رابطه ی خود را با عالم قدس و معنویت قطع کرده اند، ولی آن را زیر پوشش مخالفت با ولایت فقیه پنهان می نمایند.

اگر نتوانیم عهد خود با دین را قوت بخشیم و دینداری در حاشیه زندگی قرار گیرد، به جهت غلبه ی روح غربی بر اندیشه و احساسمان، نه مزه ی وفاداری به انقلاب اسلامی را و نه مزه ی اعتقاد به ولایت فقیه را، و نه از همه مهم تر، مزه ی ولایت عالیه ی ائمه ی هدی علیهم السلام را می چشیم.

کسی که از عهد الهی خود فاصله گرفت از خودش ناراضی است، چون ارتباط خود را با حقیقت بیکرانه ی جانش منقطع کرده و حیطه ی وجود خود را در محدوده ی دنیا و اعتبارات دنیا متوقف کرده، بدون آن که از حقایق عالم معنا تغذیه کند، برای چنین آدم هایی اگر صد کانال

تلویزیونی هم اضافه شود تا مشغول شوند، باز هم اظهار نارضایتی می کنند. زیرا تنها کسی از بودن خود راضی خواهد بود که از طریق عهد محمدی صلی الله علیه و آله بتواند رابطه ی خود را با کمال مطلق شدت بخشد و چنین بستری با طرح انقلاب اسلامی فراهم شد.

اتمام حجت

نکته ی سومی که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» از طریق آن حجت را بر ما تمام کردند، به صحنه آوردن انسان دینی بود که در عین مذهبی بودن، برای خود نقش تعیین کننده در معادلات جهانی قائل است. غرب سعی کرده بود مذهبی بودن را یک نحوه عقب ماندگی از زمان معرفی کند و بدین شکل بدون حمله ی مستقیم به مذهب، نگاه مذهبی به امور را به حاشیه براند. با ظهور امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و نوع گفتمانی که طرح نمودند شخصیت انسان دینی طوری نمود پیدا کرد که انسان دینی، انسان شرافتمندی است که نه تنها تفکرش مربوط به گذشته نیست بلکه برای آینده ی جهان حرف دارد. تا آن جا که توانستند روشن کنند جهان غیر دینی به طور چشم گیری از شرافتمندی فاصله دارد.

قبلاً فضای جامعه چنان بود که اگر فرد تحصیل کرده ای از نا کارآمدی دین سخن می گفت، با او مقابله نمی شد، ولی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نه تنها این فضا را عوض کردند بلکه چشم ها و گوش ها را به سوی کسانی انداختند که از دین و انقلاب سخن می گویند، تا آن جا که ولیعهد انگلستان در سخنرانی که در دربار آن کشور کرده بود به نظام سیاسی آن

کشور اعتراض می کند چرا به مسلمانان انگلستان که از محترم ترین طبقه ی انگلستان هستند، اجازه ی حضور در امور سیاسی را نمی دهید؟ این نشان می دهد با ظهور شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و توجه به گفتمان ایشان، ملاک های ارزشی جهان مدرن به هم ریخت و دیگر مثل گذشته نمی شود بر ارزش های غربی تأکید کرد، و اگر متوجه باشیم پایه های یک تمدن چگونه سست می شود، می توان پذیرفت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» پایه های تمدن غربی را سست نمودند، و بی آیندگی آن را در منظر مردم جهان آشکار کردند. به گفته ی یک استاد برجسته ی دانشگاه هامبورگ آلمان: «نهضت امام خمینی از همان نوپایی خود، موجب برهم خوردن معادلات از پیش تعیین شده ی استعمارگران در صحنه ی سیاست جهانی گردید. با دگرگونی ها و تحولاتی که ایشان فراهم کرد، تمام پیش بینی های استکبار جهانی غلط از آب در آمد.» (۱)

از نمونه های عدم تعادل فکر غربی این که فکر می کند با نفی انقلاب اسلامی و پنهان شدن بی آیندگی آن تمدن، بحران و اضمحلال از آن تمدن برداشته می شود و لذا در این رابطه یکی از برنامه های خود را درگیری با انقلاب اسلامی قرار داده اند، کاری که همیشه در تاریخ رخ داده است و امت های فاسد به پیامبران اشکال می گرفتند چرا شما ما را از هلاکت مان خبر دادید. به گفته ی مولوی به پیامبران می گفتند:

جان

ما فارغ بُد از اندیشه ها

در

غم افکندید ما را و غنا

طوطی

نُقل و شکر بودیم ما

مرغ

مرگ اندیش گشتیم از شما

ص: ۸۷

درگیری غرب با انقلاب اسلامی شبیه درگیری اقوامی است که با انبیاء مقابله کردند، و بدیهی است که حاصل این مقابله نابودی غرب است، هر چند آن فرهنگ با تمام توان خود و با اتحاد کامل با یارانش، به مقابله با انقلاب اسلامی برآید.

مردم دنیا به شکل های مختلف نشان داده اند از این جاهلیت مدرن ناراحت اند ولی دو مشکل در میان است، اولاً: نمی دانند چگونه باید خود را از آن رها کنند و به سوی چه نوع زندگی خود را سوق دهند. ثانیاً: جرأت نمی کنند از زندگی غربی بگذرند.

به خوبی می توان تشخیص داد مردم جهان این نوع زندگی را آن نوع زندگی نمی دانند که مطلوب انسان است و به واقع از مشکلات گوناگون این زندگی به ستوه آمده اند ولی متأسفانه نه می توانند زمانه ی خود را درست تحلیل کنند و تحت تأثیر تبلیغات غربی، ریشه ی اصلی بحران ها را به امور عارضی نسبت می دهند، و نه به ذات تمدن غربی. و از آن مهم تر راه رهایی را نمی شناسند، و این است که در عین ناامیدی هیچ راهی جز قبول این زندگی و ادامه ی آن ندارند.

ریشه ی بحران های جهان

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با توجه به خودآگاهی تاریخی که به کمک اشراق الهی بدان مفتخر شدند، متوجه گشتند، نیاز امروز مردم جهان چیست و فهمیدند در عمق روح انسان ها چه می گذرد و به دنبال چه چیز می باشند، این بود که اولاً؛ به مردم فهماندند باید افرادی را که مدعی

بزرگی تمدن غربی اند به چیزی نگیرند و این تمدن بر خلاف ظاهرش، وعده های تو خالی است، ثانیاً: بشریت را متوجه این امر مهم کردند که علت همه ی این بحران ها دوری از فرهنگ انبیاء است، و راه عمل را نیز از طریق انقلاب ملت ایران نشان دادند. و از آن طریق تمام اُبّهت فرهنگ غربی فرو ریخت، و لذا غرب بعد از خمینی با غرب قبل از خمینی به کلی متفاوت شد، غرب قبل از خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به هر کشوری که می خواست دستور می داد و آن کشور هم مجبور به اطاعت بود، ولی حالا تلاش می کند کشورهای عربی دست نشانده خود را قانع کند که با همکاری آن ها فضای ایران گرایی مردمشان را به فضای ایران هراسی تبدیل کند.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» انسانی بود با عالمی خاص که برای شناختن آن عالم، اولاً: باید مسلمانی واقعی بود، یعنی مسلمانی که با معرفت به اسلام، حتی مستحبات دین را در حدّ توان انجام دهد. ثانیاً: نباید به ظاهر دین بسنده کرد و دل را آماده ی تأثیرپذیری از حقیقت دین نمود، بلکه باید همچون امام «رضوان الله تعالی علیه» عارفانه زندگی کرد تا آن طور که باید در جهان تأثیرگذار بود.

تجلیل واقعی؟

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» مسلمان مقتید عارفی است که بنا دارد دین را بر تمام زوایای جامعه حاکم کند. می فرمایند: ما جمهوری اسلامی لفظی نخواستیم، ما خواستیم که حکومت «الله» در مملکتمان و إن شاء الله در سایر

آنچه باید بر آن تأکید داشت عالمی بود که ایشان در آن به سر می بردند. کسی می تواند نعمت انقلاب اسلامی را درست درک کند که توانسته باشد عالم ایشان و افق دید ایشان را به عالم و آدم بشناسد و با ایشان هم افق شود، وقتی عالم امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را بشناسیم، می فهمیم که ایشان ما را به چه چیزی دعوت کرده اند.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در عالم دینی اصیلی به سر می برند که یکی از لوازم آن برائت از کفار است، و لذا جنگ با آمریکا را یکی از لوازم دینداری خود می دانند، منتها نه مثل کسانی که با انگیزه های سیاسی با آمریکا مقابله می کنند، بلکه امام «رضوان الله تعالی علیه» در مقابله با آمریکا دینداری خود را ادامه می دهند. حالا لازمه ی این دینداری هرچه می خواهد باشد، می پذیرند، چه ایشان را تبعید و زندان کنند، و چه از تبعید رها شود و حکومت دینی بر پا کند. چنانچه کسی در عالم حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» وارد شد، بر عهد با او باقی خواهد ماند، که آن باقی ماندن بر همان عهدی است که در مقابل خداوند در عهد اَلْسْت بست و عرضه داشت: «بَلَى شَهْدَنَا» آری! شاهد ربوبیت تو هستیم.

حقیقت انسانی هر کس در عهد اَلْسْت، بر دینداری تأکید کرد، در این دوران که ظلمات همه جا را گرفته اگر کسی خواست به حقیقت انسانی خود برگردد باید بر عهد امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» پایدار بماند تا در واقع از ناخود و خود مجازی، به خود حقیقی خود دست یابد. در این راستا باید متوجه باشید که حادثه های جزئی را وسیله ی ارزیابی انقلاب اسلامی قرار

ص: ۹۰

ندهید، بلکه پیام اصلی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را در این دوران درست بشناسید و بر اساس عهدی الهی که در جان خود با خدا بسته اید بر عهد با امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» باقی بمانید تا همه چیز برایتان معنای اصلی خود را پیدا کند.

دشمن بیش از همه به جهل و کفر ما طمع دارد، زیرا در فضای کفر و جهل است که احساس می کنیم با دشمن اسلام در یک گفتمان هستیم و عملاً در مقابله با انقلاب اسلامی زبان دشمن خواهیم شد. راه نجات ملت و پایداری انقلاب، توجه جان ها به سوی عهد الهی است که هر کس در جان خود دارد، تا از آن طریق جایگاه پیام اصلی حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» فهمیده شود و متوجه باشیم هر گفتمان دیگری اگر برای تحلیل جایگاه انقلاب به میان آید، حقیقت انقلاب اسلامی را در حجاب می برد و زمینه ی تأثیر تبلیغات دشمنان اسلام فراهم می گردد. وقتی بر عهد الهی انسان ها تأکید شد و همه به روشنی متوجه شدند پیام امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» از همان سنخ است، اگر بعضی از مردم را چند روزی موج بی دینی به دنبال خود ببرد، چون بنیاد وجودشان دینی است و انقلاب اسلامی نیز بر آن تأکید دارد، دوباره به دین باز می گردند و وفاداری به انقلاب و امام «رضوان الله تعالی علیه» را ادامه می دهند. مشخص است وقتی انسان وارد عالم دین، به همان معنی که در غدیر مطرح شد، بشود، به دین و انقلاب اسلامی و امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» وفادار می ماند و می فهمد عهد گم شده ی او در زندگی زمینی، در این دوران، همان عهد با امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»

است و با ماندن بر عهد امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» یک نوع به خود آمدن برای انسان حاصل می شود.

دوستان نیز متوجه باشند تجلیل واقعی از امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با تبیین جایگاه تاریخی و معرفتی حرکت ایشان و باقی ماندن بر عهدی که با ایشان بسته ایم عملی می شود، و گرنه تحت تأثیر فرهنگ غربی و ارزش های آن، با تجلیل های اسطوره ای به واقع ایشان را به موزه ها می سپاریم، و در عین افتخار به او، نه تنها به تمدن اسلامی نمی اندیشیم که انقلاب اسلامی را به غرب رجوع می دهیم. بر اساس و ملاک ها و ارزش های غربی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را تجلیل کردن، بدون توجه به مقاصدی که ایشان دنبال می نمودند، به واقع محروم کردن مردم ایران است از عهدی که با امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» بسته اند. همان طور که تمدن غربی در عین احترام به پیامبران الهی آن ها را به اسطوره تبدیل کرد، تا در عین مقدس شمردن آن ها، وانمود شود دوره ی آن ها گذشته است.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می فرمایند: «مجرد اسلامی بودن رژیم مقصد نیست، مقصد این است که در حکومت اسلامی، اسلام حکومت کند» (۱). تجلیل از امام به معنی پایدار نگه داشتن نظام اسلامی است و تأکید بر نفوذ اسلام بر همه ی مناسبات جامعه، از این طریق بر عهد امام پایدار خواهیم ماند و خود را از روزمرگی های فرهنگ غربی نجات داده ایم.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» مذکوری بود تا ما بر عهد الهی خود، در تمام حوزه های زندگی پایدار بمانیم. پس می توان گفت پایداری بر عهد امام به

ص: ۹۲

آن معنی است که از خود و وظایف خود در هستی غافل نشویم و بر عکس، اگر از عهد امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» خارج شویم حتماً گرفتار روزمّرگی و پوچی خواهیم شد.

تجلیل از امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به این معنی است که ای امام!

دیر

آمدی ای نگار سرمست

زودت

ندهیم دامن از دست

یعنی مرور زمان موجب نشده است تا ما یارمان را عوض کنیم و از عهد ذاتی خود فاصله بگیریم، در این راستا با او زندگی می‌کنیم و با او می‌میریم، و معنی حیات طیبه در این دوران، چیزی جز این نیست، در حالی که اگر از عهد امام خارج شویم به صورت‌های مختلف از آن حیات طیبه خارج می‌شویم که نمونه‌های آن را در زندگی ورشکسته‌های سیاسی مشاهده می‌کنید. آدم‌هایی که زمانه‌ی خود را درست شناسند و راه برون رفت از ظلمات دوران را ندانند نمی‌توانند بر بنیادهای اصیل خود پایدار بمانند و با پیش آمدن هر حادثه‌ای تحت تأثیر آن قرار می‌گیرند و لذا نباید از رابطه‌ای که می‌تواند از بهترین رابطه‌ها باشد با بهترین انسان‌ها، خود را محروم کنیم، دلی که از دلبر روحانی خود روی برگرداند دل نیست، طویله است. یاد امام، به خودی خود ارتباط روحی و بهر مندی روحی به همراه دارد، گفت:

دید

مجنون را یکی صحرا نورد

در

میان بادیه بنشسته فرد

صفحه‌ای

از ریگ و انگشتش قلم

با

صلای دل همی می زد رقم

گفت

کای مجنون شیدا چیست این

می نویسی

نامه، بهر کیست این

گفت

مشق نام لیلی می کنم

خاطر

خود را تسلی می دهم

ص: ۹۳

چون

میسر نیست بر من کام او

عشق

بازی می کنم با نام او

یعنی در هر صورت لازم است یاد محبوب روحانی خود را در صحنه ی دل نگه داریم تا جهت گیری خود را به سوی نور حفظ کنیم و مثل بعضی از سیاسیون امام را تجلیل نکنیم ولی قبله ی خود را غرب قرار دهیم و تنها چیزی که مد نظرمان نیست حکومت اسلامی باشد.

زندگی در واقعیات

امروز با توجه به اهدافی که فرهنگ مدرنیته مد نظر انسان ها قرار داده است، تنها کسانی در عالم واقعیت زندگی می کنند که در عالم امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به سر ببرند. (۱) آن هایی که فکر می کنند با رحلت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» او از عالم رفته است، نقش رابطه ی قلب ها را با روح اولیاء الهی نمی شناسند، هیچ روزی نیست که بخواهید قلب شما زنده بماند و بتوانید بدون توجه به امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و اسلامی که او به صحنه آورد آن قلب زنده بماند، حتی پیامبری پیامبر وقتی درست دیده می شود که امروز از منظر امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نگریسته شود.

اگر نقش حیات اسلامی در منظر امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» درست تحلیل شود و بر آن دقت گردد، روشن خواهد شد در عصری که در آن زندگی می کنیم فقط از دریچه ی محبت به امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می توان نظر به انبیاء و ائمه علیهم السلام نمود و محبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه را جلب نمود، و گرنه روح مدرنیته اجازه نمی دهد تا معنی دین و جایگاه پیامبر و ائمه علیهم السلام را

ص: ۹۴

۱- جهت توضیح بیشتر به کتاب «فرهنگ مدرنیته و توهم» از همین مؤلف رجوع فرمائید.

بفهمیم، روح مدرنیته هر حقیقت قدسی را در حدّ یک تجربه ی شخصی تقلیل می دهد و آن هم یک تجربه ای که پیامبر می پندارد پیامبر است. (۱) با توجه به این نکات است که تأکید می شود کسی که در این دوران به عهد امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» وفادار نیست هر روز با یک شعار از شعارهای مدرنیته بازی می خورد و همواره در حال پذیرش نقش های من درآوری خیالی دوران ظلمات است.

حیات طیبه، آن نوع حیات و زندگی است که انسان انتخاب های خود را براساس حقایق قدسی پایدار انجام دهد و گرنه وقتی پایه های زندگی بر امور دنیایی گذاشته شود همواره گرفتار چهره ای از چهره های ناپایدار دنیا است، چیزی که شما در بعضی از کتاب ها و مقاله ها و سخنرانی ها و کنفرانس ها مشاهده می کنید.

انقلاب اسلامی عامل تمیز و جدایی سه گروه از همدیگر شد، با پایداری به عهد پیامبر صلی الله علیه و آله با ظهور انقلاب، جایگاه آن را شناختند و در هنگام روبه روشن شدن با امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» متوجه شدند او نیز هم عهد با خودشان است و متذکر عهد محمدی است و لذا با تمام وجود دامن امام را گرفتند و زندگی خود را به انقلاب اسلامی گره زدند. عده ای دیگر به صرف روبه روشن شدن با امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» متوجه شدند او به عهدی پاک و اصیل دعوت می کند، و عملاً از طریق حضرت امام وارد اسلام

ص: ۹۵

۱- جهت روشن شدن موضوع جایگاه وحی و نبوت در اندیشه ی فرهنگ غربی می توانند به نوشتارهای «غفلت از مقام نبوت در پوشش تمجید از حضرت محمد صلی الله علیه و آله» و «قرآن، قرائت نبوی از جهان یا نزولی از طرف پروردگار» از همین مؤلف رجوع فرمائید.

شدند و بر عهد خود با امام باقی ماندند. عده ای هم طوری زندگی خود را تعریف کرده بودند که هیچ جایگاهی برای اسلام انقلابی و احیاء نظام اسلامی نمی شناختند، این ها یا هنوز هم به عنوان ناظری بی تفاوت به زندگی عادی خود مشغول اند و یا اگر هم انقلابیون را همراهی می کردند به منافع خود فکر می نمودند و لذا یا طعمه ی برنامه های دشمن شدند و یا انقلاب را وسیله ی دست یابی بیشتر به قدرت و ثروت قرار دادند، این ها در عین بی عالمی، اصلاً حیات طیبه را نمی شناسند و بیشتر به غرب اصالت می دهند. گروه سوم بیش از آن که از جهت گیری های عدالت گرایانه و معنویت پسند ناراضی باشند، از خود ناراضی اند، زیرا نتوانستند با خودشان باشند، و کسی که با خودش نیست هر کس و هر شرایطی هم که مذکر خود اصیل اوست برای او جدائی نداد.

انسان ابتدا باید با خودش عهدی داشته باشد که در راستای آن عهد در سعادت خود کوشش کند، در چنین شرایطی است که عهد با خدا ظاهر می شود و منجر به عهد با امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می گردد. آن وقت است که در رویارویی با انقلاب اسلامی، می توان گفت: «چون یافتمت جانان، بشناختمت جانان» چون در تعریفی که از زندگی دارد امام خمینی را به عنوان خود برتر خود می بیند و این که او انسان را به خود اصیل اش می خواند، و چون می خواهد در این خود اصیل بماند تلاش می کند از یاد امام غافل نشود و تا آخر در عهد با او باقی خواهد ماند. إن شاء الله

«والسلام علیکم ورحمہ اللہ وبرکاتہ»

سالگرد رحلت حضرت امام خمینی «قدس سره» را که مقام او مقام ثابت روزگار معاصر است و شخصیت اش نمایش راهی بود که انسان این دوران باید آن را طی کند، تسلیت عرض می کنم. و بزرگ می داریم سالگرد ظهور فرهنگ پیروزی خون بر شمشیر را که در پانزده خرداد سال هزار و سیصد و چهل و دو توسط آن مرد بزرگ پایه گذاری شد.

بحث مان در رابطه با نگاهی است که باید به حضرت امام خمینی «قدس سره» و میراث ایشان انداخت تا از دیدن واقعیت های زمان خود غافل نباشیم و بتوانیم نعمت بزرگی را که خداوند به ما ارزانی داشته است بشناسیم.

عدول قرن

حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «يَحْمِلُ هَذَا الدِّينَ فِي كُلِّ قَرْنٍ عُدُولٌ يَنْفُونَ عَنْهُ تَأْوِيلَ الْمُبْطِلِينَ وَ تَحْرِيفَ الْغَالِينَ وَ اِتِّحَالَ الْجَاهِلِينَ كَمَا يَنْفِي الْكَبِيرُ خَبَثَ الْحَدِيدِ»؛ (۱)

ص: ۹۹

برای این دین در هر قرن و زمانی انسان های متعادل و عدولی است که آن دین را حمل نموده و از آن هرگونه تأویل اهل باطل، و تحریف افراطیون، و ادعاهای جاهلین را دور می گردانند، همان طور که کوره ی آهنگران، پلییدی و چرکی آهن را پاک می کند.

چنانچه ملاحظه می فرمائید در حدیث فوق رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داده اند که در هر قرنی انسان های متعادلی از امت رسول خدا صلی الله علیه و آله پا به میدان می گذارند که دین اسلام را از افراط و تفریط هایی که در آن وارد شده پاک می کنند. یعنی این افراد کسانی هستند که خودشان در مقام ثبات دینی قرار دارند و تحت تأثیر ظلمات زمانه ی خود قرار نمی گیرند و لذا می توان آن ها را «ثابت عصر» نامید به این معنا که در هر عصری انسان هایی هستند که بر حقیقت دین، ثابت و پایدار هستند و تحت تأثیر روزمرگی ها قرار نمی گیرند.

همچنین نقل شده از امام صادق علیه السلام که فرمودند: «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَذَلِكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِرْهَمًا وَ لَا دِينَارًا وَ إِنَّمَا وَرَثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ فَمَنْ أَخَذَ شَيْئًا مِنْهَا فَقَدْ أَخَذَ حِطًّا وَافِرًا فَانظُرُوا عَلِمَكُمْ هَذَا عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ فَإِنَّ فِيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي كُلِّ خَلْفٍ عَدُوًّا يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْغَالِينَ وَ انْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَ تَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ»؛^(۱) دانشمندان وارثان پیامبرانند و این بدان جهت است که پیامبران درهم و دیناری از خود برجای نمی گذارند، بلکه سخنان و احادیثی از خود برجای می نهند، پس هرکس

ص: ۱۰۰

چیزی از آن‌ها را بگیرد، به بهره‌ی فراوان دست یافته است. اکنون بنگرید که علم خود را از چه کس می‌گیرید! زیرا که در میان ما اهل بیت در هر نسلی مردمان عادل‌ی هستند که دین را از تحریفِ افراطیون، و ساخته‌های باطل گرایان، و تأویل نادانان می‌پیرایند. در حدیث فوق نیز پس از آن که ما را متوجه علماء دین می‌نمایند، تأکید می‌کنند در دل فرهنگِ اهل البیت علیهم السلام انسان‌هایی پروریده می‌شوند که مانع از آن می‌گردند تا دین از مسیر صحیح خود خارج گردد. که با توجه به حدیث قبلی چنین افرادی همان انسان‌های ثابتی هستند که در هر قرن در امت رسول خدا صلی الله علیه و آله ظهور می‌کنند.

در هر عصری انسانی از امت رسول خدا صلی الله علیه و آله به صحنه می‌آید که از نظر فهم همه‌ی ابعاد دین در شرایط خاصی قرار دارد و مسلمانان بر آن اساس که خداوند چنین انسانی را در هر عصری می‌پروراند، می‌توانند بر مبنای اسلامی که او معرفی می‌کند، دوری و نزدیکی خود را نسبت به اسلام حقیقی ارزیابی کنند.

هر انسان موحدی می‌داند که حق تعالی، ثابتِ مطلقِ هستی است. «حق» یعنی بقای محض و ثابت مطلق. اصل آن «حَقَّقَ» بوده، یعنی چیزی که عین تحقق و هستی است، از این جهت می‌توان گفت: فقط خداوند در مقام ذات، ثابت محض است و انسان به همان اندازه که تشریحاً با خدا مرتبط باشد در مقام ثبات و آرامش قرار می‌گیرد و این وقتی عملی می‌شود که در مسیر حق تعالی باشد و امر و نهی الهی را بر امیال خود حاکم کند.

وقتی متوجه باشیم که مقام حق تعالی عین بقاء و ثبات است، پس هر اندازه که از حق فاصله بگیریم به همان اندازه از ثبات و آرامش فاصله گرفته ایم و گرفتار روزمَرگی ها می شویم و هر اندازه سعی شود به مقام قرب حق دست یابیم به مقام ثبات دست یافته ایم و در این راستا خود را در مسیری قرار داده ایم که حاصل کارمان از دستمان نمی رود، چون هر اندازه از خداوند جدا شویم، به دنیا نزدیک شده ایم. ذات دنیا عین حرکت و عدم ثبات و عدم پایداری است، پس هر کس به دنیا نزدیک شد، به چیزی نزدیک شده که هیچ پایداری در ذات خود ندارد، در نتیجه به همان اندازه تلاش های او ناپایدار شده و از دست می رود، خداوند با رحمتی که به بشر کرده حکم خود را از طریق وحی، ظاهر نمود تا بشر بتواند از طریق حاکمیت احکام الهی، نسبت خود را با حق شدت بخشد و به همان اندازه در مقام ثبات قرار گیرد و تلاش های او برایش پایدار بماند.

قرآن حکم خدا است و از حقایق ثابت هستی خبر می دهد. قرآن مقام نظری یا تئوریک حقایق ثابت برای امت آخرالزمان است. (۱)

و لذا هر اندیشه ای که به قرآن نزدیک است به ثابت آخرالزمان نزدیک است و به عبارت دیگر به اندیشه و عقیده ی صحیحی که باید در این دوران در آن قرار داشته باشد، نزدیک است.

ص: ۱۰۲

۱- در روایات هست که امت محمد صلی الله علیه و آله امت آخرالزمان اند به عنوان نمونه به کتاب الاحتجاج مرحوم طبرسی، ج ۲، ص ۴۲۰ رجوع شود.

عصمت یا بی خطابودن دارای دو بُعد «نظری» و «عملی» است. در بُعد نظری، قرآن در مقام عصمت است، یعنی تمام سخنانش حق و پایدار است و هیچ باطلی در آن راه ندارد. عصمت در بُعد عملی، اهل بیت پیامبر علیهم السلام هستند به طوری که صحیح ترین و بی نقص ترین زندگی در حیات زمینی را در شخصیت آن ها می توان یافت، که دلایل این موضوع را در مباحث کلامی در موضوع امامت به طور مبسوط می توان دنبال کرد.

اگر انسان در بیابان دنیا معیار صحیحی در عقیده و عمل نداشته باشد تا به کمک آن خود را ارزیابی کند، گرفتار امیال خود می شود و به هلاکت می افتد. حتی وقتی در یک بیابانی بخواهید عملیاتی انجام دهید، یک چیز مشخصی را به عنوان شاخص در نظر می گیرید تا براساس آن بتوانید موقعیت خود را ارزیابی کنید که در کجای منطقه قرار دارید. در مورد عقاید و اعمال نیز انسان نیازمند شاخص است تا موقعیت خود را نسبت به حق بشناسد و بر همین اساس نیازمند به الگوی فکری و عملی هستیم تا روشن شود فکر و عمل مان نسبت به حق در چه موقعیتی قرار دارد.

وقتی متوجه باشیم قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام ملاک ارزیابی فکر و عمل ما هستند، متوجه شده ایم که آن ها باید شخصیتاً مقام ثابتی داشته باشند و همواره نمایانده ی حق باشند.

در راستای نیاز بشر به شاخص ثابت برای هدایت، در هر زمانی بشر نیازمند انسانی است که از نظر فهم دین در آن زمان، مقام ثابتی داشته باشد و خدای حکیمی که هیچ نیاز منطقی انسان را بی جواب نمی گذارد چنین شخصی را در زمان غیبت امام معصوم، در هستی می پروراند. زیرا نظام

عالم یک طرفه نیست، به این معنی که تشنگی باشد و آب نباشد. نظام بشری علاوه بر قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله نیاز به امامان معصومی دارد که دین خدا را در طول تاریخ تبیین کنند و مانع انحراف آن شوند. در همین راستا در دوران غیبت امام معصوم، خداوند عالمی از علمایی را که عالم به فرهنگ اهل البیت علیهم السلام است می پروراند تا در مقام ثبات ایمان قرار داشته باشد که هر کس بتواند جایگاه دینداری خود را نسبت به او بشناسد. روایتی که در ابتدای بحث از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض شد ناظر به وجود چنین عالمانی است که در هر قرنی به صحنه می آیند تا مانع انحراف دین شوند. پس خداوندی که تشنگی را در انسان ها قرار داد و آب گوارایی برای جواب به آن تشنگی خلق کرد، نیاز به چنین عالمانی را نیز بی جواب نمی گذارد. به گفته ی مولوی:

کآن

لب خشکت گواهی می دهد

کو

به آخر بر سر منبع رسد

خشکی

لب هست پیغامی ز آب

که

به مات آرد یقین این اضطراب

کاین طلب کاری

مبارک جنبشی است

این

طلب در راه حق، مانع کُشی است

ثابتات ابدی

مقام ثابت ابدی برای هدایت انسان، مقام قرآن، پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل البیت علیهم السلام می باشد، انسان ها تا قیام قیامت باید موقعیت خود را با آن ها ارزیابی کنند تا بتوانند نسبت خود را با حق تعیین نمایند. قرآن از جهت نظری و ائمه معصومین علیهم السلام از نظر عملی تجسم حق اند، و گفتار و اعمالشان، همان گفتار و دستورات خداوند در بین بشر است،

به این اعتبار

ص: ۱۰۴

می توان گفت: مقام قرآن و پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام مقام ثابتات ازلی و ابدی اند که در جای خود مورد بحث قرار گرفته و در همان راستا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي»؛^(۱)

اولین مخلوقی که خداوند خلق کرد نور من بود. و در روایت دیگری امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: «كُنْتُ وَصِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ»؛^(۲) من وصی پیامبر بادم و آدم هنوز بین آب و گل بود. و این حدیث نیز از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است که فرمودند: نور پنج تن دو هزار سال قبل از خلقت آدم و پدید آمدن اجساد خلق شده است.^(۳) پس آن ها به این معنی ثابتات ازلی و ابدی عالم هستی می باشند.

ثابتات ازلی در هر عصر و دوره ای متناسب با آن عصر و دوره، ظهوری خاص دارند از اولین پیامبر که حضرت آدم علیه السلام است تا آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از آن که ائمه ی معصومین علیهم السلام هستند. حال در عصر غیبت همان طور که در دومین روایت ابتدای بحث؛ حضرت صادق علیه السلام فرمودند علماء وارث علم انبیاء می باشند، یعنی روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام را می شناسند و جهت حاکم کردن احکام الهی، همانند انبیاء به صحنه می آیند، که عرض شد در هر قرنی عالمی که ثابت آن عصر و قرن باشد مسئول چنین کاری است. عالمی که از همه حیث جامعیت دینی داشته باشد و تمام وجود خود را وقف نمایش حق نماید و به عبارتی شخصیت او جلوه ی پر جمال قرآن و اهل البیت علیهم السلام باشد. به این علماء

ص: ۱۰۵

۱- ابن ابی جمهور، غوالی اللئالی، ج ۱، ص ۹۷.

۲- ابن ابی جمهور، غوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۲۴.

۳- بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۳۲۰.

«ثابت عصر» گویند، زیرا هر کدام در هر عصری مسئولیت حفظ دین به عهده شان گذاشته شده است.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» ثابت عصر

با نظر به امام خمینی «قدس سره» به عنوان ثابت عصر، می خواهیم عرض کنیم در شرایط کنونی راهی که می تواند جامعه ی ما را براساس امور ثابت ازلی به سوی سعادت راهنمایی کند، آن راهی است که خداوند در قلب ایشان اشراق فرموده، زیرا شرایط جدیدی به صحنه آمده است که با راه کارهای گذشته نمی توان با آن برخورد کرد. باید با توجه به آن چه فعلاً در عالم می گذرد با موضع گیری مشخصی که توسط یک عالم بالله تبیین شده، تکلیف خود را مشخص کنیم. تفاوت شهید بهشتی با مهندس مهدی بازرگان در همین جا بود که شهید بهشتی با آن همه اطلاعات و تجربه ای که داشت و حتی مدتی نماینده ی آیت الله بروجردی در مسجد هامبورگ آلمان بود و در عین آن که دارای درجه ی اجتهاد بود، می فهمد که جایگاه امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» ماوراء علوم رسمی حوزوی، یک هدیه ی ربانی است و در عصر حاضر به صحنه آمده است تا در شرایط موجود جایگاه حقایق ثابت الهی را تعیین کند، ولی آقای مهندس بازرگان اصلاً متوجه این حرف ها نیست، فکر می کند امام خمینی مجتهدی است مثل بقیه ی مجتهدین و می شود کاری به کار او نداشت و کشور را اداره کرد و با آمریکا هم کنار آمد.

ص: ۱۰۶

آنچه نباید از آن غفلت کرد این است که همیشه زمان و زمانه به یک شکل نیست و با شرایط و احوال گوناگونی در بستر خود ظاهر می شود که متناسب با آن ها، مقام ثابتی را خداوند در صحنه می آورد تا خط مشی کلی مسلمانان در آن شرایط تعیین شود. در شرایطی که بنی امیه تلاش دارند با حفظ ظاهر اسلام، ارزش های دوران جاهلیت را برگردانند، امام صادق علیه السلام مستقیماً به عنوان امامی معصوم و دارای مقام ثابت ازلی و ابدی روبه روی آن ها است، اما وقتی امام معصوم در غیبت اند و از طرفی ما با چیزی مثل تمدن غربی روبه روئیم، زمانه، ثابت خاص این عصر را که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» بود می طلبد. همان طور که شیخ طوسی ثابت عصر خودش است و خط مشی کلی مسلمانان به خصوص شیعیان را آن زمان تعیین می نماید، و یا در یک دوره آیت الله وحید بهبهانی می آید و زمانه را که گرفتار اخباری گری شده بود به تعادل خود بر می گرداند.

مشکل عصر ما این بود که با نفوذ فرهنگ غربی، دینداری از جایگاه اجتماعی خود خارج شد و دیگر آن طور که در سده های قبلی دین به صورتی غیر محسوس تمام مناسبات جامعه را مدیریت می کرد، در میان نبود و حکومت از محدوده ی حفظ حدود و ثغور کشور به پدیده ای تبدیل شد که در همه ی امور جامعه دخالت داشت، تا سیصد سال پیش در تمام جهان، دین حکومت می کرد، چه دین اسلام، چه غیر اسلام. تا آن جا که در اروپا پاپ پادشاه آلمان و فرانسه و انگلیس و غیره را تعیین می کند و تاج بر سر آن ها می گذارد، این ها همه نشانه ی یک حاکمیت دینی است. در کشورهای اسلامی نیز علمای دین وظیفه ی خود می دانستند که حضور

اسلام را در تمام مناسبات جامعه - چه در امور اجتماعی و چه در امور فردی - مدیریت نمایند و مردم نه تنها با تمام وجود این مسئله را پذیرفته بودند، بلکه از علماء چنین انتظاری داشتند، عملاً حوزه های علمیه و به خصوص حوزه نجف بود که کم و بیش در بین شیعیان حکومت می نمود.

در دوره ی معاصر با نوع جدیدی از حکومت که در غرب ظهور کرد و کلیسا از نقش قبلی خود خارج شد، به تبع اروپا آرام آرام حاکمان کشورهای اسلامی به خصوص در کشور ایران با گرایشی که سلسله ی قاجار به غرب پیدا کردند، نقشی را که حاکمان در غرب برای خود قائل بودند، برای خود دست و پا کردند و عملاً حکومت در ایران شکل جدیدی به خود گرفت کم کم پادشاهان قاجار دخالت در امور اجتماعی و حتی در بعضی موارد در امور فردی را حق خود دانستند، از آن طرف پادشاهان بر عکس علماء دین، به حکومت خود می اندیشند و نه به حضور اسلام در جامعه. در چنین شرایط بود که هرچه زمان گذشت پدیده ی حضور حاکمان در امور اجتماعی جدی تر شد، تا این که در چنین بستری حکومت پهلوی به صحنه آمد و رضاخان تا آن جا نظر حکومت را در امور مردم حاکم کرد که دستور داد هیچ زنی حق ندارد در کوچه و خیابان چادر به سر کند و یا مردان باید لباس های طرح اروپایی به تن نمایند! سیر نفوذ حکومت در امور مردم تا آن جا جلو آمد که در سال هزار و سیصد و چهل و یک یعنی در زمان محمدرضاخان، یک دفعه ملاحظه می کنید که هیئت دولت نظام شاهنشاهی تصویب می کند که نمایندگان مجلس لازم نیست مسلمان باشند و در مراسم تحلیف، به قرآن قسم

بخورند، می توانند بگویند: به کتاب مقدسی که اعتقاد داریم. حرفشان این بود که حدّ دین در آن حدّ است که در قلب افراد باشد و نه در امور اجتماع، هرکس می خواهد در باور شخصی خود دیندار باشد یا نباشد، فرقی نمی کند. حال شما مقایسه کنید این حرف کجا و آنچه پیامبران آوردند کجا؟ پیامبران گفتند: علاوه بر باور قلبی، باید تمام روابط جامعه دینی باشد و احکام الهی و حدود الهی در جامعه اجرا شود، در شرایط جدید این حاکمیت است که برای دین مردم هم تعیین تکلیف می کند، در حالی که خداوند پیامبران را فرستاده تا دین الهی تکلیف مردم را تعیین کند و نه حکومت.

در نوع حکومتی که در دل تمدن جدید شکل گرفت عملاً نظام دینی منتفی است و دیگر کسی نمی تواند دین را در همه ی امور فردی و اجتماعی خود جاری کند، اینجاست که زمانه به یک عالم الهی نیاز دارد که بن بست به وجود آمده را بگشاید تا در عین رو در رو نشدن با شرایط جدید، نظام سیاسی پیش آمده به سیره ی انبیاء الهی برگشت کند، و باز حکم خداوند در مناسبات جامعه حاکم گردد، در چنین شرایطی امام خمینی «قدس سره» قد علم کردند تا در این دوران مظهر آن ثابتات ازلی و ابدی، یعنی قرآن و پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام باشند. مردم این عصر نیز از حضور ثابتات ازلی در این روزگار محروم نباشند. هرچند مقام علماء بالله با امامانی که عین عصمت و عین ثابت ازلی و ابدی هستند، متفاوت است، ولی چون در سرمایه ی علمی و روحی، حامل سخن معصوم اند، با اشراقاتی که به قلب آن ها می شود می توانند جهت کلی زمانه را برای ادامه ی دین و

دینداری تعیین کنند، و به عبارت دیگر در ارزیابی شرایط و مسائل جدید، نگاه دینی را متذکر شوند و براساس آن اقدام کنند.

با اندک تأمل می توان پذیرفت که بشر همیشه و در هر حرکتی نیاز دارد که به حقایق ثابتی نظر کند و بر همان مبنا عمل خود را تنظیم نماید، حتی اگر آن موضوع ثابت، حقیقتاً ثابت و حقیقی نباشد. برژینسکی در نامه ای که به سران جهان غرب نوشته بود به همین مطلب اشاره دارد که یکی از مشکلات جهان امروز این است که در جامعه ی ما هیچ چیز ثابتی وجود ندارد، لذا محور کارها امیال روز به روز مردم شده است. این نشان می دهد هر جامعه ای به ثابت های واقعی نیازمند است، جامعه ی دینی، ثابت مطلقش خداست و پس از آن کسانی که جامعه را متذکر سنت های الهی می کنند و دارای یک نحوه شخصیت توحیدی هستند.

مقام جامعیت ثابت عصر

انسان موحد، به نور الهی چیزهایی را که در عالم مادون در تزاخم با یکدیگرند در شخصیت خود جمع کرده است و امیال متفاوت در قلب او به صلح گرائیده اند، علمای بالله جای میل ها را می شناسند و به هیچ میلی به عنوان میل مطرود نمی نگرند بلکه هر میلی را در جای خود قرار می دهند و توحید نیز به همین معنی است، همان طور که ما در باره ی خدا معتقد به وحدت ذات با صفات هستیم.

علمای واقعی از آن جهت که در مقام توحید هستند قدرت جمع اضداد در آن ها رشد کرده است و لذا به جای آن که تضادها در شخصیت

آن‌ها کارها را به بحران برساند، هر چیزی در محدوده‌ی خود قرار می‌گیرد و انسان جامعی پدید می‌آورد که او را کاری از کاری غافل نمی‌کند. این افراد در هر عصری، ثابت همان عصراند که می‌توان با محوریت آن‌ها از تضاد کثرت‌ها نجات پیدا کرد. بدیهی است که در هر عصری که تضادهای شدت یابد ضرورت وجود چنین علمایی حتمی است تا آن‌ها که جامعه بتواند مدت‌ها جایگاه تضادهای پیش‌آمده را تعیین کند و جلو برود.

هیچ‌کس نمی‌گوید امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» معصوم‌اند، بلکه تأکید بر روی شخصیت توحیدی ایشان است که در عصر حاضر می‌تواند جامعه را ماورای تضادهای پیش‌آمده به سوی سعادت معنوی جلو ببرد. انسان در عصر حاضر با سرگشتگی‌هایی روبه‌روست که نمی‌تواند جایگاه خود را به عنوان یک انسان مسلمان تعیین کند، امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به عنوان یک انسان موحد، آن‌ها را با پرورش خاصی که پیدا کرده‌اند و در مقام جمع معارف الهیه قرار گرفته‌اند، می‌تواند انسان‌ها را از بن‌بست این سرگشتگی‌ها نجات دهند و به نوعی از زندگی هدایت کنند که تراحم کثرت‌ها در آن جا نیست.

اگر انسان گرفتار تراحم کثرت‌ها شد هیچ‌وقت از گرفتاری‌ها آزاد نمی‌شود، و هرگز نمی‌تواند به مقام ثابتی برسد و اگر به مقام ثابتی نرسید تمام چیزها را در تضاد با هم می‌بیند و در شک می‌افتد و نمی‌تواند بین آن‌ها ارتباط برقرار کند و در سرگردانی و ضلالت قرار می‌گیرد. تنها انسان‌هایی می‌توانند به خود و به جامعه کمک کنند که به یک نحوه ثبوت

در شخصیت خود رسیده باشند و این فقط از طریق توحید ناب ممکن است تا مردم به کمک چنین توحیدی از ضلالت و سرگردانی نجات یابند.

فرهنگ مدرنیته و عدم درک عقل قدسی

فرهنگ مدرنیته با روحیه‌ی حس‌گرایی اش نمی‌تواند پیام‌های عقل قدسی انبیاء را درک کند و جایگاه آن را در نظام هستی بشناسد، همین امر موجب شده تا به پائین‌ترین درجه‌ی عالم یعنی عالم ماده اعتماد کند و از ابعاد بسیار مهمی که در زندگی انسان نقش آفرین‌اند محروم باشد. زیرا شرط جمع پیام عقل و حس، روحیه‌ی توحیدی است و انسان موحد است که می‌تواند پیام عقل و حس را جمع کند، در حالی که وقتی فرهنگی مشغول پائین‌ترین مرتبه‌ی عالم وجود شد، عملاً به کثرت‌ها مشغول می‌شود. کثرت‌هایی که هر لحظه چهره‌ای از خود نشان می‌دهند که غیر از چهره‌ی قبل است، و ریشه‌ی سرگردانی بشر جدید از این جا پایه‌گذاری شد و ادامه یافت و به همین جهت باید گفت: فیلسوفان حس‌گرا در سرگردانی بشر مدرن نقش اصلی را داشتند.

سرگردانی بشر مدرن و عدم توانایی در جمع کردن پیام‌های حس و عقل خبر از آن می‌دهد که برای زندگی صحیح در زمین باید نگاه توحیدی داشته باشیم و به موحدان تاریخ یعنی انبیاء تأسی کنیم.

علامه طباطبایی «رحمه الله علیه» به عنوان انسان موحدی که از طریق قرآن به چنین نگاه توحیدی رسیده‌اند در تفسیر قیم‌المیزان نشان می‌دهند توانسته‌اند چنین توانایی را در خود پرورش دهند، به طوری که یک

اندیشه را در عین این که نقد می کنند و ضعف های آن را می نمایانند، نکات مثبت آن را نیز از نظر دور نمی دارند. سپس اندیشه ای را به خواننده ارائه می دهند که در عین حفظ تمام جنبه های مثبت اندیشه های قبلی، از ضعف های مربوط به کثرت زدگی مبرا است. چنین برخوردی مربوط به هر شخصیتی است که توانسته است منور به نگاه توحیدی شود و قدرت جمع پیدا کند. در توانایی جمع اندیشه ها شخصیت انسان طوری است که توجه به وجهی از حقیقت او را از توجه به وجوه دیگر غافل نمی کند، چیزی که فرهنگ حسی مدرنیته به کلی از آن محروم است.

با توجه به امر فوق می توان گفت: انسان تا به مقام وحدت قابل قبولی نرسد نمی تواند با عالم، ارتباط صحیح پیدا کند به طوری که بتواند همه ی وجوه عالم را بشناسد و براساس آن نظر بدهد. این که عموماً در طول تاریخ علمای الهی مرجع جامعه بشری بودند به آن جهت بود که آن ها با روحیه ی توحیدی خود می توانستند نگاه افراد را به مقام جمع بیندازند و از تک ساحتی و تک نظری و تنگ نظری نجات دهند. امام خمینی «قدس سره» به عنوان یک عالم بالله در زمان معاصر روح انسان گرفتار پراکندگی را در شخصیت خود به مقام جمع دعوت نمود و لذا اگر کسی با ایشان در منظر توحیدی همدمی کند، علاوه بر آنچه از فهم حقیقت نصیب او خواهد شد، در عین حال نقص های فهم خود را هم متوجه می شود. حاصل کاربردی این همدمی آن است که روح انسان وسعت می یابد و به آرامش و طمأنینه می رسد.

این درس بزرگی است که پیامبران با این همه تفاوتی که به ظاهر دارند به بشریت دادند، خدا در قرآن می فرماید: «لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ»؛ (۱) فرقی بین احدی از پیامبران نیست. این همان نگاه توحیدی است که کثرت ها برای انسان منجر به تعدد واقعی نخواهد شد و خداوند نظر انسان ها را متوجه چنین شخصیت هایی می کند تا از سرگردانی دوران های ظلمات نجات یابند. باید متوجه باشیم در هر دورانی کسانی هستند که چنین نگاهی دارند و لازم است تا شعور و طلب واقعی خود را دست آن ها بدهیم. تمام شواهد و قرائن نشان می دهد که امام خمینی «قدس سره» از همان زاویه ای به عالم نگاه می کند که ائمه ی معصومین علیهم السلام از آن زاویه نگاه می کردند و چنین روحی است که می تواند زمانه را در همه ی ابعاد در خود جمع کند و به کثرت ها وحدتی بیخشد که تاریخ دوران به جلو حرکت کند و نسل بشر از سرگردانی دوران ظلمات مدرنیته نجات یابد. چنین انسانی به جهت نگاه توحیدی نابی که به مسائل دارد، روح حادثه ها را می بیند نه ظاهر آن ها را، به همین جهت هم مردم نگاه ایشان را نگاه مقدس و پربرکتی می شناختند و به واقع درست شناختند. کسانی که با فاصله گرفتن از ثابت عصر خود چنین نگاهی نداشته باشند از شناخت روح زمانه ی خود محروم خواهند بود.

ص: ۱۱۴

ائمه ی معصومین علیهم السلام در زندگی خود نشان دادند که چقدر دقیق روح عالم و اسرار هستی را می شناسند و می بینند و مطابق آن شیعیان را در جهت گیری کلی راهنمایی می کردند. موحدانی مثل امام خمینی «قدس سره» نیز از چشمه ی معارف همان ائمه معصومین علیهم السلام نوشیدند. به همین جهت ملاحظه می کنید چگونه اقدامات ایشان تاریخ ساز شد و در هر اقدامی گویا روح تمام عالم مدّ نظر ایشان قرار داشته که معادلات، همیشه به نفع اندیشه ی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» تمام شده است. نمونه ی بسیار بارز آن دفاع مقدس هشت ساله بود که تمام جهان اراده کرده بودند تا با پیروزی صدام، انقلاب اسلامی را به کلی سرنگون کنند، ولی آنچه نمایان شد توانائی انقلاب اسلامی بود. این نشان می دهد نگاه حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» به عالم، نگاهی است که ذات همه چیز در منظر ایشان ظاهر است و برخلاف ظاهر حادثه ها و آن همه قدرت جنگی که صدام به صحنه آورد، روح قضیه چیز دیگری بود و آن روح را ایشان می دید. (۱)

همچنان که در بحث «عهد امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»» عرض شد، امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» عهدی است از جنس عهدهایی که بنی آدم با پروردگار خود بسته، یعنی عهد با حقایق، چیزی است فوق زمانه، یک مقام قلبی است که با شعور باطنی انسان ها ارتباط دارد، به عبارت دیگر یک نوع بقاء است. اگر کسی بتواند خود را در عهد امام «قدس سره» قرار دهد

ص: ۱۱۵

۱- برای بررسی بیشتر این موضوع به مباحث «حقیقت نوری اهل البیت علیهم السلام و علم آن ها به اسم اعظم» رجوع فرمائید.

در شعور و نگاه جامعی قرار گرفته است که به همان اندازه از اشراقات و ادراکات معنوی بهره مند می گردد. نمونه ی آن را در شهداء و اقدامی که انجام دادند می توان ملاحظه کرد، آن ها چون افق های بسیار دور را دیدند توانستند چنین اقدام بزرگی در راستای دفاع از انقلاب از خود نشان دهند.

برگشت به معنی زندگی

باید باقی به عهد امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» شد تا در دورانی که زندگی سخت بی معنا شده است، معنی پیدا کند و این با تطبیق آرمان های زندگی با نگاهی که ثابت عصر به عالم و آدم دارد، ممکن می شود. اگر چنین تطبیقی صورت گیرد شعور حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» در حد ظرفیتی که دارید بر جان شما سرایت می کند، و اساساً دل بستن به یک انسان متعالی چنین خاصیتی را دارد، چه رسد که آن انسان در مقام جمع اسمای لطف و قهر الهی باشد که در اثر جمع آن اسماء عارفی حماسی شود که چون مولایش علی علیه السلام هم اهل اشک و انابه است و هم اهل مبارزه و جهاد.

انسان هایی که دچار کثرت زدگی شده اند و بهره ای از مقام جمع الجمعی ندارند، نمی توانند از روحانیت و معنویت که اشاره به وحدت عالم وجود دارد، استفاده کنند. امام «قدس سره» نمونه بسیار خوبی از مقام جمع الجمعی هستند، که اصطلاحاً به آن مقام وحدت می گویند. آیا مقام وحدت از این بالاتر که او توانسته است اندیشه ی عرفانی واقع در کتاب مصباح الهدایه و روحیه ی حماسی جنگ با آمریکا را جمع کند؟ یعنی در

عین ورود به عمیق ترین حالات و معارف درونی و عرفانی در کتاب مذکور، بتواند با آمریکا به عنوان بیرونی ترین بیرونی ها، بجنگد؟ با نزدیک شدن به چنین روحیه ای برکاتی بسیار بالاتر از برکاتی که با عرفان فردگرا حاصل می شود، به دست می آید. کسی که توانسته است عمق غیب، و عمق شهود و ظهور را جمع کند و گرفتار کثرت هم نشود، بسیار به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نزدیک تر از کسی است که در یکی از رشته های دینی مثل عرفان یا فقه تلاش کرده باشد، چنین کسی به مقام توحید نزدیک تر است و به همان اندازه که توحیدی است از مقام ثبات و بقاء بیشتری بهره مند است.

مبانی تمدن جدید در روابط اجتماعی براساس حذف دین بنا شده است که این به واقع به معنی مقابله با تمام انبیاء و اولیاء الهی است، و متأسفانه طی چند قرن اخیر جای خود را در عالم باز کرده و بلای جدیدی را به دنبال خود برای بشریت به همراه آورده است. این که ملاحظه می کنید در شرایط موجود حفظ جوانان از فساد، بسیار مشکل شده و از آن طرف هم با بحران های اقتصادی و اجتماعی روبه روئیم، همه و همه مربوط به تاریخ چهارصدساله ی اخیر است، قبلاً بشر در کلیت زندگی، با چنین معضلاتی روبرو نبود، در بستری که دین پدید آورده بود بشر زندگی خود را به جلو می برد، تاریخ جهان، تاریخ دین داری مردم بود. ولی امروز جهان در شرایط خاصی قرار دارد، مثل کسی است که تمام لباس هایش پاره پاره شده و باد برده است و یک مقدار برگ به دور خود پیچیده و تازه می گوید: زنده باد برگ ها. او از خود نمی پرسد چه شد که چنین شرایطی

پیش آمد؟ ابتدا باید از خود پرسیم چرا جهان چنین وضعیتی پیدا کرده است که انسان باید نگران زندگی کردن خود باشد و از همه طرف گرفتار انواع تهدیدهای اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی شده است؟ مگر چنین وضعی طبیعی است؟

مسلم جهان در وضع طبیعی خود به سر نمی برد، جهان در وضع طبیعی خود نظر به احکام الهی دارد و بیش از آن که با زمین زندگی کند با آسمان معنویت زندگی می کند و از برکات آن عالم برخوردار می شود. در آن شرایط است که هر گونه انحرافی به خوبی نمایان می شود و به سوی تعادل برگشت می نماید. حتی در طول سال های بعد از انقلاب هر وقت دولت هایی بر سر کار بوده اند که در کنار تلاش هایی که باید از نظر اجرایی انجام دهند، نظرها را به سوی معنویات معطوف می داشتند، به جامعه در راستای برون رفت از بحران های اخلاقی، اقتصادی که حاصل غرب زدگی است، کمک می کردند. اساساً این یک قاعده است که هر چه حاکمیت دینی در جوانب مختلف بیشتر به صحنه آید، به همان اندازه فرهنگ کفر منفعل و بدهکار می شود.

سکولار پنهان

در عصری که ما در آن هستیم روح جهان تحت تأثیر حاکمیت های غیر دینی است و حاکمان برای اداره ی امور جامعه از قوانین پیامبران استفاده نمی کنند، هر چند ممکن است آن ها شخصاً آدم های خوبی باشند، ولی بسترهای فعالیت، بسترهای سکولار است، و به نفس اماره ی بشر

رجوع دارد. این سادگی است اگر تصور کنیم مثلاً فلان مسئول، اداره ی خود را خوب مدیریت می کند چون نماز شب می خواند، در حالی که هنوز نتوانسته از غرب عبور کند و اصالت را به فرهنگ دین بدهد سادگی کرده ایم، زیرا این نیاز به تعریفی دارد که آیا آن آقا عالم و آدم را از منظری غیر از منظری که غرب در ذهن و فکر ما کرده است، می بیند یا نه؟ مقصد انبیاء از آوردن دین، با توجه به احکامی که آورده اند، دینداری فردی نیست بلکه با اجرای حکم خدا در نظام اجرایی است که تربیت انسان ها به سوی زندگی دینی شروع می شود.

باید بپذیریم در چهارصد ساله ی اخیر نوعی پیغمبرکشی پیش آمده است. قرآن به طور مکرر و به صورت های مختلف می فرماید: اگر کارها در جامعه ای براساس برنامه و حکم خداوند به جریان نیفتاد آن جامعه مسیر کفر را طی می کند. می فرماید: «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»؛ (۱)

آن کسی که بر اساس آنچه خدا نازل کرده حکم نکند، کافر است. و یا می فرماید: «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»؛ (۲)

یعنی اگر حکم خدا در جامعه جاری نشود مسیر حاکمیت، مسیر ظلم است.

با توجه به نکات فوق عرض می کنم امام خمینی «قدس سره» در این عصر و با روحیه ی جامع توحیدی که داشت، آمد تا در مقابل چنین تمدنی که مسیرش، کفر و ظلم است ایستادگی کند. امام «قدس سره» با روحانیت خاصی

ص: ۱۱۹

۱- سوره مائده، آیه ۴۴.

۲- سوره مائده، آیه ۴۵.

که داشت به عنوان مقام ثابت این عصر آمد تا این ملت بتوانند بازگشت خود به سوی فرهنگ انبیاء را شروع کنند. بنابراین جایگاه امام «قدس سره» در تاریخ معاصر، جایگاه یک فرد نیست، جایگاه مؤسس تمدن دینی در مقابل تمدن غیر دینی است. امام خمینی «قدس سره» آمده است تا در شرایط پیچیده کنونی تمدنی را تأسیس کند که بتوان در مقابل تمدن سکولار ایستادگی کرد و چنین کاری با شعار و احساسات محقق نمی شود، کاری است بسیار بزرگ توسط انسانی که به وسعت قرن های طولانی از دینداری بشر سخن دارد.

او تمدنی را می خواهد پایه گذاری کند که معتقد است جایگاه حاکمان به جهت قداستی که دارند در قلب افراد است. با توجه به چنین منظری که آینده ی انقلاب اسلامی بدان نظر دارد باید تلاش کرد همگی از لشکریان امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و تمدن اسلامی باشیم.

این یک سنت لایتغیر است که سیر جهان به سوی حاکمیت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه است و با پدید آمدن انقلاب اسلامی عملاً مسیر ظهور آن حضرت شروع شده است و جمهوری اسلامی آرمانی را در مقابل بشر قرار داده که نسبت به تفکر موجود در عالم، به واقع دین جدیدی آورده است و مردم جهان را به آن دعوت می کند تا روحیه ی فداکاری و احساس مسئولیت از دست رفته در مردم جهان، دوباره باز گردد.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» شروع تمدن حاکمیت دین در روابط اجتماعی را در این عصر به عهده گرفتند و از آنجایی که جنس تمدن اسلامی در ماهیت و عمل با تمدن غربی متفاوت است و از منظری دیگر به عالم و آدم می نگرد ابتدا باید با شناخت اندیشه ی امام به عنوان مقام ثابت عصر، نگاه های خود را بازخوانی و تصحیح نمائیم تا بتوانیم در کنار او و از منظر او راه را ادامه دهیم و به عبارت دیگر باید بتوانیم وارد عالم او بشویم، تا از روح زمانه عقب نیفتیم و ناظر تجدید حیات خود و جامعه مان باشیم که در مسیر پوست انداختن به سوی هویتی قدسی است .

جهان با زندگی در فرهنگ مدرن، شاهد دیوان سالاری کهنه و اشرافیت خواص و طبقاتی شدن سیاست و قدرت شده و انقلاب اسلامی با روحانیتی که مبشر عدالت و معنویت است پا در میان گذارده و درصدد است تمام موانع فوق را که به راحتی میدان را خالی نمی کنند پشت سر بگذارد. جریان های غرب زده ی درون نظام، همچنان بر دیوان سالاری و روح بوروکراسی و طبقاتی کردن جامعه پای می فشارند، ولی آن ها چه بخواهند و چه نخواهند روح انقلاب اسلامی عقل ها، دل ها و زبان ها را به سوی دیگری برده است. عمده آن است که مواظب باشیم روح مدرنیته مقام ثابت عصر دوران را در حجاب نبرد و نتایج کار را به تأخیر نیندازد.

در ابتدای بحث عرض شد: اگر در بیابانی شاخص خود را که ثابت شما به حساب می آید گم کردید، دیگر تحلیل درستی از موقعیت خود نخواهید داشت. حال با توجه به مباحثی که گذشت می توان عرض کرد،

تنها با توجه به جایگاه حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و اندیشه ی اوست که می توان فهمید در کجای تاریخ ایستاده ایم، در این صورت است که عموم تحلیل ها و پیش بینی های شما درست از آب در می آید و آگاهانه در تاریخ خود قدم به جلو می گذارید و گرفتار تحلیل های کارشناسان غرب زده نمی گردید که جامعه ی اسلامی را زیر پوشش سازندگی و اصلاحات، گرفتار گروه ممتاز بروکرات و اشرافیت اقتصادی و سیاسی نمودند، تا آنجا که سرمایه داری سکولار سخن از مشروعیت سرمایه داری در اسلام سر داد.

تنها در صورتی از چنین مهلکه هایی خود و جامعه را نجات می دهید که از نظر تفکر و سلوک متوجه روح عین ثابت عصر شوید و گرنه مانند بعضی از یاران دیروز انقلاب، با اصالت دادن به فرهنگ مدرنیته ناخواسته مقابل انقلاب خواهید ایستاد و در زیر پوشش انقلاب، اشرافیت نوظهوری را که دست در دست لیبرالیسم و اباحه گری دارد و عملاً سکولاریسم را بسط می دهد به میدان می آورید.

باطن های غیر انقلابی

هر اندازه کار بزرگ باشد، توطئه هایی که در مقابل آن می شود نیز پیچیده و دقیق است، بنابراین انتظار نداشته باشید انقلابی این چنین عمیق و گسترده که موجودیت فرهنگ مدرنیته را تهدید می کند، بدون توطئه های سازمان یافته، مسیر خود را به راحتی تا رسیدن به اهداف مورد نظر طی کند.

توطئه‌هایی که برای این انقلاب می‌شود از ماهیت خاصی برخوردار است که به ظاهر از جنس انقلاب است و در باطن با اهداف اصیل انقلاب همخوانی ندارد. حال اگر روح اصلی انقلاب را مطابق نگاه امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به عالم و آدم شناسیم ناخواسته در دامی قرار می‌گیریم که دشمنان انقلاب در جلو ما پهن می‌کنند.

وقتی ما عمق دغدغه‌های دشمنان را نسبت به انقلاب درک کنیم باور می‌نماییم که دشمنان با نقشه‌های دقیق برای این انقلاب توطئه می‌کنند و در هر نشستی که در سطح سران دارند، شاه بیت تصمیماتشان به نحوی در راستای کنترل انقلاب اسلامی است. مثلاً اگر شما با همسایه تان در حال رقابت باشید ولی ادعا کنید که او کسی نیست که من بخوام با او رقابت کنم، اما دائماً نسبت به حرف‌ها و موضع‌گیری‌های او حساس باشید، این نشان می‌دهد که بر خلاف ادعایتان، همسایه تان برایتان بسیار مهم است. عین این حالت در مورد رقابت غرب با انقلاب اسلامی به چشم می‌خورد، به طوری که می‌خواهند از کوچک‌ترین موضوعات ایران با خبر باشند، زیرا انقلاب اسلامی تنها جریانی است که در متن فرهنگ مدرنیته حرکت نمی‌کند و فرهنگ مدرن را تهدید به فروپاشی کرده است. به گفته‌ی یکی از دانشمندان فرانسه، اگر فتوای قتل سلمان رشدی برای غرب چیز مهمی نیست و شما هم معنی آن را نمی‌فهمید، چرا از یک فتوا این قدر مسئله دار شده‌اید؟ بعد خود او می‌گوید: من می‌دانم چرا این فتوا برای ما غربی‌ها مهم است، چون سخنان امام خمینی «قدس سره» به سرنوشت شما گره خورده است.

تمام شواهد درونی و بیرونی انقلاب اسلامی نشان می دهد که این انقلاب یک جریان سیاسی مربوط به داخل کشور نیست، بلکه تمدنی است که مردم دنیا نمی توانند نسبت به آن بی تفاوت باشند. در همین رابطه حضرت امام در آخرین پیام خود می فرمایند: «مسئولان ما باید بدانند که انقلاب ما محدود به ایران نیست. انقلاب مردم ایران نقطه ی شروع انقلاب بزرگ جهان اسلام به پرچمداری حضرت حجت «ارواح‌نفاذ» است... باید دولت جمهوری اسلامی تمام سعی و توان خود را در اداره ی هرچه بهتر مردم بنماید، ولی این بدان معنا نیست که آن ها از اهداف عظیم انقلاب که ایجاد حکومت جهانی اسلام است منصرف شوند» و در ادامه، خطاب به مردم می فرمایند: «مردم عزیز که حقاً چهره ی منور تاریخ بزرگ اسلام در زمان معاصرند، باید سعی کنند که سختی ها و فشارها را برای خدا پذیرا باشند تا مسئولان بالای کشور به وظیفه ی اصلی شان که نشر اسلام در جهان است برسند و از آنان بخواهند که تنها برادری و صمیمیت را در چهارچوب مصلحت اسلام و مسلمین در نظر بگیرند.» (۱)

شاخصه های انقلاب اسلامی

همه چیز خبر از آن می دهد که ما وظیفه داریم جایگاه تاریخی این انقلاب را درست بشناسیم و هرگز نسبت به جهت گیری آن بی تفاوت نباشیم، و گرنه دشمن با توطئه های نامرئی، جهت انقلاب را به سوی غرب و فرهنگ مدرنیته منحرف می کند. جنبه ی الهی انقلاب حکایت از آن

ص: ۱۲۴

دارد که آنچنان نیست که بتوان نسبت به آن کوتاه آمد و مسئولیتی معنوی نسبت به آن نداشت. خداوند می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»؛ (۱)

ای مؤمنان هر کس از شما از دین خدا و نهضت الهی مطرح شده روی برگرداند به زودی خداوند قومی را می آورد که خدا آن ها را دوست دارد و آن ها هم خدا را دوست دارند، آن ها در مقابل مؤمنین فروتن و در مقابل کافران سرفرازند، در راه خدا مجاهده می کنند و نگران سرزنش هیچ کس هم نیستند.

آیه ی فوق می فرماید خداوند کسانی را دوست می دارد و انتخاب می کند که؛ از طرفی مردمی باشند و از طرف دیگر کفرستیز، و می توان چنین شاخصه هایی را در ذات انقلاب اسلامی یافت. حال در ابتدای آیه می فرماید: اگر شما خود را در چنین روحیه ای مستقر نکنید، شما را از افتخار سربازی این انقلاب محروم می گردانم.

امام خمینی «قدس سره» یک فکر و یک نهضت است، نه یک فرد. به عبارت دقیق تر امام «رضوان الله تعالی علیه» در حال حاضر یک تمدن است که بنا است جایگزین تمدن ظلمانی غرب شود، و براساس چنین رسالتی که به عهده گرفته اند قلب ایشان محل اشراق انواری شده که از ایشان مقام ثابت عصر ما را ساخته و بر این مبنا است که هر کس و هر جامعه و ملتی برای این که حیات حقیقی خود را به دست آورد باید به مقام ثابت عصر متمسک شود

ص: ۱۲۵

وگر نه کهنه و پوچ می گردد. اگر کسی به مقام ثابت عصر تمسک نجوید و با آن متحد نشود در حقیقت خودش را از مقام ثابت و پایدار زمانه بیرون انداخته است و گرفتار فرسودگی و عدم ثبات شده است. آیا در حال حاضر سرنوشت افراد و ملت ها گواه چنین موضوعی نیست؟

با یک نگاه اجمالی می توان ملاحظه کرد چگونه کسانی که سعی کردند حتی به اندازه ی یک خراش کوچک بر چهره ی نهضتی که امام «رضوان الله تعالی علیه» پدید آورد بکشند، از تاریخ بیرون افتادند، ولی انقلاب ماند. بنی صدرها و قطب زاده ها و رجوی ها کجا رفتند؟ مخالفان نهضت امام «رضوان الله تعالی علیه» به کدام قبله روی آوردند؟ برای اثبات حیات سیاسی خود حتی حاضرند جاسوسی دشمن ملت را به عهده گیرند. با دامن زدن به شایعه ها و با تهمت پراکنی هاچند روزی دلخوش اند و نام آن را زندگی سیاسی گذاشته اند. آیا زندگی سیاسی در مقابل یک نهضت معنوی و قدسی معنی می دهد؟ چون نمی توانند با اصلاح آرمان های نفسانی خود در کنار انقلاب اسلامی بمانند، تلاش می کنند تا انقلاب نماند و از این طریق بر پوچی خود می افزایند.

نجات از فرسودگی

خطاب بنده به شما عزیزان این است که مواظب باشید اگر جایگاه تاریخی و معنوی انقلاب اسلامی را نفهمید و برای به معنی رساندن زندگی به دامن آن نجسبید، خواهی، نخواهی در دام دشمنان انقلاب می افتید و با زمینه هایی که در شما ایجاد می کنند روحیه ی درگیری با انقلاب را در

شما پدید می آورند و نهایتاً مثل بقیه ی مخالفان انقلاب، خودتان از دست می روید. به طوری که در آن مسیر همه ی چاره اندیشی هایتان نتیجه ای جز نفی و اضمحلال خودتان را به همراه ندارد.

تمدنی که با انقطاع از عالم قدسی، گرفتار روزمَرگی شد به سرعت کهنه می شود، زیرا ذات عالم ماده، حرکت و تغییر و فرسودگی است، در حالی که ذات عالم مجردات، عین ثبات و بقاء و حیات است. بنابراین هر ملتی که توانست از طریق مقام ثابت عصر با عالم ثبات و بقاء مرتبط شود، نه تنها خود را از فرسودگی نجات داده است، بلکه وارد عالم بیکرانه ای خواهد شد که عین حیات و نشاط است. اگر ملاحظه می کنید انسان دوران مدرنیته گاهی مأیوس و خسته، و گاهی گرفتار هرزگی است، به دلیل آن است که بدون امامی که واسطه ی فیض است می خواهد روزگار بگذراند و لذا از آن کسی هم که جامعه را متذکر حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه می کند فاصله می گیرد و این به جهت آن است که به عالم مقام ثابت عصر خود وارد نشده است. باز تأکید می شود؛ باید به عالم امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» که به عنوان ثابت عصر به مقام بقاء بقیهاللهی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه نزدیک است، نزدیک شوید تا از پوچی و هرزگی نجات پیدا کنید و حیاتی پرطراوت و بشاش نصیبتان شود.

مدینه الله، مدینه الشیطان

همه چیز گواه بر آن است که امام خمینی «قدس سره» مظهر مقام ثابت ازلی و ابدی عالم امکان، یعنی حضرت ولی عصر «روحی فدا» است، و طبیعی است که

امام عصر عجل الله تعالی فرجه در هر زمانی یک مظهر جامع دارند تا توسل به وجود مقدس حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه به طور همه جانبه و قابل ادراک ممکن گردد، و امور آن عصر زیر سایه ی ایشان سر و سامان بیابد و جامعه به عنوان مدینه الله بتواند از برکات و رحمت الهی برخوردار شود.

در طول تاریخ به طور کلی دو نوع مدینه در مقابل یکدیگر بوده اند یکی مدینه الله و دیگری مدینه الشیطان، و هر کدام مظهر آرمان ها و امیال و مناسبات خاصی بوده و هستند.

مدینه الله یا شهر خدا جامعه ای است که توسط انبیاء تأسیس شود و حکم خدا در بین افراد آن جاری باشد و در آخرالزمان مدینه النبی مظهر کامل مدینه الله است که توسط آخرین پیامبر آورده شده است. مدار مدینه الله، اسم «الله» است، بدین معنی که در این مدینه اراده ی کلی افراد اصالت را به خدا می دهد و بندگی خدا را برای انسان پذیرفته است، با این رویکرد که همه متوجه اند از طریق بندگی خدا می توانند به مقام قرب الهی که همان مقصد اصلی هر انسان است، نائل شوند.

در مدینه الله، انسان معنی خاص خود را دارد و آرمان های او تماماً در ورای آرمان های نفس اماره تعریف شده است و اگر در زمین زندگی کند، آن را یک هبوط می داند و لذا همواره نظر به وطن اصلی خود در آسمان معنویت دارد.

مدینه الشیطان شهری است که متفکران غیر دینی با تفکر آزاد از قید بندگی خدا، به تأسیس آن می پردازند و میل و هوس و چاره ها و حيله های خودشان را در آن شهر حاکم می کنند و لذا این شهرها را مدینه ی آهواء می نامیم چون میل و فکر خودشان ملاک و محور اداره ی امور جامعه است و از آنجایی که میل های انسان ها متغیر است، در مدینه ی آهواء تفرقه و جزء انگاری حاکم است و اصالت با نفس امّیّاره و منیت انسان است که صورت امروزی آن با شعار «اومانیسیم»، یا اصالت دادن به امیال نفسانی انسان، غرب است. همین امر باعث شد که غرب با رنسانس و با تأکید بر فرهنگ اومانیسیم به دین خدا پشت کند تا میل خودش حاکم باشد نه حکم خدا.

در مدینه ی آهواء همه چیز نسبی است. چون این مدینه از حق، که ثابت مطلق است بریده است، از معرفت بگیر تا اخلاق، هیچ چیز ثابتی که قابل اعتقاد باشد در آن مطرح نیست. «بد» آن چیزی است که میل افراد آن را به بد بداند و «خوب» نیز آن چیزی است که میل افراد آن را خوب بداند، هیچ بد و خوب واقعی وجود ندارد، در چنین جامعه ای ابوذر و معاویه هر دو یکسان اند و هر کس آزاد است که هر کدام را خواست خوب بداند.

در مدینه الشیطان، فطریات که از جمله ثابتات روح انسان است، مورد انکار قرار می گیرد و لذا دیگر ملاکی نمی ماند تا بتوان روشن نمود چه کاری حق است و چه کاری باطل و چیزی تحت عنوان مقاصد متعالی برای انسان مطرح نیست تا نسبت به آن خوب و بد کارها معلوم شود.

همه ی این ها به جهت آن است که در فرهنگ دنیایی هیچ ثابت متعالی مدّ نظر نیست، چه رسد به ثابت عصر.

در مدینه الله، هم انسان به عنوان بنده ی خدا، با خدا در اتحاد و قرب است، و هم عمل انسان از قلبش ریشه می گیرد نه از هوس او، و هم سیاست عین دیانت است. در حالی که در مدینه ی اهواء، هم انسان به عنوان یک موجود مستقل از خدا جدا است، هم عمل او تحت تأثیر میل های پراکنده است و هم سیاست چیزی جز جواب گویی به امیال سرگردان نیست.

در ذات مدینه الله، یگانگی و اتحاد جریان دارد، زیرا حقایق غیبی مقامشان، اتحاد و تجرد است و هیچ گونه کثرت در آنجا راه ندارد، تفاوت ها در شدت و ضعف است و نه در دوگانگی ها و کثرت ها. در حالی که ذات مدینه ی اهواء، تفرقه است، در نتیجه هیچ چیز ثابت و هیچ یگانگی حقیقی در آن واقع نمی شود، زیرا نظرها به موحد کامل عالم امکان، یعنی انسان کامل معطوف نیست و در همان راستا به ثابت عصر هم نظر نمی شود زیرا یکی از شعارها این است که «هیچ چیز ثابت و مقدسی وجود ندارد». از نظر آن فرهنگ همه بشرنده و فهم بشری مطرح است و نه فهم قدسی علماء بالله، و در این حال هر روز به کاری متوسل می شوند و بعد همان را خراب می کنند و به کار دیگری دل می بندند، و همواره گذشته ی خود را تخریب می نمایند و این خراب کردن و خراب شدن را زندگی می نامند و از نجات دهنده ی خود که ثابت عصر باشد بیگانه اند و به هیچ سرمایه ی ثابتی در زندگی نمی رسند.

ص: ۱۳۰

ما متأسفانه در فضایی زندگی می‌کنیم که تحت تأثیر فرهنگ مدرنیته از شناخت و ارتباط با هر امر قدسی محروم هستیم و از آن بدتر، وجود انسان‌های قدسی را انکار می‌کنیم، دوری از غیب و توجه صرف به جهان مادی شاخصه‌ی تمدن غربی است. «فرانسیس بیکن» پدر تمدن جدید، حکیمان قرن گذشته را انسان‌های بیکاری می‌داند که به مفاهیم غیر واقعی مشغول بوده‌اند، او مردم را تشویق می‌کند که راه‌های ارتباط با عالم ماده را در خود تقویت کنند و سعی کنند بر طبیعت غلبه نمایند. نتیجه آن شد که تمدن جدید بیش از اندازه به جهان مادی می‌نگرد و از غیب به کلی بی‌خبر است، اگر در بعضی موارد نتوانست نقش عوامل غیبی را منکر شود، آن را استثناء می‌داند. روح حاکم در فرهنگ مدرنیته، نظر به انسانی است که حجاب حق شده و جای خدا نشسته است. انسان در مدینه‌ی اهواء همه‌کاره‌ی عالم است و همه چیز به نفس اماره‌ی او برگشت داده می‌شود. بیکن می‌گوید: ما بیش از آن که فکر کنیم چگونه جهان را تفسیر کنیم، لازم است جهان را بر اساس میل خود تغییر دهیم.

آشتی با جهان خدا

در مدینه‌ی الله همه چیز به خدا برمی‌گردد و جهان، مخلوق خدای حکیم است و انسان بیش از آن که جهان را براساس هوس خود تغییر دهد، با جهان خدا آشتی می‌کند و با آن هماهنگ می‌شود، چون انسان در تمدن دینی بنده‌ی خداست. ولی در فرهنگ مدرنیته، خودش خداست. در نتیجه با اصالت دادن به اهواء نفسانی، تفرقه و پراکندگی به سراغ انسان می‌آید و

انسان از خلوت با خود و خلوت با خدا محروم می شود. تا آن جایی که تنهایی با خدا و خلوت با پروردگار را به عنوان بیماری و عقده‌ی روانی به شمار می آورند. تمدن جدید با اصالت دادن به ماده و حس و نفی هرگونه حقیقت غیر مادی، پیامبران را آدم‌هایی می داند که فقط می پندارند پیامبر هستند و بدون آن که اظهار کنند، پیامبران را جزء انسان‌هایی می داند که در خیالات خود به سر می برند، چون از نظر این تمدن، واقعیتی ماوراء عالم ماده وجود ندارد تا کسی بخواهد با آن ارتباط داشته باشد. حال اظهار این همه سخنان حکیمانه که توسط انبیاء الهی به بشریت عرضه شده است، توسط یک انسان خیالاتی چگونه قابل توجیه است؟ تناقضی است که فرهنگ غربی در کنار سایر تناقضاتی که برای خود پیش آورده، باید جواب دهد.

روح تمدن غربی، از ثابتات عالم منقطع شده است. در همین رابطه ارتباط انسان با خودش - به عنوان یک حقیقت ثابت و مجرد - نیز قطع گشته است. نتیجه آن شده که تحت تأثیر فرهنگ غربی، وقتی انسان‌ها به خانه‌ی خود می روند دائماً به چیزی که آن‌ها را از خود بگیرد نظر دارند، اعم از تلویزیون و اینترنت و غیره.

اگر بدانیم تمدن غربی چه فاجعه‌ای را بر بشریت تحمیل کرده جایگاه و نقش انقلاب اسلامی را که در مقابل چنین تمدنی به صحنه آمده درست درک می کنیم، انگشت اشاره‌ی انقلاب اسلامی، به سوی عالم ثابتات است و لذا نباید شخصیت اصلی انقلاب را در مشکلاتی که به طور طبیعی با هر انقلابی همراه خواهد بود، پنهان کرد، و از آن طرف مسئولان کشور

باید بدانند اسلامی بودن انقلاب به جهت توجه ذات انقلاب به حقایق ثابت غیبی است و برای باقی ماندن انقلاب باید نظام آموزشی کشور براساس توجه به چنین اموری تجهیز شود، اموری که با نگاه غربی به عالم تفاوت ماهوی دارد، و بدانیم هر چه بر نظام آموزشی غربی و نگاه آن به عالم و آدم اصرار بورزیم ناخواسته انقلاب اسلامی را در حجاب غرب فرو برده ایم.

پلورالیسم و مدینه ی اَھواء

از آن جایی که در مدینه ی اَھواء، امیال نفسانی انسان محور همه چیز است، حتی دین هم بازیچه ی کثرت گرایی بشر می شود، نظریه ی پلورالیسم مطرح می گردد و در آن حال به جای این که دین تکلیف بشر را تعیین کند، فرهنگ مدرنیته تکلیف دین را روشن می نماید. و به جهت روح حسّی که دارد، فرقی بین دین الهی با مکتب های ارتباط با ارواح و جادوگری گذارده نمی شود، چون در نگاه پلورالیستی هیچ حقیقت معنوی وجود ندارد تا یکی حق باشد و دیگری باطل، و لذا نباید یکی از آن ها خود را برتر از دیگری بدانند. با این دیدگاه پرستش خدای واحد از طریق دین نبوی از روح زمانه رخت بر می بندد.

در متن فرهنگ غربی سؤال می شود: «ما باید در خدمت دین باشیم، یا دین در خدمت ما؟» درحالی که در این سؤال غفلت مهمی نهفته است، غفلت از این که دین یعنی حکم خدا، و سرسپردگی انسان به آن و این که خود را جهت نایل شدن به قرب الهی که مقصد اصلی هر انسان است، در

خدمت دستورات الهی قرار دهیم. در طرح این که گفته می شود: «دین باید در خدمت بشر باشد»؛ نحوه ای از روحیه ی استکباری نهفته است و انسان محور در آن حاکم است در حالی که انسان عین تعلق و ربط به خداست و هویت او با ارتباط با خدا معنی می یابد.

مدینه الله و به وحدت رسیدن کثرت ها

دین در مدینه الله به عنوان نور توحید، در شخصیت فرد و در نظام اجتماعی نقش اساسی دارد. نور توحید در شخصیت فرد تجلی می کند و قلب او را از آن نور متأثر می نماید و امیال او را سر و سامان می دهد به طوری که هر کدام از امیال شهویه، غضبیه و وهْمیه در بستر صحیح خود قرار می گیرند. انسان مؤمن نیز شهوت و خیال و غضب دارد، اما همه ی این ها در کنترل روح وحدانی اوست، مانند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که قوه ی غضبیه ی خود را در مقابله با کفار مدیریت می کردند و به جنگ آن ها می رفتند. دین در نظام اجتماعی جایگاه افراد را تحت حاکمیت نور توحید، در جای خود قرار می دهد، همان کاری که یک انسان موحد در جان خود نسبت به امیال مختلف خود انجام می دهد و بدون آن که امیال خود را سرکوب کند، مدیریت می نماید. دین توحیدی روح های مختلف جامعه را در زیر وحدت الهی سامان می دهد و اعمال جامعه جلوه گاه امور قدسی و الهی می شود.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» آمده اند تا جامعه را به جایی برسانند که تمام جامعه بوی توحید بدهد، هم بازار و اقتصاد، هم جشن و عزا و هم نشست و برخاست ها، همه تحت لوای توحید قرار گیرد.

انقلاب اسلامی در حقیقت ظهور حکم خدا در جامعه است و همان طور که در عالم تکوین، انسان عین ربط به حق است و اگر این ربط و اتصال قطع شود، انسان نیست می شود، در تشریح هم باید جهت گیری انسان به سوی خدا باشد تا زندگی او پوچ نگردد، و چون هیچ معبودی جز خدای واحد نیست، باید تماماً به حق نظر کرد و خود و جامعه را در اختیار حکم خدا قرار داد، تا از پوچی ها رها شویم.

در مدینه الله به جهت بستری که در آن فراهم می شود، نسبت انسان با خدا نسبتی تشریفاتی نیست، بلکه نسبتی واقعی و قلبی است، در نتیجه انسان در چنین جامعه ای از وحدت شخصیت و وحدت قلب برخوردار است و با چنین قلب به وحدت رسیده ای به طبیعت و اجتماع می نگردد و در نتیجه گرفتار تفرقه نمی شود، زیرا با چشم حق به مخلوقات می نگردد و در آینه ی حق، مخلوقات را می بیند.

در مدینه الله هرگز رقابت بر سر قدرت معنی ندارد و به تصور نمی آید و رقابت حزب ها به معنی معمول غربی آن نمی تواند مطرح باشد. در چنین جامعه ای همه چیز بوی قدسی می دهد و انسان را در جهت سیر به معنویت و وحدت تقویت می کند. نمونه ی چنین حالتی را شما در مراسم حج ملاحظه می کنید که در جمع کثیر حجاج، همه به خدا نظر دارند و از آن

زاویه به وحدت می رسند و هرگز مقصد اصلی نظرها توجه به جمع کثیر افراد نیست.

انتظار ما از انقلاب اسلامی

تا تأثیر و جذابیت دروغین فرهنگ مدرنیته در زندگی ما روشن نشود، چشم ها به سوی تمدن اسلامی معطوف نمی گردد و بدیهی است که ما از انقلاب اسلامی چنین انتظاری داشته باشیم که بتواند جاذبه های کاذب فرهنگ مدرنیته را با جایگزینی جاذبه های دینی، از میدان خارج کند و تا آموزه های دینی قلبی و حضوری نگردد، اعمال و اهداف دینی جاذبه های خود را نمی نمایاند و از این جهت می توان علت عدم موفقیت های نظام های آموزشی و حوزوی را بررسی کرد، زیرا در شرایطی که همه چیز برای بی دین شدن آماده شده است، و از آن طرف هم راه هایی جهت سیر قلب ها به سوی معنویت فراهم نیست، نمی توان شایستگی های نظام اسلامی را به تماشا نشست. در چنین رویکردی است که باید متوجه بود تقابل ما با فرهنگ مدرنیته، تقابل دو فرهنگی است که یکی به جاذبه های نفسانی دامن می زند و دیگری به جاذبه های روحانی، و این دومی با علم حصولی و بحث های استدلالی حاصل نمی شود و باید همانند بنیانگذار انقلاب اسلامی در کنار فقه و استدلال، نگاه حضوری و قلبی و سلوک عرفانی به صحنه آید و سراسر نظام فکری جامعه از این آبشخور تغذیه شود.

در مدینه الله همواره ثابت عصر که تثبیت کننده ی فرهنگ ثابتات ازلی و ابدی است، مدّ نظر هاست تا هرگز جامعه از سنت و سیره ی ثابتات ازلی

محروم نگردد و گرفتار تشمت و بحران و کثرت نشود. و ولایت فقیه چنین جایگاهی دارد، که متذکر ولایت الهی از طریق ائمه ی معصومین علیهم السلام است و تا وقتی جامعه متوجه چنین معنایی از ولایت فقیه هست، از آن بهره مند خواهد شد و از طریق علم فقه، احکام ثابتات ازلی و ابدی در جامعه جاری است، تا امیال نفسانی نتوانند میدان پیدا کنند.

همچنان که هیچ وقت نباید انتظار داشت که یک روز شیطان به کلی از قلب انسان بیرون رود، و همواره باید امید داشت که خداوند به ما قدرتی بدهد تا دائماً با آن بجنگیم و او را مغلوب کنیم، هرگز نباید تصور بفرمائید که یک روز خصومت فرهنگ مدرنیته نسبت به انقلاب اسلامی فروکش کند. آنچه حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نشان دادند درگیری با فرهنگ مدرنیته از موضع قدرت بود و نه از موضع انفعال، در چنین موضع گیری است که نفوذ غرب در کشورهای اسلامی خستی می شود و انوار انقلاب اسلامی ظاهر می گردد و آنچه در حال حاضر دور از دسترس می نماید، قابل دسترسی قرار می گیرد. به عبارت دیگر باید با شیطان جهانی از سر قدرت برخورد کرد و نه از سر ضعف.^(۱)

نقاط ضعف تمدن غرب بسیار زیاد است و لذا می توان با نقاط قوت تفکر اسلامی بر تمدن غرب غالب شد. «ابن خلدون» علت مسلمان شدن مردم حوزه ی بالکان را این می داند که مسلمانان از سر قدرت به آن منطقه رفتند. چون در عینی که اسلام قلب ها را تحت تأثیر قرار می دهد، ظهور

ص: ۱۳۷

۱- تعبیر مقام معظم انقلاب «حفظه الله تعالی» آن است که ما باید در مقابل غرب، از موضع مدعی برخورد کنیم و نه از موضع متهم.

قدرتمندانه ی آن موجب می شود تا جولانگاهی برای فرهنگ مقابل نماند، در همین راستا ملاحظه فرمودید که روش امام خمینی «رضوان الله علیه» در برخورد با استکبار جهانی، روش حکمت و تحکیم بود، نه روش خواهش و تقاضا و التماس. نصیحت کردن پس از به قدرت رسیدن با حکمت سازگار است ولی نه قبل از آن.

قیام ۱۵ خرداد که مبنای انقلاب اسلامی قرار گرفت به جهت حضور کسانی در صحنه ی مبارزه بود که معتقد بودند باید حق همه جا غالب شود، و لذا نه از مرگ می ترسیدند و نه از اسلحه های دشمن و همین امر هنوز بر فضای کشور ما حاکم است و موجب به نتیجه رسیدن دفاع هشت ساله شد. می توان گفت حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» معنی انقلاب اسلامی را در ۱۵ خرداد روشن کردند، نشان دادند مردمی به صحنه آمده اند که اسلحه های مدرنیت را به چیزی نمی گیرند و مصمم اند با فرهنگ مدرنیته مقابله کنند حتی بدون اسلحه و می دانند با چه فرهنگی درگیرند، حال اگر فرهنگ قیام ۱۵ خرداد درست بحث و بررسی می شد معنای تعبیر امام «رضوان الله تعالی علیه» از پیروزی انقلاب اسلامی را که فرمودند: پیروزی نور بر ظلمت بود، بهتر می فهمیدیم و جایگاه ثابت عصر بودن حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» بهتر تبیین می شد.

اگر خواستیم رسالت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به عنوان ثابت عصر، خوب درک شود باید از یک طرف فرهنگ غرب درست شناخته شود و از طرف دیگر نسبت به امام «رضوان الله تعالی علیه» و عالم او درک صحیحی پیدا کنیم و وارد عالم او شویم. إن شاء الله.

«والسلام علیکم ورحمہ اللہ وبرکاتہ»

ص: ۱۳۹

نقش امام خمینی (قدس سره) در احیای حکومت دینی در جهان معاصر

اشاره

ص: ۱۴۱

در محضر دوستان به مناسبت یادی از امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» بنا داریم نگاهی به نقش امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در جهان معاصر بیندازیم تا میراث معنوی آن مرد بزرگ را که در این قرن امکان تغذیه ی معنوی را برای بشریت فراهم نموده، همواره مدّ نظر داشته باشیم و از آن محروم نگردیم.

علم به جای دین!

همه می دانید تا بشر، بشر بوده است و تا زمین، زمین بوده، انسان با دین زندگی کرده است به طوری که اولین انسان، اولین پیامبر است، و این نشان می دهد که زندگی بر روی زمین، یک زندگی دینی است، اگر چه ممکن است عده ای برداشت شان از دین غلط باشد ولی زندگی بشر و فرهنگ ارتباطات او با علم و آدم، بر اساس فرهنگ دینی بوده است و در آن فضا اگر شخصی از دستورات دین سرباز می زد، احساس می کرد عمل زشتی انجام داده است. این بدان معنی است که انسان های منحرف در تاریخ توحیدی، کسانی بوده اند که انحراف آن ها را دین مشخص می کرده و حتی همان فرد منحرف نیز می پذیرفته که منحرف است. چنین معیاری برای ارزیابی انسان ها قبل از وقوع رنسانس در اروپا نیز موجود بود. از

زمان رنسانس به بعد، مسئله‌ی عجیبی وارد تاریخ شد و آن این که علم به جای دین نشست. تا قبل از رنسانس علم و تحقیقات علمی جریان داشت ولی از رنسانس به بعد، وضع طور دیگری شد و حرف این شد که علم می‌تواند کار دین را انجام دهد تا آن حد که دین از متن زندگی به حاشیه رفت. ما دیگر به جزئیات این نگاه کاری نداریم که حتی عده‌ای در قرن هفدهم و هجدهم گفتند پیامبران می‌خواستند حرف‌ها و پیشنهادهای همین علم تجربی امروزی را بیاورند ولی آن وقت‌ها با آن فرهنگ سخن می‌گفتند و مثلاً منظورشان از شیاطین، همین میکروب‌ها است که علم کشف کرده است. یا منظورشان از بهشت، همین رفاهی است که با علم و تکنیک جدید می‌توان در روی زمین پدید آورد، در هر حال کار به این جا کشید که عده‌ای کلاً منکر دین شدند و عده‌ای نیز دین را ذیل تعریفی که علم از دین داشت، پذیرفتند، با همه‌ی این حرف‌ها در یک کلمه می‌توان گفت از رنسانس به بعد، علم جای دین را گرفت و نگاه علم تجربی به عالم و آدم همان دین ملت‌ها شد.

تاریخ چهارصدساله‌ی اخیر با این محتوا شروع شد و ادامه یافت که علم جای دین است. درست است که در سوابق تاریخی، این قضیه هست که ملت‌هایی روبه روی پیامبران ایستادند و گفتند ما علم داریم، شما چه دارید؟^(۱)

ولی اولاً: این دوره‌ها بسیار نادر و محدود بوده، ثانیاً: آن طور موفق نمی‌شدند که فرهنگ انبیاء را از صحنه‌ی زندگی مردم خارج کنند و فکر مردم روزگار را تحت تأثیر خود قرار دهند. در حالی که در دوران

ص: ۱۴۴

اخیر اندیشه ی غربی با آن نوع نگاه به علم، افکار بسیاری از مردم جهان را تحت تأثیر خود قرار داده. آنقدر در دنیای معاصر نگاه علم تجربی به عالم و آدم مورد پذیرش قرار گرفته که بعضی از سر دلسوزی برای دین، تلاش می کنند که ثابت کنند ادیان الهی نه تنها تضادی با علم تجربی ندارند، بلکه همین حرف های علم را می زدند. غافل از این که با این کار دین را در ذیل علم تجربی قرار داده اند.

مثل این است که بخواهیم ثابت کنیم عقل و چشم، اولاً: همسان اند، ثانیاً: تضادی با هم ندارند. در حالی که جایگاه عقل و چشم دو جایگاه است و چشم؛ ابزاری است در خدمت عقل. همین که می خواهیم ثابت کنیم علم جدید و دین به عنوان دو نگاه همسان به عالم، با هم تضاد ندارند، نشان می دهد نه جایگاه دین را می شناسیم و نه جایگاه علم را، چون فکر کرده ایم شأن آن دو یکی است و هر دو می توانند نسبت به جایگاه عالم و آدم نظر دهند. در حالی که دین در یک نگاه کلی به همه ی ابعاد حیات انسانی نظر می اندازد و جایگاه او را تا ابدیت اش مشخص می کند، ولی علم یک نگرش جزئی ابزاری است در حیطه ی خاصی از عالم وجود، آن هم در محدوده ای می تواند نظر دهد که امکان آزمایش موضوع مورد بحث را داشته باشد، بدون آن که به ابعاد معنوی انسان تسلطی داشته باشد. به گفته ی مولوی:

گر

هزاران گوش ها صف برزند

جمله

مشتاقان چشم روشن اند

مگر می توان عقل و چشم را در عرض هم قرار داد و بعد موضوع عدم تضاد بین آن ها را پیش کشید؟ در حالی که چشم یک ابزار است و عقل

ص: ۱۴۵

یک نور معنوی است، چشم وقتی برای انسان مفید است که در زیر پرتو عقل جلو برود.

تحت تأثیر فضایی که بعد از رنسانس پدید آمد و همه ی جهان را فرا گرفت، گفته می شود: ما که علم داریم دین برای چه می خواهیم؟ نمونه ی چنین نگاهی را قرآن مطرح می کند و نتیجه ی نهایی آن زندگی را گوشزد می نماید. می فرماید: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدُّ قُوَّةً وَآثَارًا»؛ (۱) آدم هایی که روبه روی دین ایستادند، آیا رفتند یک بررسی تاریخی، جغرافیایی بر زمین و زمان بیندازند و سرنوشت ملت هایی که هلاک شدند را ارزیابی کنند؟ و تمدن هایی را که در اوج درخشش خود به هیچ ثمره و نتیجه ای نرسیدند، بشناسند؟ و نگاه کنند عاقبت آن هایی که قبل از خودشان بودند، چه شد؟ قرآن می فرماید این ها از نظر قدرت و تکنیک - به معنی توان تغییر زمین - خیلی قوی تر از شما بودند و به واقع هم در تحقیقات باستان شناسی با چیزهایی از تمدن مصر باستان برخورد شده که عملاً تکنیک امروز نمی تواند آن ها را تحلیل کند، چه رسد به این که پدید آورد. آقای پروفیسور هشترودی می گفت: ما با جرثقیل های امروزی نمی توانیم بعضی از سنگ های اهرام ثلاثه را تکان دهیم، در حالی که فراعنه این سنگ ها را از چهارصد کیلومتری و با عبوردادن از روی آب به محل فعلی آورده اند. خدا هم می گوید: «وَأَشَدُّ قُوَّةً وَآثَارًا»؛ (۲) ای پیامبر! ملت های گذشته که

ص: ۱۴۶

۱- سوره ی مؤمن، آیات ۸۱ و ۸۲.

۲- سوره ی غافر، آیه ی ۲۱.

روبه روی پیامبران‌شان ایستادند از این‌ها که در مقابل تو ایستاده‌اند، قوی‌تر بودند و امکانات تغییر زمین را بیشتر از آنچه به دست این‌ها است، داشتند. بعد می‌فرماید: «فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛ (۱) اما آنچه که آن‌ها از طریق علم و تکنیک کسب کردند علاوه بر این که برایشان مفید نبود، قانعشان نیز نکرد و نیازهای حقیقی‌شان را برطرف ننمود، و از بحرانی که در پی داشتند نجاتشان نداد. در ادامه می‌فرماید علت آن که علمشان دردی از آن‌ها دوا ننمود و تکنیک‌شان به آن‌ها خدمت نکرد آن بود که «فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ»؛ (۲) وقتی پیامبران‌شان به طرف آن‌ها می‌آمدند تا به وسیله‌ی دین خدا هدایتشان کنند، این‌ها به علمشان شاد بودند. در ادامه می‌فرماید: «وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» و بالاخره به همان چیزی که مسخره می‌کردند و به پیامبر می‌گفتند هرگز عذابی که وعده می‌دهی به ما نخواهد رسید، گرفتار شدند.

آن‌ها در مقابل پیامبران‌شان می‌گفتند دین به چه دردی می‌خورد، علم ما، ما را به سعادت می‌رساند. امروز هم چنین حرف‌هایی زده می‌شود که از دین و روحانیت و حوزه‌ی علمیه دیگر کاری ساخته نیست. چرا که جهان امروز، جهان توسعه و پیشرفت است و با توسعه به روش غربی می‌توان به همه‌ی آنچه می‌خواهیم برسیم و جلوی بلایای طبیعی را نیز بگیریم. این‌ها ناخواسته با عملشان دین و نبوت را زیر سؤال می‌بردند و طوری به نتایج علم تجربی امیدوارند که گویا به دین نیازمند نیستند.

ص: ۱۴۷

۱- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۸۴.

۲- سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۸۴.

جمله‌ی «از آخوند چه کاری بر می آید؟» یک جمله‌ی عادی نیست و منظور این‌ها در واقع روحانیت نیست بلکه این‌ها می‌خواهند دین را حذف کنند. روش غرب زده‌ها آن است که تا آن‌جا که ممکن است مستقیماً به مقدسات حمله نمی‌کنند، بلکه آن‌ها را به حاشیه می‌برند و از کارایی می‌اندازند. اگر به باطن سخن این آدم‌ها توجه کنید متوجه می‌شوید چگونه با غرور علمی روبه روی دین ایستاده‌اند و دین را به چیزی نمی‌گیرند.

تأکید بنده آن است که ریشه‌ی تاریخی برخورد با دین در تاریخ معاصر نباید فراموش شود و متوجه باشید که این برخوردها به رنسانس برمی‌گردد و پس از رنسانس با طرح این تفکر که نگاه علم تجربی به عالم و آدم برای حیات بشر کافی است، دین به حاشیه رفت. حال پس از چهارصدسال که از این طرز فکر می‌گذرد و بشر غربی همچنان به امید رسیدن به آرزوهای خود جلو آمد، ناگهان با جنگ جهانی اول و دوم روبه رو شد. راسل می‌گوید وقتی جنگ جهانی اول و دوم، آن‌هم در اروپا به وجود آمد یک مرتبه متوجه شدیم تمام آنچه نسبت به علوم تجربی فکر می‌کردیم، سرابی بیش نبود، فکر می‌کردیم بهشتی که پیامبران وعده داده‌اند همین زندگی است که ما از طریق علم تجربی می‌توانیم به دست آوریم. در ابتدا با یک امیدی علم را گرفتند و دین را رها کردند و در آخر با ناکامی خود روبه رو شدند.

اگر عزیزان نکته سنجی کنند متوجه می‌شوند بسیاری از این حرف‌هایی که اکنون در صحبت‌های روشنفکران و بعضی از تحصیل کرده‌ها مطرح

است، ریشه در فرهنگ رنسانس دارد. با این حرف که؛ «چه معنی دارد ما فقط به عبادت هایمان پردازیم»، جو می سازند تا ارزش عبادات طولانی از بین برود.

انقلاب اسلامی؛ گمشده ی مردم جهان

فرهنگ ضد دینی و رونق دادن به علمی که روبه روی دین است، فرهنگی است که از حدود چهارصدسال پیش با ادعاهایی بزرگ شروع شد و دنیا را به خود امیدوار کرد و بسیاری از مردم دنیا از آن چه داشتند دست کشیدند تا به آن چه غرب وعده داده است برسند، پس از چند سده یک مرتبه ملت ها متوجه شدند نه تنها آن چیزی را که فکر می کردند می توانند با حذف تمدن دینی خود و از طریق علم تجربی به دست بیاورند، به دست نیاورده اند بلکه از آن چه داشتند و قرن ها با آن زندگی کردند نیز محروم و بیگانه شدند. این است که در سده ی اخیر یک نوع سردرگمی و بی تحلیلی در بین متفکران جهان مشاهده می شود. در چنین شرایطی خداوند امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را به صحنه آورد که با طرح ولایت فقیه و حکومت دینی ذهن ها را به تأمل دعوت کند. به همین جهت هم طرح حکومت دینی طرحی نیست که منحصر به اسلام باشد بلکه یک راه نجات است برای بشر سرگردان که با بن بست مدرنیته روبه رو شده. یکی از دانشمندان آلمانی گفته بود: «اگر مردم جهان طرح سیاسی آقای خمینی را بشناسند همه ی آن ها در مقابل حکومت هایشان شورش می کنند.» وظیفه ی عزیزان است که ابتدا سعی کنند معنی جهانی انقلاب

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را در تاریخ معاصر پیدا کنند تا معنی خیلی حرف ها و موضع گیری هایی که له و علیه انقلاب اسلامی می شود روشن گردد، و هرگز انتظار نداشته باشید فرهنگ مدرنیته و نظام تبلیغاتی مربوط به آن روی خوشی را به شما نشان دهند، در حالی که همه ی تلاش آن ها برای نادیده گرفتن حضور جهانی انقلاب اسلامی است. ولی با این همه اگر روشن شود انقلاب اسلامی چگونه در عالم حضور پیدا کرده خیلی از تحلیل هایمان نسبت به انقلاب اسلامی عوض می شود و متوجه می شویم هرگز آینده ی جهان را بدون انقلاب اسلامی نمی توانیم در نظر بگیریم. آیا توجه ملت های دنیا به انقلاب اسلامی - علی رغم این همه تبلیغات منفی - جز این است که مردم دنیا به دنبال گمشده ای هستند که احساس کرده اند آن گمشده چیزی جز حکومت و ولایت دینی نیست؟ سعی بفرمائید نسبت هر حادثه ای را که در جهان - به خصوص در خاورمیانه - واقع می شود با انقلاب اسلامی کشف کنید، تا بر خلاف لایه ی روئین حادثه ها، حضور انقلاب اسلامی را در لایه ی زیرین آن ها ملاحظه کنید، جریان طالبان در افغانستان و سپس حمله به طالبان و یا جریان کمک صدام حسین برای حمله به ایران و سپس اشغال عراق، ساده ترین حادثه هایی است که تماماً در رابطه با نفی انقلاب اسلامی به آن ها مبادرت شد.

جهان غرب در حال حاضر به مشکلی افتاده است که نمی تواند برای آینده ی خود تحلیل درستی داشته باشد، چون از نظر خود به کمالی که تصور می کرد باید می رسید، رسیده است و لذا در حال حاضر علم و تکنیک و قدرت و رفاه دارد، و می تواند بقیه ی ملت ها را استثمار و

استعمار بکند، ولی با این همه، احساس می کند هیچ ندارد. چون نه به ادامه ی آنچه دارد امیدوار است و نه آن چه را دارد قانع کننده می داند.

خلأیی که در روح انسان غربی منجر به انواع اضطراب ها و احساس ناامنی ها شده که آرامش و خوشی را از او گرفته، موجب گشته تا یک سؤال بزرگ تمام اندیشه ی او را فرا گیرد که حالا باید چکار کنم؟ چون در طول چهارصدسال با جدیت تمام تلاش کرد و به آنچه می خواست دست یابد، رسید ولی آن احساسی را که فکر می کرد با به دست آوردن این زندگی به دست می آورد، به دست نیاورد. حال با برآورده نشدن وعده هایی که مدرنیته چهارصدسال بشر را به آن وعده ها امیدوار کرده بود، نمی داند چگونه زندگی را ادامه دهد، عجیب آن است که از جهت فیزیکی آن وعده ها با موفقیت غیر قابل تصویری محقق شده ولی آن نتیجه ای که به اسم احساس سعادت مندی می خواستند به دست نیامد. در چنین فضایی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» آمد و راز شکست فرهنگ مدرنیته را که همان دوری از فرهنگ انبیاء بود، اعلام کرد و فرمود حتی روابط سیاسی جوامع را باید دین تنظیم کند و جهت دهد.

طرح ولایت فقیه طرحی است مقابل فرهنگ مدرنیته که چهارصدسال بشر را به بازی گرفت و متذکر درمان بیماری جهان امروز است. البته آن طرح باید در حوزه ی اسلامی به گونه ای و در حوزه ی غیر اسلامی به گونه ای دیگر اجرا شود، عمده توجه بشر است بر این که باید احکام الهی بر امورات بشر حاکم باشد.

از دوره ی رنسانس تا به حال، حکومت را سیاسیونی که تکیه ی آن ها بر علم بود و یا علم را بهانه کرده بودند تا به دین پشت کنند، اداره می کردند، به طوری که امروز حزب های دنیا یک دستشان در کارخانه هایشان است و دست دیگرشان در مجلس قانونگذاری. و نظام سیاسی کشورها در اختیار صاحبان ثروت و قدرتی قرار گرفته است که هیچ تعهدی نسبت به حقیقت ندارند. از طریق علم و تکنیک، نبض سرمایه ی جهان را در اختیار می گیرند و با سرمایه شان نبض سیاسی کشور را قبضه می کنند. پس از سال ها، در حال حاضر مردم هوشیار دنیا متوجه اند که چگونه علوم تجربی با به صحنه آوردن تکنولوژی و تسخیر آن به وسیله ی صاحبان ثروت، حکومت ها را در قبضه ی خود گرفتند و لذا مردم در حال بازخوانی وضع موجوداند برای آن که از چنین اسارتی آزاد شوند.

انقلاب اسلامی و تغییر مبنای سیاست در جهان

در جریان طرح ولایت فقیه از طرف امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» دو جبهه ظهور کرد، یکی جبهه ی حاکمان قدرت و ثروت و سیاست، که شدیداً روبه روی آن طرح ایستادند، چون همه ی آن ها متوجه بودند که این طرح - خارج از اسلامی بودن آن- طرح ارائه ی حاکمیتی است که نظر به حقیقت دارد، به همین جهت حاکمان به این علت که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» آدم مؤمنی بودند از ایشان ناراحت نبودند، حتی سُولیوان - سفیر امریکا در ایران - چند روز قبل از انقلاب در نامه ای به کاخ سفید

می نویسد: «امام خمینی یک رهبر مذهبی است مثل مهاتما گاندی، بگذارید بر سر کار بیاید، بعداً او یک حکومت مذهبی مثل هندوستان راه می اندازد، ما هم کار خودمان را می کنیم» این ها نمی دانستند طرح امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» طرحی است برای اصلاح جهت گیری حکومت ها در کُل جهان، طرح ایشان محدود به ایران و کشورهای اسلامی نیست، طرحی است جهانی و در شرایطی که جهان متوجه خلاً چنین طرحی شده، اظهار گردیده و مردم جهان هم خوب می دانند که این طرح جواب گوی نیاز آن ها است و لذا از حاکمان خود مطالباتی را تقاضا کردند غیر از آنچه در فرهنگ غربی دنبال می کردند. و اگر انقلاب اسلامی موجب مطالباتی در سطح جهان نشده بود از طرف حاکمان جهان غرب که مدعی حاکمیت بر جهان اند، این چنین مخالفت هایی در این حد جدی صورت نمی گرفت. زیرا انقلاب اسلامی بنا دارد مبنای سیاست در کل جهان را تغییر دهد.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با توجه به آن نوری که خداوند بر قلبشان اشراق کرده بود، روح حاکم بر باطن مردم جهان را روانکاو کرده بودند و به خوبی می دانستند که امروز جهان برای ادامه ی حیات اجتماعی خود، دیگر امیدی به روش های قبلی ندارد و اصرار حاکمان و نظام تبلیغاتی عوامل قدرت راه به جایی نمی برند و با هر برنامه ای بر یأس مردم نسبت به نظام سیاسی خود می افزایند و طرح مجدد راه های تجربه شده از این یأس نمی کاهد، همه به دنبال طرحی هستند که آن طرح ادامه ی فریب های گذشته نباشد که به مردم القاء کردند دین مربوط به امور شخصی است و

نباید در سیاست دخالت کند. حال امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با بانگ بلند اعلام می دارند بشریت علاوه بر اصلاح امور فردی در روابط و امور اجتماعی نیز باید از طریق دین اقدام کند و این بود که ملاحظه می کنید با طرح اندیشه ی حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» مستضعفین جهان به شدت امیدوار شدند و حاکمان به شدت لرزیدند و فعلاً ما بیشتر با عکس العمل حاکمان روبه روئیم، تا آرام آرام فرصت ظهور گرایش توده ها سر بر آورد. «انقلاب اسلامی، انقلاب در تمام شئون عالم موجود است، البته در وجود یک قوم ظاهر می شود ولی إن شاء الله در همه جا بسط پیدا می کند» (۱).

این که این همه بر ضد حکومت اسلامی تبلیغ می شود و حتی در بین دولت ها در ایران بیشتر بر ضد دولت هایی تبلیغ می شود که بنا دارند انقلاب را در بستر ارزش های دینی جلو ببرند، به جهت آن است که حاکمان و احزاب کشورهای غربی خیلی خوب می دانند با ظهور حکومت دینی و رویکرد به حقیقت، تمام شخصیت و موجودیت آن ها نفی می شود و لذا غربیان با آن همه اختلافی که با هم دارند جبهه ی متحد ضد نظام اسلامی تشکیل می دهند.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با طرح ولایت فقیه اعلام کرده اند حکومت ها باید در تنظیم روابط انسان ها و در جهت دادن به جامعه، نظر به حقیقت داشته باشند و نه به منافع احزاب و یا نظر به هوس های افراد و این همان طرح ولایت فقیه است که با سر و صدای زیاد سعی می کنند اگر توانستند

ص: ۱۵۴

آن را بد معرفی کنند و اگر نتوانستند آن را نادیده بگیرند، ولی تا کی می توان آن را نادیده گرفت؟

اگر جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی و طرح ولایت فقیه را درست بشناسیم در مقابل این همه تبلیغ منفی که ضد آن می کنند، به جای آن که خود را ببازیم، معنی این همه مقابله با انقلاب اسلامی برایمان روشن می شود و برکات عظیمی که موضوع ولایت فقیه در سطح جهان به بار می آورد را نیز درک می کنیم و منتظر به بار نشستن هرچه زودتر آن خواهیم بود، روزگار؛ روزگار متزوی شدن صاحبان ثروت و قدرت و به صحنه آمدن ملت ها است و رویکرد ملت ها همه چیز را به هم می زند. تاریخ مصرف فرهنگ مدرنیته با مدیریت تفکر صهیونیستی به انتها رسیده، مردم دارند متوجه می شوند که منافع حاکمان ربطی به مردم ندارد و باید منافعشان را در جایی دیگر جستجو کنند. آن قدر نمونه های این موضوع فراوان است که با آوردن هر نمونه ای صدها نمونه مورد غفلت قرار می گیرد. (۱)

در قرن هفده و هجده میلادی این طور به مردم القاء می کردند که بشر در زندگی خود به تقوا نیاز ندارد زیرا با علم و تکنولوژی به هر آنچه می خواهد می رسد. در اوایل قرن بیستم متوجه شدند این فکر برای آنها هزاران مشکل لاینحل ایجاد کرد. آرام آرام این فکر در طول قرن بیستم قوت گرفت که فکر می کردیم با علم و تکنولوژی مسائل مان حل می شود

ص: ۱۵۵

۱- موضع مردم جهان در جریان جنگ ۳۳ روزه ی حزب الله و یا جنگ ۲۲ روزه ی غزه موضوع را بسیار روشن نمود که راه حاکمان از راه مردم کاملاً جدا شده است.

و توصیه های اخلاقی کانت برای ادامه ی زندگی در کنار تکنولوژی مدرن کافی است، ولی ظهور ضعف ها و نقص ها در سراسر جامعه ی غربی نشان داد که نه تنها حکومت ها باید متعهد به مسائل معنوی باشند، بلکه آن مسائل معنوی نمی تواند در حد توصیه های اخلاقی باشد که هیچ توجهی به حقیقت ندارد و رویکرد آن از وحی الهی منقطع است. همه ی این ها زمینه ی رجوع به طرح ولایت فقیه را در بین توده ها شدت بخشید.

علت آن که امید مردم اروپا در قرن های پانزدهم و شانزدهم به حکومت دینی قطع شد عملکرد کلیسا و کشیشان بود، همچنان که یهودیان از کنیسه و خاخام ها ناامید شدند و در نتیجه از طرف یهودیت و مسیحیت استقبال زیادی به سوی فرهنگ مدرنیته شد ولی در حال حاضر پس از گذشت چهارصدسال از آن واقعه، شرایط جهان تغییر کرده است. اولاً: تجربه ی چهارصد ساله ی اخیر، مردم دنیا را متوجه کرد که نیاز به حکومت دینی دارند تا روابط سیاسی و اجتماعیشان را تنظیم کند. ثانیاً: مسیحیت و یهودیت شایستگی این کار را ندارند. پس افق برای رجوع به انقلاب اسلامی روشن است و باید آینده ی جهان را ماوراء لایه ی ظاهری آن که در دست صاحبان قدرت و تبلیغات است، بنگریم.

رسالت تاریخی ملت ایران

اگر ملت ایران متوجه رسالت تاریخی خود باشند و در امر پایدارماندن بر ارزش های انقلاب اسلامی مقاومت کنند، طرح امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در حال جذب نظرها به سوی خود می باشد. هنر ما در امر پایدارماندن بر

ارزش های انقلاب اسلامی آن است که با عینک زمانه ای که مدرنیته افکار را تحت تأثیر خود قرار داده به انقلاب اسلامی ننگریم و متوجه شویم انقلاب اسلامی دوران معاصر را با نگاه مجدد به دین بنیاد نهاد و آن را راه می برد و نگهداری و نگهداری می کند، به طوری که تاریخ آینده در سایه ی ارزش های انقلاب اسلامی بایدها و نبایدهای خود را شکل می دهد و این به جهت آن است که جهان موجود دیگر آنچه را که دارد، نمی خواهد، چون از طریق آن به مطلوبش نرسید. به اصطلاح جهان در تئوری اداره ی خود به روش غربی به بحران افتاد و شما موضوع بحرانی شدن جهان غرب را در نظرات دانشمندان غربی به خوبی می یابید.

تصمیم بنده آن است که جایگاه اندیشه ی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را در جهان آینده نشان دهم و عرض کنم که جهان گرفتار پیامدهایی است که به جهت فکر غیر دینی فرهنگ مدرنیته ظهور کرده و انقلاب اسلامی نشان داد علت جهان پر آشوب کنونی حاکمیت افکار جاهلانی است که از عقل قدسی بریدند و خواستند با خرد پژمرده ی بشر جدا شده از وحی، جهان را مدیریت کنند. نتیجه آن شد که جهان مدرن، امروزه تکنولوژی دارد ولی احساس می کند هیچ چیزی ندارد و امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» آمد تا در قرنی که تکنولوژی به اوج خود رسیده، راز به خلأ رسیدن ملت ها را گوشزد کند و متذکر حقیقت شود.

جهان با تمام وجود متوجه شده اند که پیامدهای وحشتناکی تهدیدشان می کند و حتی اکثراً می دانند این به جهت آن است که روابط فرهنگی و اجتماعی شان دینی نیست، مشکل آن است که هنوز همت اقدام برای نفی

حاکمیت های سکولار در عموم مردم پدید نیامده است و انقلاب اسلامی شروعی است جهت به فکر فرورفتن مردم جهت آن اقدام.

سران قدرت و ثروت نیز متوجه گرایش مردم به دین شده اند و سعی دارند در فضای فرهنگ مدرنیته یک نوع دینداری را به کمک پاپ به صحنه بیاورند، غافل از این که حافظه ی تاریخی ملت ها دیگر فریب این حرکات تصنعی را نمی خورد و این گونه حرکات در همان لایه ای که صاحبان ثروت و قدرت متعلق به آن هستند می ماند زیرا نظر مردم به افقی دیگر معطوف گشته است. اتفاقاً با همین حرکات تصنعی صاحبان ثروت و قدرت، امید ملت ها بیش از پیش از نتیجه گرفتن از آینده ای که چنین حاکمانی به کمک پاپ ها می خواهند برای آن ها رقم بزنند، قطع می شود زیرا می دانند که این کارها ادامه ی همان وضع موجود است.

با همه ی تبلیغاتی که بر ضد اسلام شده است مردم دنیا به شدت به اسلام گرایش پیدا کرده اند و این یکی از معضلات حاکمان دنیای امروز است. بیست هزار تحصیل کرده ی انگلیسی در یک سال، اسلام را انتخاب کرده و مسلمان شدند. اگر ولیعهد انگلستان با احترام از مسلمانان آن کشور نام می برد فکر نکنید که آن ها طرفدار مسلمانان شده اند بلکه متوجه احیای یک طبقه ی سیاسی هوشیار به نام طبقه ی مسلمانان هستند که برای خود حق شرکت در حاکمیت کشورشان را مطالبه می کنند و اسلام را از یک عقیده ی شخصی بالاتر می دانند. در سایر کشورها باز با همین موضوع روبه رویند، حتی حاضرند به سایر جریان های مخالف خود امتیاز بدهند تا همچنان مسلمانان را در حاشیه نگه دارند، زیرا آن جریان ها به نحوی برای

تمدن غربی اصالت قائل اند ولی در نگاه اسلامی، فرهنگ مدرنیته هیچ حقیقتی ندارد تا قابل اعتنا باشد و به همین جهت با آن همه فشاری که به کشورهای اسلامی وارد می کنند، ذره ای از خیزش اسلامی کاسته نشده است. مثل ترکیه که مسلم غرب مایل نبود دولتی اسلام گرا در آن کشور به میدان بیاید ولی حساب کردند اگر مانع حضور جریان اسلام گرای متمایل به غرب بشوند، آنقدر زمینه برای حاکمیت اسلام و قوانین آن فراهم است، که جریان هایی به میدان می آیند که هیچ گرایشی به غرب ندارند. جان، اف، کندی رئیس جمهور اسبق آمریکا کتابی دارد به نام «کتاب صلح» در آن کتاب طرحی دارد که اگر خواستید ملت ها در مقابل آمریکا قیام نکنند باید آزادی هایی به آن ها داده شود تا بتوانند در مسیر اهدافی که مایل اند حرکت کنند، ولی کنترل اصلی را حفظ کنید وگرنه اگر مانع هرگونه آزادی شوید، همه ی اوضاع از دست می رود. با این همه شرایط امروز دنیا دیگر شرایطی نیست که طرح افرادی مثل ادوارد کندی جواب دهد، زیرا نگاه دینداران به دین آن است که باید دین در مناسبات اجتماع حاکم باشد، در چنین شرایطی دین طوری بازخوانی شده که با نفی هرگونه حاکمیت سکولاری همراه است.

روح حاکم بر تکنولوژی غربی

سال ها مردم را به امیدداشتن تکنولوژی های برتر امیدوار نگه داشتند و اجازه ی نظر به اموری بالاتر از آن را به آن ها ندادند، حالا متوجه اند تکنولوژی به آن ها رفاه داده ولی زندگی نداده است، تکنولوژی چیزی به

ما نداده است که بتوانیم زندگی روحانی امروزین و زندگی ابدی فردای خود را تأمین کنیم و از پوچی به در آئیم.

روح حاکم بر تکنولوژی با حرص و تجاوز به منابع طبیعت شروع شده و نه با زندگی و تعامل با طبیعت، به گفته ی شوماخر در کتاب «کوچک، زیبا است»: «کره ی زمین به قدر کافی برکت دارد که نیاز انسان ها را پاسخ دهد، اما نه حرص آن ها را و تمدن جدید ظهور حرص انسان ها است و نه نیاز واقعی آن ها» دین می تواند چنین حرصی را کنترل کند. قرآن می فرماید: «خُلِقَ الْإِنْسَانُ هَلُوعاً إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً إِلَّا الْمُصَلِّينَ...»؛^(۱)

انسان، اهل حرص است و حریص خلق شده، اگر نقصی به او برسد جزع می کند و اگر خیری به او برسد، فقط آن را برای خود برمی دارد، و با این حرص عمر خود را فانی می کند مگر این که اهل دین و عبادت الهی بشود. وقتی بشر این نکته ی مهم را بفهمد دیگر زیر بار در باغ سبزی که با امیدواری به تکنولوژی به او نشان دادند نمی رود، چون متوجه بی آیندگی زندگی مدرن می گردد و این که در شرایط اضطراب به سر می برد. و ماوراء تبلیغاتی که حاکمان جهان راه انداخته اند، این بی آیندگی و اضطراب هیچ درمانی جز برگشت به دین ندارد و هر چه بیشتر مردم به این فهم برسند، به همان اندازه رویکردشان نسبت به انقلاب اسلامی بیشتر و نسبت به فرهنگ مدرنیته کم تر می شود.

اگر بدانیم که جهان از نظر فکری و روحی در چه شرایطی است و با عینک غربی وضع موجود را تحلیل نکنیم، حقیقت دین و جایگاه دین و

ص: ۱۶۰

نقش امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در آینده ی جهان بهتر برایمان روشن می شود. این که ملاحظه می کنید بعضی از افراد از ادامه ی مبارزه ی انقلاب اسلامی با فرهنگ غربی زود خسته می شوند و هنوز چیزی نشده فکر می کنند جهان غرب همیشه توان مقابله با انقلاب اسلامی را دارد، به دلیل آن است که شرایط موجود جهان را از ماوراء تبلیغات دنیای مدرن، نمی نگرند. امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با آن بصیرتی که داشتند متوجه بودند شرایط آنچنان حساس است که اگر ما درست آن را تحلیل کنیم، افتخار نفی غرب و حضور بیشتر تفکر اسلامی نصیب ما خواهد شد و به جای آن که فرهنگ غربی همواره با تحمیل فرهنگ ضد قدسی اش از ما قربانی بگیرد، شرایط طوری می شود که انقلاب اسلامی هر روز در جبهه ای جدید با موفقیتی دیگر جلو خواهد رفت، اگر کوتاه آمدیم ما و غربی ها با هم نابود می شویم. ولی اگر طرح و تئوری امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به میدان آمد، ما و سایر ملت ها احیا می شویم و فضای فرهنگی زشت امروزین دنیا که سراسر خشم و حرص و شهوت و فقر و ترس است، فرو می ریزد. آن هایی که انقلاب اسلامی را یک امر سیاسی می پندارند، مسائل را خیلی ساده می گیرند و چون سهل انگار و سطحی هستند خودشان تابع حوادث می شوند و حوادث آن ها را با خود می برد و هرکس در جریان انقلاب اسلامی مثل کف روی آب باشد، جریان او را می برد. ما وظیفه داریم نظر خود را از کف و سطح برداریم و حقیقت جریان را ببینیم و به عمق جریان توجه کنیم.

مسلم طرح امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» از نظر فکری و فرهنگی مقابل نظام ضد قدسی غرب است، چه مقابل نظام علمی آن، که جهت دینی و الهی ندارد و موجب بحران محیط زیست شده و امکان زندگی در زمین را از بین برده و چه مقابل جنبه ی رفاهی آن، که جهت صحیح ندارد و جوابگوی نیازهای اصیل انسانی نیست. در فضای فرهنگ مدرنیته با ساختن ماشین هایی که سریع عمل می کنند، انسان وقت بسیاری به دست می آورد تا از آن وقت در جواب گویی به هوس های سرکش استفاده کند و بر پوچی خود بیفزاید، چون جهت الهی در میان نیست رفاه به دست آمده به راحتی زندگی انسان را ضایع می کند و آن رفاه بر ضد خود نتیجه می دهد و لذا علم و رفاه آن فرهنگ بی فایده و مضر خواهد شد.

طرح امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با تأسی به فرهنگ انبیاء بر دو خصوصیت تأکید دارد: یکی این که تمام روابط اجتماعی، سیاسی آموزشی و اقتصادی بشر باید دینی باشد، دیگر این که حیات دنیایی یک حیات موقت است و انسان باید سعی کند به حداقل رفاه راضی شود تا زندگی صحیح برایش ممکن گردد و از زندگی اش سود ببرد.

ابتدا باید روی این مطلب عنایت داشته باشید که آیا اساساً زندگی در جهان باید با قناعت همراه باشد تا طبیعت بستر بهره رسانی به همه ی انسان ها قرار گیرد و یا می توان با حرص و ولع هر قدر خواستیم از حلق طبیعت نیازهای افراطی خود را بیرون بکشیم و طبیعت هم هیچ عکس العملی نشان ندهد؟ همه چیز شاهد بر آن است که این چنین نیست و اگر به صورت افراطی به منابع طبیعی حمله کردیم به طوری که امکان جایگزینی آن را از

آن‌هایی که متوجه اند طبیعت به عنوان هدیه‌ی الهی، در صورت قناعت، با ما تعامل سالم دارد و نه تنها با ما مدارا می‌کند بلکه مایحتاج ما را به راحتی در اختیار ما می‌گذارد تا ما به وظیفه‌ی اصلی خود که بندگی خداست پردازیم، نمی‌توانند فرهنگ غربی را بپذیرند و همواره بر قناعت و سادگی تأکید دارند. حجت الاسلام قرهی در شرح خاطرات امام «رضوان الله تعالی علیه» آورده اند که:

«عصرها، طلاب می‌آمدند خدمت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و در بیرونی با امام ملاقات می‌کردند - خانواده‌ی ایشان در اندرونی بودند - فرش قسمت بیرونی ناقص بود، یک تکه فرش بود و بقیه اش هیچ فرشی نداشت، آقایان می‌آمدند روی زمین می‌نشستند. می‌گوید: به امام عرض کردم که آقا این فرش ناقص است اگر اجازه بدهید یک فرش بخریم این جا بیندازیم. امام گفتند: نه، در اندرونی فرش هست، بیاورید و بیندازید. گفتم که در اندرونی فرش نیست، گلیم هست. گفتند: همان گلیم را این جا بیندازید، گفتم آقا! فرش می‌خواهیم، گلیم درست نیست. فرمودند: مگر این جا خانه‌ی صدر اعظم است؟ عرض کردم: نخیر؛ خانه‌ی نایب امام زمان عجل الله تعالی فرجه است. امام فرموده بودند معلوم نیست در خانه‌ی امام زمان عجل الله تعالی فرجه همین هم باشد».

این روحیه، روحیه‌ی ای است که درست روبه روی نظام امروزی جهان است. ما باید روی این مسئله جداً کار کنیم. شما ببینید هر جا پای دین سست شده، پای تجمل و رفاه آمده است. این رفاه و تجمل را بی خود به

ص: ۱۶۳

۱- جهت شرح بیشتر به کتاب «گزینش تکنولوژی از دریچه‌ی بینش توحیدی» از همین مؤلف رجوع فرمائید.

پای اسلام نندید و بگوئید اسلام با این ها مخالف نیست؛ زندگی دینی این است که شما درحدی به رفاه نیاز دارید تا شرایط تعالی دین داری تان فراهم باشد. یعنی رفاه برای صعود یک حیات دینی و پر تحرک، نه این که زندگی برای دست یابی به رفاه.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» خط توحیدی قرن معاصر

وقتی قواعد نظام الهی را پذیرفتیم و بر اساس آن عمل کردیم خداوند بیشترین نتیجه را نیز نصیب ما می کند تا به دست ما دین او رونق بگیرد. آقای دعایی نقل می کنند که قبل از انقلاب به امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» تذکر دادیم که آقا شما چطوری به این گروه های سیاسی مثل مجاهدین خلق، لیبرال ها و... اصلاً اهمیت نمی دهید؟! این ها هم مثل شما مخالف نظام شاه هستند. امام فرمودند: ما با این ها کاری نداریم. آقای دعایی می گوید: گفتم آقا شما منزوی می شوید، کسی به شما اهمیت نمی دهد، آخر این ها رهبران سیاسی هستند، شما یک آخوند در گوشه ی نجف هستید، این ها هستند که حرکت های سیاسی کشور را در دست گرفته اند. شما با این ها مخالفت نکنید و گرنه منزوی می شوید. حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» فرموده بودند: «اگر وظیفه ام این است که به این ها بی محلی کنم به طوری که مجبور شوم به کوره دهی بروم که هیچ کس به جز خودم حرفم را قبول نداشته باشد و حس کنم که حرفم همان است که خدا می خواهد، حرفم را می زنم و اصلاً برایم مهم نیست که این ها قبولم داشته باشند یا نه». این همان روحیه ای است که فرمودند ما برای انجام وظیفه کار می کنیم، هرچه

می خواهد بشود. و با احیاء این روحیه جهان از ظلمات خود در می آید و صاحبان قدرت و تبلیغات بازارشان از رونق می افتد.

اگر معتقدیم در هر قرن عالم جامعی خط توحیدی آن قرن را به جهان عرضه می کند،^(۱)

می توان از حرکات و سکنات امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» خط توحیدی این قرن را به دست آورد و جلو رفت و با توجه به شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» تنها این خط است که نجات دهنده است و هر چه غیر این و مقابل آن باشد شرک است و به بی ثمری می انجامد.

علم جدید طوری به زندگی می نگرد و آدم و عالم را تعریف کرده که اگر کسی زندگی خود را به آن سپرد تماماً سعادت خود را از دست می دهد، در صورتی که در نگاه امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» علم نفی نمی شود بلکه با رویکردی دیگر در خدمت بشر قرار می گیرد. امروز اگر دنیا در قبضه ی سرمایه داران سکولار اداره می شود و احزاب به سلطه بر مردم می اندیشند، همه به جهت آن است که نگاه بشر به زندگی یک نگاه کاملاً انحرافی است، چنین نگاهی هر چه بشر جلوتر رود به هلاکت خود نزدیک تر می شود.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در پیام ۸/۱/۶۸ شرایط امروزی ما را پیش بینی کردند و تکلیف ما را نیز روشن نمودند، می فرمایند:

«مسئولین باید در دفاع از اسلام محکم تر از همیشه با تمام توان در مقابل تجاوز نظامی، سیاسی و فرهنگی جهانخواران بایستند
چرا که

ص: ۱۶۵

۱- به بحث «امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» ثابت عصر» رجوع شود.

امروز دنیای استکبار، خصوصاً غرب، خطر رشد اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله را علیه منافع نامشروع خود درک کرده است. امروز غرب و شرق به خوبی می دانند تنها نیرویی که می تواند آنان را از صحنه خارج کند، اسلام است... اگر بتوانند با نیروی نظامی و اگر نشد با فرهنگ مبتذل خود و با بیگانه کردن ملت از اسلام و فرهنگ ملی خویش و اگر هیچ کدام از این ها نشد، ایادی خودفروخته ی خود از منافقین و لیبرال ها و بی دین ها را که کشتن روحانیون و افراد بی گناه برایشان مثل آب خوردن است، در منازل و مراکز ادارات نفوذ می دهند که شاید به مقاصد شوم خود برسند.»

چنانچه ملاحظه می فرمائید ما کارشکنی های موجود را نباید به پای انقلاب بگذاریم و تصور کنیم انقلاب نتوانست به اهداف خود برسد. حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در وصیت نامه ی خود می فرمایند: «اشخاصی از روی جهالت و عقده و بی انضباطی بر خلاف مقررات اسلام عمل می کنند» معلوم است که این ها نمی گذارد کار انقلاب به خوبی انجام شود، آیا ما باید اعمال این ها را به پای انقلاب بگذاریم و یا معتقد باشیم هراندازه که انقلاب به کمال خود برسد، به همان اندازه این افراد حذف می شوند؟ باید تلاش کرد روز به روز انقلاب به اهداف خود نزدیک شود و با طرح مسائل فرعی از مقاصد اصلی اش باز نماند. در پیام ۸/۱/۶۸ می فرمایند: «مسئولان ما باید بدانند که انقلاب ما محدود به ایران نیست.» یعنی ما نباید فکر کنیم با بازسازی و توسعه ی کشور مسئولیتمان تمام خواهد شد. انقلاب ما یک انقلاب جهانی است، در همان پیام می فرمایند: «انقلاب مردم ایران نقطه ی شروع انقلاب بزرگ جهان اسلام به

پرچمداری حضرت حجت ارواحنا فداه است.» حال با توجه به هدف بزرگی که انقلاب دارد به این جمله دقت کنید که می فرمایند: «مسائل اقتصادی و مادی اگر لحظه ای مسئولین را از وظیفه ای که به عهده دارند منحرف کند، خطری بزرگ و خیانتی سهمگین را به دنبال دارد.» به ما تذکر می دهند این که شما وقتتان را فقط صرف اقتصاد کنید که نان و آب مردم تأمین شود و از حضور در جبهه هایی که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» گشودند غفلت کنید و اهداف عالی ی انقلاب به فراموشی سپرده شود، خطری بزرگ و خیانتی سهمگین به دنبال دارد، چون در حالی که می توان فرهنگ ظلمانی مدرنیته را هر روز بیشتر از روز قبل از نفس انداخت، به آن فرصت تجدید قوا می دهیم. تصور می کنیم مردم آمادگی پرداخت هزینه ی انقلاب تا رسیدن به اهداف اصلی اش را ندارند، در حالی که مردم از همین نگرانند که جبهه های بزرگی را که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» باز کرده است، بسته شود و جهت گیری اصلی انقلاب فراموش شود. امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می فرماید: «باید دولت جمهوری اسلامی تمامی سعی و توان خود را در اداره ی هرچه بهتر مردم بنمایاند ولی این بدان معنی نیست که آن ها را از اهداف عظیم انقلاب که ایجاد حکومت جهانی اسلام است منصرف کند.» اگر در فضایی که فرهنگ مدرنیته غالب است بخواهیم ماوراء آن فضا، تاریخ ملت خود را جلو ببریم باید با میان بُرزدن از فرهنگ مدرنیته به ذخیره ی بزرگی که خداوند برای نجات بشر در تاریخ قرار داده نظر کرد و گرنه با ادامه ی غربزدگی، خطر اضمحلال ما را نیز تهدید می کند.

به واقع مردم جهان آماده ی تغییر رویکرد از فرهنگ مدرنیته هستند. حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» ما را متوجه کرده اند که در حال حاضر بین دو راه مانده ایم: یا رسیدن به امپراتوری عظیم اسلامی و یا نابودی جهان اسلام و استحاله شدن در فرهنگ ضد قدسی غرب. اینکه فکر کنیم می توانیم اطراف مرزهایمان سیم خاردار بکشیم و با خودمان زندگی کنیم و با کمی سبب زمینی و پیاز و گندم و گوشت شکم مردمان را سیر کنیم و بدون ارتباط با دنیا به کار خود مشغول باشیم و کسی هم کاری به ما ندارد، نمازمان را هم سر وقت می خوانیم، این به جهت آن است که نمی دانیم در کجای تاریخ زندگی می کنیم. حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» می فرماید: آری دولت باید کمک کند که مشکلات مردم حل شود ولی این کار به این معنی نیست که دولتمردان از اهداف عظیم انقلاب که ایجاد حکومت جهانی اسلام است منصرف شوند. می فرماید: «مردم عزیز ایران که حقاً چهره ی منور تاریخ بزرگ اسلام در زمان معاصرند باید سعی کنند که سختی ها و فشارها را برای خدا پذیرا گردند تا مسئولان بالای کشور به وظیفه ی اساسی شان که نشر اسلام در جهان است برسند.» علت تأکید امام بر این موضوع آن است که اگر انقلاب اسلامی متوقف شود نابود می شود، زیرا حقیقت آن تغییر مناسبات جهانی است به سوی عدالت و معنویت. شاید فوراً نتوان برای انحلال شرک و کفر فکری کرد زیرا بسیاری از قواعد و تأسیسات غرب به قدری برای ما عادت شده که به آسانی نمی توانیم در باب حقیقت آن تفکر کنیم، ولی باید متذکر باشیم

که انقلاب اسلامی یک انقلاب جهانی است و با این انقلاب، عالم جدیدی تأسیس می شود.

ما در دوران هایی که خواستیم مشکلاتمان را بیشتر در محدوده ی کشور خودمان حل کنیم با صدها مشکل روبه رو شدیم، علاوه بر آن که در معادلات جهانی زیر دست شدیم توجه توده ها نسبت به انقلاب اسلامی ضعیف شد که این سرمایه ی بسیار عظیمی برای ما بود، در درون هم با به میدان آمدن مسئولان غیر انقلابی، اموری مثل تبعیض و اشرافیت و اقتصاد غیر عدالت گرایانه و سکولارزده به صحنه آمد. جبهه هایی را که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» باز کردند تا بر فرهنگ ظلمانی جهانی بشوریم و در معادلات جهانی نقش آفرین شویم، فراموش کردیم و گرفتار خود شدیم و انقلاب را از تنفس آزاد محروم کردیم. جبهه ای که امام گشودند، جبهه ای است که اجازه نمی دهد در آن تبعیض و اشرافیت و غرب زدگی جان بگیرد، آدم های غربزده در چنین جبهه هایی امکان حضور نمی یابند. جبهه ای که آن طرفش مقابله با آمریکا است و این طرفش اسلام و ایثار و شهادت، چگونه غربزدگان و اشرافیون می توانند در آن بمانند؟ مگر آن که جهت انقلاب را تغییر دهیم و جبهه ای که باید همچنان گشوده بماند، فراموش شود، در آن صورت آرام آرام خاکریزها به هم می ریزد و دوست و دشمن قاطی می شوند. باید بدانیم اگر ما تسلیم بوروکراسی و تکنیک و اقتصاد جاری در جهان امروز شویم و اگر بخواهیم اسلام را با فرهنگ مدرنیته جمع کنیم و میان آن دو سازش برقرار کنیم، بدانیم در این التقاط

اسلام است که قربانی می شود، زیرا با ولایت تکنیک جایی برای هیچ نوع ولایت دیگری نمی ماند.

اگر ما می خواهیم انقلاب اسلامی از درون به تنگی نفس نیفتد و به راحتی به سوی اهداف خود در حرکت باشد باید جبهه هایی را که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» باز کرده است - که شاخصه ی آن یورش بر ظلم و ستم و مقابله با فرهنگ ضد قدسی غرب است - نبندیم و این را بدانیم اگر خواستیم فعلاً از درون، خودمان را یک طوری اصلاح کنیم، عملاً روح انقلاب را از کالبدش بیرون کرده ایم و به همان اندازه از برکات آن محروم می شویم و به صورت یک کشور منفعل به خودمان مشغول می شویم و از برکات گستردگی انقلاب اسلامی باز می مانیم. فرمایش مقام معظم رهبری «حفظه الله تعالی» سخن کاملاً زنده ای است که فرمودند ما در حین بازسازی باید اولاً: از غرب نترسیم، ثانیاً: از آن ها مأیوس باشیم. یعنی شما نخواهید آن ها شما را نجات بدهند. اصلاً ما جنگمان بر سر این است که ما درصدد رجوع به حقیقت هستیم و آن ها درصدد پوشاندن حقیقت و گریز از آن اند.

یک وقت است که ما باید کشور را بازسازی کنیم و در دنیای جدید از امکاناتی که ساخته شده بهره مند شویم، این فعلاً لازم است، ولی یک وقت است که به قیمت بسته شدن جبهه های مبارزه با ستم این کار را می خواهیم انجام دهیم، این است آن دامی که در جلو ما پهن کرده اند و به اسم رفاه می خواهند روحیه ی انقلابی ما را در ما بمیرانند. امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می فرمایند: «مردم عزیز ایران باید سعی کنند که

سختی ها و فشارها را برای خدا پذیرا گردند تا مسئولان بالای کشور به وظیفه ی اساسی شان که نشر اسلام در جهان است برسند و از آنان بخواهند که تنها برادری و صمیمیت را در چهارچوب مصلحت اسلام و مسلمین در نظر بگیرند. چه کسی است که نداند مردم عزیز ما در سختی هستند؟ ... ولی هیچ کس هم نیست که نداند پشت کردن به فرهنگ دنیای دون امروز و پایه ریزی فرهنگی جدید بر مبنای اسلام در جهان و برخورد قاطع اسلامی با آمریکا و شوروی، فشار و سختی و شهادت و گرسنگی را به دنبال دارد.» (۱)

عمده ی مطلب آن است که بدانیم پایه ریزی فرهنگ اسلامی با محافظه کاری و بی رنگ کردن روح انقلاب در مقابل فرهنگ ضد قدسی غرب ممکن نیست، باید به طور اساسی روی آن کار شود تا تکلیف ما با فرهنگ بیگانه یکسره گردد زیرا که بنا به فرمایش امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»: «مردم ما این راه را خود انتخاب کرده اند و بهای آن را هم خواهد پرداخت». تأکید و تذکر حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» این است که اگر می خواهید مشکلی از خود حل کنید مواظب باشید افراد غیر متعهد به میدان نیایند، همان چیزی که مقام معظم رهبری به دولت سازندگی تذکر دادند که: «ما مسلماً در شرایط بازسازی هستیم و باید آن را با تمام قدرت ادامه بدهیم ولی بازسازی باید با حضور مردم در صحنه انجام شود و حضور مردم از طریق آن است که دو دستی ارزش ها را بگیریم.» زیرا بعضی ها به اسم بازسازی و توسعه و پیشرفت در روزنامه ها نوشتند اگر

ص: ۱۷۱

می خواهید بازسازی کنید باید دست از بعضی از شعارهای دینی بردارید. با عمده کردن بازسازی می خواهند ارزش های الهی را به حاشیه ببرند. این همان کاری است که اروپایی ها تحت عنوان نهضت پروتستانتیسم انجام دادند، به جای آن که تکنولوژی با هدایت های دینی جلو رود، ملاک را تکنیکی کردن جامعه قرار دادند، بدون هیچ محدودیتی، و جهان را با انواع بحران ها از جمله بحران زیست محیطی روبه رو کردند. کسی که می گوید: برای رسیدن به توسعه باید از بعضی آموزه ها و شعارهای دینی چشم پوشی کنیم در واقع فساد فی الارض را پایه ریزی می کند و نمی داند اگر میل و اندیشه ی انسان ها به کمک دستورات الهی کنترل نشود، خودشان و جهان را به آتش می کشند. در روزنامه ها نوشتند: باید آن قسمت از اسلام را که توصیه می کند حرص به دنیا را نباید دامن زد، رها کنید و گرنه نمی توانیم مردم را تشویق کنیم سرمایه ی بیشتری به دست آورند و عملاً رونق اقتصادی فرو می نشیند. مقام معظم رهبری «حفظه الله تعالی» فرمودند: به طور مسلم کشور بعد از جنگ نیاز به بازسازی دارد، اما بازسازی منهای حضور مردم نمی شود. یعنی نباید یک عده به بهانه ی بازسازی بر دوش مردم سوار شوند و طبقات خاص ویژه خواران شکل بگیرند و زمینه ی ایجاد ثروت های بادآورده فراهم شود، و به اسم بازسازی تذکر امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» فراموش شود که فرمودند: نباید از حضور جهانی انقلاب غافل شویم. پس تأکید حضور مردم در صحنه ی بازسازی برای آن است که باید در کنار بازسازی دو دستی ارزش های انقلاب را بچسبیم، همان مردمی که حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در وصف آن ها نسبت به

حفظ ارزش های انقلاب فرمودند: «مردم ما این راه را خود انتخاب کرده اند.» یعنی مردم ترجیح می دهند سختی باشد ولی تبعیض نباشد، نان و پیاز بخورند ولی ارزش ها حفظ شود. مردم این ها نیستند که این مقاله ها را در نفی ارزش های انقلاب اسلامی می نویسند. مقام معظم رهبری «حفظه الله تعالی» در جایی فرمودند مردم ما اصلاً اعتنایی به این نوع مقاله ها نمی کنند. مردم انقلابشان را شناخته اند و خوب هم حفظ می کنند. عده ای که اتفاقاً چندان هم وضع مالی شان بد نیست و با انواع تجملات زندگی خود را مشکل کرده اند، دائماً اعتراض دارند که مشکلات هست. آری من و شما هم می گوییم مشکلات هست ولی آن ها می گویند دست از انقلاب بردارید تا مشکلات حل شود و ما معتقدیم باید انقلاب را بگیریم تا مشکلاتمان حل شود. زیرا تا غرب هست این مشکلات هست و رفع نمی شود و لذا آن هایی که می خواهند با هرچه بیشتر غرب کردن کشور مشکلاتی را حل کنند که با فرهنگ غربی به وجود آمده، می خواهند با علت بیماری، بیماری را درمان نمایند. امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می فرماید: «مردم ما خود این راه را انتخاب کرده اند و بهای آن را هم خواهند پرداخت و به این امر هم افتخار می کنند و شکستن فرهنگ شرق و غرب بدون شهادت میسر نیست.» شما اگر می خواهید با غرب بجنگید و خود و بقیه را از ظلمات عجیب دوران رهایی بیخشید و از آن طرف بنا نداشته باشید بهترین جوانان ما در صحنه های مبارزه با باطل شهید شوند، این شدنی نیست. فراموش نکنیم خون های پاکی که در غرب و جنوب ریخته شد و ایثار و شهادت

جوانان با ایمان در راه اسلام و وطن اسلامی، خود مرحله ی مهمی از بسط انقلاب بود.

انجام وظیفه تا مرز خطرناک ترین شرایط

امام «رضوان الله تعالی علیه» می فرمایند: «من بار دیگر از مسئولین بالای نظام جمهوری اسلامی می خواهم که از هیچ کس و از هیچ چیز جز از خدای بزرگ ترسند و کمرها را ببندند و دست از مبارزه و جهاد علیه فساد و فحشاء سرمایه داری غرب و پوچی و تجاوز کمونیزم نکشند.» یعنی نگویند چون می خواهیم بازسازی کنیم در مقابل روح استکباری آمریکا کوتاه می آئیم، زیرا در آن صورت آمریکا در دل آن نوع بازسازی لانه می کند و جهت انقلاب را تغییر می دهد. در ادامه می فرمایند: «ما هنوز در قدم های اول مبارزه ی جهانی خود علیه غرب و شرقیم. مگر بیش از این است که ما ظاهراً از جهانخواران شکست می خوریم و نابود می شویم؟ مگر بیش از این است که ما را در دنیا به خشونت و تحجر معرفی می کنند؟ مگر بیش از این است که با نفوذ ایادی قاتل و منحرف خود در محافل و منازل، عزت اسلام و مسلمین را پایکوب می کنند؟ مگر بیش از این است که فرزندان عزیز اسلام ناب محمدی در سراسر جهان بر چوبه های دار می روند؟ مگر بیش از این است که زنان و فرزندان خردسال حزب الله در جهان به اسارت گرفته می شوند؟ بگذارید دنیای پست مادیت با ما چنین کند ولی ما به وظیفه ی اسلامی خود عمل می کنیم.» این سخنان نشان می دهد که ما با انقلاب اسلامی زنده ایم و اگر انقلاب با همان شور

ضد استکباری خود پیش رفت، ما هم جلو می رویم و به هویت از دست رفته ی خود و اسلام دست می یابیم.

همان طور که حیات انقلاب به مبارزه با فرهنگ استکبار جهانی بستگی دارد، حیات ما نیز به این انقلاب بستگی دارد و اگر از شور انقلابی و توجه به دشمن اصلی دست برداشتیم اولین کار آن است که دشمن، خود ما را به جان هم می اندازد و از جبهه ی واحد ضد استکباری محروم می شویم و لذا است که باید همواره روح تضاد با فرهنگ مدرنیته در جوانان ما شعله ور بماند تا بتوانیم آرام آرام از آن بگذریم و به سوی تمدن اسلامی برنامه ریزی نمائیم تا به نتایج واقعی که در متن اسلام و انقلاب اسلامی نهفته است دست یابیم و گرنه با تأثیرپذیری جوانان از غرب، تقابل نیروهای انقلاب با پیاده نظام دشمن - که امروز از خودمان یارگیری کرده است- شروع می شود.

شناخت ماهیت امپریالیسم و استکبار جدید از آن جهت که قدرت مخالف انقلاب اسلامی است، ضرورت دارد، اصلاً ادراک ماهیت استکبار جدید جزئی از جهاد بر ضد آن است. استکبار جدید که مظهری از شیطان است مخصوصاً خود را می پوشاند تا شناخته نشود، زیرا اگر ماهیت آن ادراک شود قدرت استیلای خود را از دست می دهد و بعضی جوانان ما گرفتار شعارهای آن نمی شوند.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» بعد از پذیرش قطعنامه و ختم جنگ با صدام می فرمایند این جنگ تا قیام قیامت ادامه دارد، و تأکید می کنند: «امروز بیشتر از هر زمانی کینه و دشمنی استعمار علیه اسلام ناب محمدی بر ملا

شده است.» و در آخرین جملات می فرمایند: «امروز خداوند ما را مسئول کرده است، نباید غفلت نمود. امروز با جمود و سکون و سکوت باید مبارزه کرد و شور و حال حرکت انقلاب را پابرجا داشت.» ولی متأسفانه آن هایی که وضع موجود جهان را نمی شناسند، می گویند مگر نمی دانید انقلاب تمام شده است پس چرا هنوز حرف از انقلاب و ارزش های انقلاب و مبارزه با آمریکا و اسرائیل می زنید؟ آیا جنگ آمریکا و اسرائیل با ارزش های الهی تمام شده و این جرثومه های فساد آدم شده اند؟ باید در آن حد از خود آگاهی رسیده باشیم که با این انقلاب و با توجه به استعداد های ذاتی خاصی که دارد و با همان شور و حال وفاداری به انقلاب اسلامی به نحو معجزه آسایی خود را و جهان را از فرهنگ ظلمانی مدرنیته عبور دهیم. امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در ادامه می فرماید: «غرب و شرق تا شما را از هویت اسلامیتان به خیال خام خودشان بیرون نبرند، آرام نخواهند نشست. نه از ارتباط با متجاوزان خشنود شوید و نه از قطع ارتباط با آنان رنجور. همیشه با بصیرت و با چشمانی باز به دشمنان خیره شوید و آنان را آرام نگذارید که اگر آرام بگذارید لحظه ای آرامتان نمی گذارند.» این آخرین فراز از آخرین پیام عارفِ سالک نود ساله ای است که ۶۶ روز بعد از آن پیام از دنیا رحلت کرده است. بنده معتقدم اگر بخواهیم عالی ترین توصیه ی روزگار را بشناسیم که راز کمال و ماندگاری ما در آن جای داده شده، همین قسمت آخر سخن ایشان است، عنایت داشته باشید که این سخنان سخن یک جوان نپخته نیست، یک پیرمرد عارفِ سالک و با تجربه، در آن سن، با آن تقوای عجیب سخن می گوید که اگر

حرفی بالاتر از آن بود آن حرف را می فرمود. می گوید اولاً: متوجه باشید شرق و غرب با تمام برنامه در مقابل شما هستند و به اساسی ترین سرمایه ی شما هم نظر دارند و آن هویت اسلامیتان است. ثانیاً: همیشه با بصیرت و چشمانی باز به دشمنان خیره شوید و یک لحظه از آن ها و نقشه های آن ها غافل نگردید و همواره برنامه ی مقابله با آن ها را در دستور کار خود داشته باشید و «آنان را آرام نگذارید» و گرنه «لحظه ای آرامتان نمی گذارند».

رمز احیاء عزت اسلامی

تجربه ی سال های اخیر در موضوع انرژی هسته ای نشان داد که اگر ما یک قدم عقب نشینی می کردیم آن ها ده قدم جلو می آمدند و از آن وقتی که ما طلب کار شدیم و خواستیم از حق خود دفاع کنیم، آن ها عقب نشینی کردند و عزت ایران اسلامی صد چندان شد. چون برای مقابله با دشمن خود راه کار فوق العاده ای به نام انقلاب اسلامی دارید که با هویت تاریخی خاصی که دارد عملاً شیشه ی عمر فرهنگ مدرنیته را در دست گرفته است و متأسفانه ما متوجه چنین سرمایه ی بزرگی نیستیم و فکر می کنیم جنگ ما با غرب یک جنگ معمولی است، نه متوجه ریشه ی انقلاب اسلامی هستیم که متصل به غدیر است و نه متوجه آینده ی آن که متصل به حضرت صاحب الامر است، و این غم بزرگی است که انسان راز پیروزی خود را در دست داشته باشد و از آن استفاده نکند، به گفته ی مولوی:

ای

عجب که جان به زندان اندر است

وانگهی

مفتاح زندانش به دست

ص: ۱۷۷

حتی بعضی ها به بنده اشکال می گیرند که چرا به صورت افراطی از انقلاب اسلامی دفاع می کنم؟ می گویند انگار ضعف ها را نمی بینی. عزیزان! ضعف ها را می بینم ولی ریشه ی آن را هم باید ببینید، ریشه ی آن در تاریخ غرب زدگی ما نهفته است، مطمئن باشید که تنها و تنها باید از طریق همین انقلاب از این ضعف ها بیرون آمد و نقص های موجود در نظام آموزشی، اقتصادی و اجتماعی خود را از بین برد. ما فقط یک راه داریم و آن این که شدیداً این انقلاب را حفظ کنیم و مواظب هویت اصیل آن باشیم تا راه های برون رفت از معضلات از طریق ذات همین انقلاب یکی بعد از دیگری گشوده شود، همان طور که انقلاب توانست خود را از مشکلات گذشته بیرون بکشد و نقشه های حساب شده ای که علیه آن طراحی شده بود را پشت سر بگذارد.

وقتی در مقابل تمام موجودیت غرب «نه» می گوئیم، «إلا»یی هم داریم و این «إلا» در جان ملت متدین ایران نهفته است و آن برگشت به حقیقت دین است. در اهر انقلابی «لا» و «إلا» به هم بسته است. در «نفی» و «اثبات» انقلاب اسلامی هدف حل مسائل کنونی جهان غرب زده نبوده، بلکه انقلاب برای این به وجود آمده که این مسائل رفع شود. مخالفان می پرسند «چگونه می خواهید مسائل را حل کنید» آن ها در واقع مسئله ای را طرح می کنند که در اصل مسئله ی ما نیست و انقلاب برای «حل» آن ها نبوده. ما گرفتاری های اداری و بازرگانی و آموزشی داریم ولی انقلاب برای حل این گرفتاری ها در حدود صورت غریزه ی آن و به آن صورت که مطرح شده، پیش نیامده، ما مسائلمان را به صورتی که در عالم غربی مطرح

است، نمی توانیم مطرح کنیم و اگر مطرح کردیم، راه حل آن ناگزیر راه حلّ غربی خواهد بود. انقلاب برای هموار کردن راه وصول به غرب پدید نیامد، انقلاب برای عبور از غرب بود و در پی این عبور و مسائلی هم که به غرب زدگی جامعه مربوط است، رفع می شود.

وقتی به درستی موقعیت انقلاب را در شرایط موجود جهان ارزیابی کنیم متوجه می شویم نه تنها یک قطره خون شهدا ضایع نشده بلکه یک قطره عرق یک رزمنده، امروز دریایی از برکت به بار آورده است، متأسفانه عینک غربزدگی بعضی از ماها نمی گذارد امروز و آینده ی خود را در رابطه با انقلاب اسلامی درست ارزیابی کنیم. شما قبل از آن که به جملات نظام تبلیغاتی استکباری توجه کنید به روانکاوای آن ها بیندیشید و دقت کنید در پشت این جملات چه روانی نهفته است، جهان در حال پذیرش یک انقلاب مذهبی به روش امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» است. دوستان بنده که از غرب آمده بودند می گفتند فیلم های هالیوود که همیشه برای جلب مشتری با بازیگران عریان و نیمه عریان عرضه می شد، در سال های اخیر با سوژه های مذهبی و غیر عریان عرضه می شود، چون مردم جهان به مذهب گرایش پیدا کرده اند. هالیوود که دلش برای دین مردم نسوخته است، چون نبض جهان در گرایش به مذهب می زند آن ها هم به مذهب روی آورده اند.

هنر بزرگ هرکس آن است که قبل از آن که آینده به وقوع بپیوندد، روح حاکم بر آینده را بشناسد تا نه تنها امروزش به بطالت نگذرد بلکه برای جهت دادن به روح آینده برنامه ریزی کند. وقتی متوجه شدیم

جهت گیری آینده ی جهان با فروافتادنِ حجابِ مدرنیته، گرایش به مذهب است و آن هم مذهبی که از جنس مسیحیت و یهودیت نباشد، می فهمیم هر اندازه به روش انقلاب اسلامی تلاش کنیم و روح حماسی مقابله با غرب را زنده نگهداریم، در شرایطی که در پیش است بیشتر توجهات مردم جهان را به انقلاب اسلامی معطوف کرده ایم و نه تنها از این طریق امروز خود و جوانانمان را از ظلمات مدرنیته نجات داده ایم، فردا را نیز متعلق به ارزش های انقلاب اسلامی کرده ایم.

مگر ایمان به وعده ی خدا جز این است که قبل از وقوع آن وعده بر صادق بودن آن اطمینان داشته باشیم و تحت تأثیر جوّ زمانه از وعده ی الهی غافل نگردیم؟ آیا همه چیز حکایت از آن ندارد که شدیداً باید به آینده ی انقلاب اسلامی امیدوار بود؟

«والسلام علیکم و رحمہاللہ و برکاتہ»

ص: ۱۸۰

قرائت امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) از اسلام، گوهر حیات آینده جهان

اشاره

ص: ۱۸۱

در سالگرد ارتحال ملکوتی حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» صدای بلند بانگ توحیدی او را به یاد می آوریم و به ارزیابی می نشینیم، زیرا که آن صدا ادامه ی صدای انبیاء و اولیاء بود.

حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» در زمانی که فرهنگ سراسر شرک مدرنیته با آن همه ادعاها دوره ی ناکامی خود را نمایان ساخت، صدای توحیدی خود را بلند کرد تا بشر از سرگردانی غفلت از دین به خود آید. از خدا می خواهیم که با لطف و کرم خودش هرگز ما را از توجه دائمی به توحیدی که انعکاس صدای همه ی انبیاء الهی در طول تاریخ است، محروم نگرداند.

هنر شناخت زمانه

محور بحث ما این است که آیا مواظب هستیم که از زمانه ی خود عقب نیفتیم؟ و آیا می دانیم زمانه ای که در آن به سر می بریم چه زمانه ای است؟ تا روشن شود چه کاری باید بکنیم و چگونه باید بیندیشیم؟

شناختن روح زمانه و عقب افتادن از آن به تعبیر امام صادق علیه السلام موجب می شود که فتنه ها انسان را در برگیرد و انسان نتواند تحلیل درستی از

موقعیتی که در آن است، داشته باشد. حضرت می فرمایند: «الْعَالَمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللُّوَابِسُ»؛^(۱) کسی که به زمان خود آگاه باشد شبهات و مسائل مبهم به او روی نمی آورند تا نداند چه بکند و یا چه موضع گیری باید داشته باشد.

ما در زمانی زندگی می کنیم که دقیقاً بین دو فضای فرهنگی خاص باید یکی را انتخاب کنیم و اگر تحلیل درستی از زمانه ی خود نداشته باشیم، از آن جهت که فعلاً موج تبلیغاتی فرهنگ مدرنیته غلبه دارد به راحتی تحت تأثیر تبلیغات پر سر و صدای آن فرهنگ قرار می گیریم. زیرا فرهنگ مدرنیته بیش از چهارصد سال است که ذهن و فکر مردم را تحت تأثیر ارزش های خود قرار داده و دائماً القاء کرده است که زمانه، زمانه ی اندیشه ی غربی است و هرکس بخواهد از زمانه عقب نیفتد باید به فکر و فرهنگ غربی رجوع کند. این قدر این موضوع تبلیغ کرده اند که ما فعلاً با قربانی های بسیاری از این نوع روبه رو هستیم، تا آن حد که برای اذهان اکثر مردم جهان پذیرفته شده که روح زمانه یعنی فرهنگ مدرنیته و هرکس در مسیری غیر از مسیر فرهنگ غربی عمل کند انسانی عقب افتاده و بیرون از تاریخ است. گویا هیچ نوع زندگی غیر از زندگی غربی، زندگی به حساب نمی آید. فرهنگ غربی در چنین بستری به خوبی توانست خود را ادامه دهد و انسان ها را شیفته ی خود نماید، به این امید که مردم جهان آن فکر و فرهنگ را پذیرفته اند و به چیزی ماوراء آن فکر نمی کنند. در چنین شرایطی ناگهان با ظهور انقلاب اسلامی خواب همه ی

ص: ۱۸۴

آن‌هایی که فرهنگ غربی را بلوغ تاریخ بشری می‌دانستند پریشان شد و تصور یک نوع زندگی که نقص‌های فرهنگ مدرنیته را نداشته باشد در اندیشه‌ها شکوفه زد.

انقلاب اسلامی در متن فضای تمامیت خواه و همه‌گیر فرهنگ مدرنیته، فرهنگ دیگری را مطرح کرد تا انسان فرومانده از عالم قدس و معنویت بتواند دوباره با خدا آشتی کند، و همین امر موجب شد که اساس فرهنگ غربی مورد تهدید قرار گیرد. حال باید این سؤال به طور جدی برای عزیزان مطرح باشد که صدای انقلاب اسلامی، چه صدایی است که جهان غرب را به چالش کشیده است؟ غربی که به قول استراتژیست‌های غربی آن چنان پایه‌های فکری و فرهنگی‌اش را محکم کرده بود که هر کس هر طوری می‌خواست فکر کند مجبور بود در فضای فرهنگ مدرنیته فکر کند. حتی آن‌جریانی که می‌خواست با مدرنیته بجنگد، به چیزی ماوراء آن فرهنگ نظر نداشت. زیرا مدرنیته برای جنگیدن با خودش هم بستری را تدوین کرده بود که فعالیت دشمنانش هم در نهایت به همان فرهنگ منجر می‌شد. نمونه‌ی بارز آن در تقابل مارکسیسم با لیبرال دموکراسی را در شوروی و چین می‌توان یافت، به طوری که هر دوی آن کشورها به ایده‌آلی جز همان ارزش‌های غربی نظر نداشتند و در نهایت هم به غرب رسیدند، نه به چیزی دیگر.

آری همه‌ی ما باید مواظب باشیم از زمانه عقب‌نباشیم ولی شناخت زمانه یک کار هنرمندانه است. زیرا فهم و تشخیص این که زمانه، زمانه‌ی فرهنگ غرب و ارزش‌های غربی است که صدای تبلیغات آن در و دیوار

زندگی‌ها را اشغال کرده است، یا زمانه، زمانه‌ی حضور گوه‌ری به نام انقلاب اسلامی است که ارزش‌های غربی را به تاریخ می‌سپارد و با روحانیتی که به همراه دارد خود را هر روز بیشتر از روز قبل به صحنه می‌آورد، کار مشکلی است. مسلّم اگر زمانه را شناسیم در آینده با حادثه‌های ناخواسته روبه‌رو می‌شویم و در آن صورت یک مرتبه متوجه خواهیم شد برآیند ۶۰ یا ۷۰ سال تلاشمان هیچ بوده است. سؤالی که عزیزان باید از خود داشته باشند این است که چه کنیم تا با زمانه درست تعامل نماییم و بعد از مدتی با حادثه‌های ناخواسته‌ای که تمام زندگی ما را در خود می‌پیچاند، روبه‌رو نشویم؟

انقلاب اسلامی و عبور از فرهنگ شرک

در صدر اسلام آن‌هایی که با پایداری بر نظام شرک با اسلام مقابله کردند امید داشتند که فرهنگ شرک دوران جاهلیت را به عنوان رسم زمانه حفظ می‌کنند و به گمان خود در زمان زندگی می‌کنند. تمام عوامل هم دست به دست هم داده بود که آن‌ها خودشان را پیروز معرکه احساس نمایند. بسیار قلیل بودند آن‌هایی که در آن غوغای تبلیغاتی فرهنگ قریش به چیز دیگری معتقد باشند. شخصی مثل علی علیه السلام خیلی زود فهمید معنی اسلام در آن زمان یعنی چه، امثال بلال و عمار یاسر و پدر و مادرش در آن فضایی که فرهنگ شرک به عنوان یک فرهنگ پایداری همه‌ی ذهن‌ها را به خود جلب کرده بود، خیلی زیبا از آن عبور کردند و متوجه آینده داری اسلام شدند. فهمیدند روح زمانه - بر خلاف ادعای فرهنگ

شرک - چیز دیگری است. ولی ابوسفیان و امثال او نفهمیدند و سعی کردند آن فکر و فرهنگ را حفظ کنند و لذا با پیروزی فرهنگ اسلام، همه ی گذشته ی آن ها نفی شد، و این بدترین شکل از احساس پوچی است. زیرا از یک طرف نتوانستند تاریخ خود را با اسلام رقم بزنند، از طرف دیگر اسلام تاریخ شرک را در هم پیچید و نفی نمود و لذا وقتی هم که منافقانه مسلمان شدند با اسلام زندگی نکردند تا پوچی گذشته را جبران کنند، هنوز در فضای ارزش های فرهنگ شرک به سر می بردند که در جلو چشمشان روز به روز بی رنگ می شد.

اراده ی بشر در عبور از مدرنیته

ما دلایلی را که نشان بدهد آینده از آن اسلامی است که به قرائت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به صحنه آمده است ارائه خواهیم داد، در عین این که هرگز چشم هایمان را نسبت به مشکلاتی که در جامعه هست نبسته ایم و از آن همه فعالیتی که برای فاسد کردن نسل جوان به کار گرفته می شود غافل نیستیم، آن هم نسلی که قرار است انقلاب اسلامی را حفظ کند. با توجه به همه ی این ها می خواهیم بگوییم آینده از آن اسلامی است که حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» تبیین فرمود و به صحنه آورد و با حرکت هایی که در آینده در متن انقلاب اسلامی نهفته است از مشکلات فوق نیز عبور می کنیم.

امروز به خوبی آثار به تنگ آمدن جهان را از فرهنگ مدرنیته و به تبع آن از لیبرال دموکراسی می توان احساس کرد، در حدی که متفکران غربی

چیز قابل جایگزینی نیافته اند و زمینه ی پشت کردن به مدرنیته در شعارهای «پسا مدرن» به خوبی قابل احساس است. این که غرب در ابتدای قرن بیستم به نحو گسترده ای از مارکسیسم استقبال کرد به جهت همین بود که متوجه شد فرهنگ مدرنیته جوابگوی نیازهای بشر نیست، تصور جوانان در اوایل قرن بیستم این بود که مارکسیسم مقابل فرهنگ مدرنیته است و لذا نه تنها جوانان و تحصیل کرده های کشورهای غربی به استقبال احزابی رفتند که مارکسیسم را تبلیغ می کرد، روشنفکران روسیه و چین و امریکای جنوبی و خاور دور همه و همه امیدوارانه جهت عبور از نظام های سیاسی کشورهایشان که غرب زده بود، به مارکسیسم روی آوردند، در حدی که مارکس بنیانگذار مکتب مارکسیسم قبل از آن که روسیه اولین کشور مارکسیسم دنیا شود، پیش بینی کرده بود با توجه به استقبالی که مردم انگلستان از مارکسیم کرده اند، کشور انگلستان اولین کشوری باشد که با نظام مارکسیسم اداره شود.

جواب ندادن مارکسیسم به آرمان هایی که بشر می خواست از طریق مارکسیسم از تنگناهای مدرنیته آزاد شود موجب شد که باز جهان در انتظار چیزی بماند که نه لیبرال دموکراسی است و نه مارکسیسم، آن ها گوهری را می طلبند که در عین سر و سامان دادن به زندگی زمینی، زندگی آن ها را از عالم قدس و معنویت منقطع ننماید و چنین چیزی نه در یهودیت و مسیحیت موجود، و نه در مکتب هایی مثل بودا قابل پیگیری است، زیرا در هیچ کدام از مکتب های موجود دو جنبه ی سیاسی و الهی در کنار هم قرار ندارد و آن نوع معنویتی هم که مدرنیسم می پذیرد، یک نوع

معنویت ساختگی و وارونه ای است که بیشتر برای تخلیه ی روانی است و نه سیر انسان از عالم کثرت به عالم وحدت.

آینده ی جهان و انقلاب اسلامی

آنچه افق آینده ی انقلاب اسلامی را روشن تر می کند بحرانی است که تمام ابعاد فرهنگ مدرنیته را در بر گرفته به طوری که هیچ نقطه ی برون رفت امیدوارکننده ای در پیش روی خود ندارد، تمام طرح های مطرح شده توسط استراتژیست های غرب، برای برون رفت از وضع موجود است، بدون آن که به آینده ی آن طرح ها فکر شود. فرهنگ مدرنیته از یک طرف راهی برای برگشت به مسیحیتی که دین را از سیاست جدا کرده است، ندارد، از طرف دیگر وضع موجود خود را کاملاً غیر قابل قبول می داند و این نهایت بی آیندگی و بحران است. اگر شخصی مثل آقای اوباما رئیس جمهور آمریکا، شعار خود را «تغییر» قرار می دهد، به همین معنی است که روح فرهنگ غربی از وضع موجود به تنگ آمده و می خواهد از آن بیرون آید. مشکلات پیش آمده کاملاً قابل پیش بینی بود. بیش از هفتاد سال پیش دانشمندان غربی از وجود چنین مشکلاتی در آینده خبر دادند، (۱) چون آن ها متوجه بودند ذات فرهنگ غربی حتماً موجب پیدایش تنگناهای اساسی برای بشریت است. امروزه با ظهور بیشتر آن تنگناها راحت تر می توان در مورد عبور از فرهنگ غربی سخن گفت.

ص: ۱۸۹

۱- به کتاب های «رنه گنون» و «اشپینگلر» رجوع شود.

این که می بینید آمریکا در نوع مدیریت سیاسی که برای خود تعریف کرده است از یک طرف مجبور است از موجودیت اسرائیل دفاع کند و از طرف دیگر باید اعرابی را راضی نگه دارد که معتقدند اسرائیل یک کشور غاصب است، خیر از بحرانی می دهد که در کل تفکر غربی نهفته است. عین این تناقض در نظام اقتصادی و آموزشی آن ها موجود است. عمده آن است که متوجه شویم راه برون رفت از این بحران ها برای غرب در تعریفی که برای خود کرده وجود ندارد. زیرا نه می تواند به توانایی های فرهنگ مدرنیته برای رهایی از آن بحران ها امیدوار باشد و نه می تواند به مسیحیت برگردد، این جا است که می بینیم جهان آماده ی پذیرش تفکری است که نه لیبرالیسم و مارکسیسم است و نه مسیحی، و این در حالی است که انقلاب اسلامی را روبه روی خود دارد و می تواند پیام آن را دریافت کند.

انقلاب اسلامی هرگز مسیحیت را دعوت به اسلام نمی کند، همچنان که اهل سنت را دعوت به شیعه شدن نمی نماید، بلکه پیام آن این است که با قرائتی که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» دارد، سرمایه های دینی خود را بازخوانی کنند و نگاه خود را به نظام زندگی با توجه به نگاهی که انقلاب اسلامی به زندگی انداخته است، تصحیح نمایند. تحت تأثیر همین نگاه بود که کلیساهای آمریکای جنوبی در کنار سیاسیون آن کشورها وارد انقلاب های مذهبی شدند و یا برادران اهل سنت در غزه وارد فرهنگ مقاومت در مقابل اسرائیل گشتند.

کافی است نگاه مردم نسبت به غرب تغییر کند، ناخودآگاه با قرائت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به متون دینی خود برگشت می نمایند و با آن دید

متون خود را بازخوانی می نمایند، همان طور که روشنفکران کشورهای اسلامی در قرن نوزدهم و بیستم، به سرعت تحت تأثیر نگاه غربی قرار گرفتند تا آن جا که سفیر انگلستان و فرانسه و اسپانیا و ایتالیا و هلند در تصمیم گیری برای مردم کشورهای اسلامی نفوذ بیشتری داشتند تا خود مردم، و این به جهت آن بود که نخبه گان آن کشورها نگاه غربی را برای خود پذیرفته بودند و اندیشه ها آماده ی تأثیرپذیری از آن فکر و فرهنگ بود و با قرائت غربی زندگی را تعریف کردند. حال با به بن بست رسیدن نگاه غربی و تضاد حاکمان کشورهای اسلامی با مردم، مسلم است که دیگر مردم تحمل آن وضع را نخواهند داشت و از این طرف در مقابل خود، انقلاب اسلامی را می بینند که پیام عبور از آن وضع را به خوبی به ذهن ها و قلب های مردم رسانده است.

انقلاب اسلامی و توان نفی موانع

اگر دلیل جدی داریم که انقلاب اسلامی در آینده ی تاریخ جهان، حضوری فعال خواهد داشت باید روی مسائل موجود کشورمان و مشکلات آن، طور دیگری برنامه ریزی کنیم و متوجه باشیم دیگر نباید نظام آموزشی و اقتصادی خود را در ذیل فرهنگ غربی تعریف نمائیم. زیرا اولاً: انقلاب اسلامی به جهت پشتوانه ی اسلامی و شیعی خود، جوابگوی همه ی مسائل بشر می باشد. ثانیاً: قدرت حذف رقیب و بیرون آمدن از توطئه هایی که دشمنانش طراحی می کنند را دارد و به همین جهت با حضور خود در عرصه ی سیاست جهانی خیلی سریع رقیب خود

را به چالش انداخت، و می‌طلبد که عزیزان مسئله را ساده نگیرند. زیرا اگر بانگ بلند توحیدی این قرن درست شنیده نشود، این طور نیست که انقلاب اسلامی جای خود را در جهان معاصر باز نکند، ولی امکان دارد شما از حرکت جهانی انقلاب باز بمانید و گرفتار روزمرگی‌ها و فرهنگ پوچ انگاری دنیای مدرن شوید. در آن صورت ما به مزبله تاریخ سپرده می‌شویم، زیرا تاریخ این انقلاب گواه است که به جهت حقانیتی که دارد، به راحتی رقیب خود را به چالش می‌کشد و مشکلات ذاتی‌اش را نمایان می‌کند، در همین راستا آقای کیسینجر می‌گوید: «مشکلات ما تماماً از زمان خمینی به وجود آمد» چون در مقابل خود رقیبی را می‌بینند که صرفاً با معادلات مادی که آن‌ها می‌شناسند، به میدان نیامده تا آن‌ها احساس کنند توان مقابله با او را دارند. حرف کیسینجر این است که یک فکری، تمام برنامه‌های مدوّن بسیار دقیق‌شان را به هم ریخته است.

بیش از چهار صد سال است غربی‌ها به جهت امید به آینده، برنامه‌های منظم و درازمدت برای خود تنظیم کرده‌اند. مثل همان برنامه‌هایی که ما به عنوان سرمایه‌ای بزرگ، در حوزه‌های علمی خود داریم و منجر می‌شود که بتوانیم مجتهد پرورانیسم و این توانایی به جهت نیاز همه‌ی دوران‌ها به فقه، برای ما نهادینه شده است. فرهنگ مدرنیته با تصور آن که همه‌ی آینده‌ی جهان را در اختیار دارد در هر برنامه‌ای به جهانی بودن آن برنامه و به همیشگی بودن آن می‌اندیشد، که نمونه‌ی سیاسی این نوع برنامه‌ریزی را در خاطرات مستر همفر ملاحظه می‌کنید که چگونه یک جاسوس انگلیسی تا درجه‌ی اجتهاد در حوزه نجف نفوذ می‌کند و برای آینده‌ی

جهان اسلام برنامه ریزی می نماید. این بدیهی است که هر فکر و فرهنگی که خود را در آینده ی جهان احساس کرد سعی می کند ابعاد فرهنگی خود را با دو شاخصه ی «همیشگی بودن» و «جهانی بودن» پایه ریزی کند و بر اساس همین خصوصیات است که ملاحظه می فرمائید تمام حرکت های غربی ها برای مقابله با انقلاب اسلامی با برنامه ی قبلی همراه است و یک مرتبه ما با توطئه ی ریشه دار روبه رو می شویم، توطئه هایی که از همه تجربه های فرهنگ سلطه برای مقابله با نظام اسلامی بهره برده است.

یکی از شخصیت های بزرگ غربی که او را پدر غرب جدید به شمار می آورند، آقای «فرانسیس بیکن» است وی کتابی به نام «ارغنون نو» دارد. این آقا برای کوچک ترین تصمیم گیری هایی که باید غرب جدید انجام دهد برنامه می دهد. وقتی شما نظرات بیکن را در آن کتاب می خوانید باور می کنید که به واقع نطفه ی فکری غرب جدید بر اساس افکار فرانسیس بیکن پایه ریزی شده است. همان طور که منطق ارسطو یک نظم فکری برای تمدن های گذشته بود، «ارغنون نو» منطق فرهنگ مدرنیته است برای ساختن جهان مدرن.

حالا آقای کیسینجر با آن پشتوانه ای که امثال بیکن پایه ریزی کرده، می گوید ما با این برنامه هایی که در تمام زوایای زندگی خودمان پایه ریزی کرده بودیم، پدیده ای به اسم امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می آید همه ی آن برنامه ها را به هم می ریزد، معنی این که عرض می کنم انقلاب اسلامی توان به چالش کشاندن رقیب خود را دارد از این زاویه است. آقای آلوین تافلر یکی از استراتژیست های کشور امریکا است و در حال حاضر از مشاوران

کاخ سفید می باشد، کتاب هایش در کل جهان از پر فروش ترین کتاب ها به حساب می آید، او می گوید: امام خمینی با جمله ی «ملتی که شهادت دارد اسارت ندارد» جبهه ی مبارزه را تغییر داد. و دیگر او است که جبهه ی مبارزه را تعیین می کند و ارتش اسرائیل را با همین منطق از طریق جوانان لبنان، از جنوب لبنان بیرون کرد، و نهضت حماس را با همین فرمول به امتیاز خواهی از اسرائیل کشاند. یکی از محققین تحقیق خوبی انجام داده است، می گوید سال های سال کشته های فلسطینی ها نسبت به اسرائیل هفتاد و پنج نفر در مقابل یک نفر بود ولی در چند ساله ی اخیر کشته های فلسطینی ها نسبت به اسرائیل نسبت دو به یک است و این در حالی است که اسرائیل یک کشور تا دندان مسلح است. تافلر می گوید جبهه ی مبارزه در عصر حاضر را امام خمینی مشخص می کند و آن جبهه با جمله ی «ملتی که شهادت دارد اسارت ندارد» شروع شد چون در این نگاه چیزی بالاتر از محاسبات مادی مدّ نظر قرار می گیرد. در راستای توان انقلاب اسلامی در حذف رقیب، حرف شبکه ی تلویزیونی CNN قابل تأمل است که می گوید: «اسلام پس از ۱۴ قرن شاهد یک دوران شکوفایی دوباره است» التفات بفرمایید از چه زاویه ای به این جملات باید توجه کرد، در حالی که فرهنگ مدرنیته خود را برای حذف هر رقیبی آماده کرده است، در مقابل ممانعت از شکوفایی دوباره ی اسلام خود را عاجز می داند. این ها بیش از چهارصد سال است برنامه ریزی کرده اند تا اسلام را از صحنه ی تاریخ بیرون کنند، حالا می گویند: «اسلام نه تنها از صحنه بیرون نرفته بلکه در سرتاسر جهان از مرزهای جغرافیایی عبور کرده است و به یک نظام

قانونمند و پرتطرفدار برای عبور از زندگی بحران زده ی کنونی تبدیل شده. در ادامه می گوید: «رنسانس اسلامی آغاز شده است». این ها نشان می دهد که در جهان قطب بندی جدیدی به وجود آمده که اسلام به قرائت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در این قطب بندی نقش اساسی دارد. و این به جهت آن است که انقلاب اسلامی بر اساس منطقی ترین تفکر، یعنی حاکمیت حکم خدا بر مناسبات فردی و اجتماعی انسان ها به صحنه آمده است، آن هم در شرایطی که بشریت دوران دوری از خدا را در دوران معاصر تجربه کرده و به پوچی و نیهیلیسم گرفتار شده است.

جهانی بودن و همیشگی بودن انقلاب اسلامی

آنچه عزیزان باید مورد توجه قرار دهند این است که آیا انقلاب اسلامی و در اصل دین اسلام، سخن آینده ی جهان است؟ و اگر خارج از هر گونه احساسات و با دقت کامل در وضع موجود جهان، به این نتیجه رسیده ایم، باید نگاهمان به زندگی و تعریف لوازم زندگی آرام آرام مطابق ارزش های انقلاب اسلامی باشد و نه ارزش های فرهنگ مدرنیته و برنامه هایمان را با دو شاخصه ی «جهانی بودن» و «همیشگی بودن» پایه ریزی کنیم.

بحران جهان اسلام از آنجایی شروع شد که در مقابل فرهنگ مدرنیته، به جهت ضعف قرائتی که از اسلام داشت، نتوانست خود را بنمایاند. وقتی اسلام یک مرتبه با غربی روبه رو شد که با رنسانس شخصیت جدیدی به خود داده بود، نتوانست خود را جمع کند، و جهان اسلام با

خود باختگی هایی که حاکمان و روشن فکران از خود نشان دادند، از پای نشست، انعکاس از پائین نشستن را به صورت های مختلف می توان دید. امثال کسروی به کلی اسلام را کنار گذاشتند، عده ای مناسبات اجتماعی، سیاسی، آموزشی و اقتصادی کشورهای اسلامی را به غرب واگذاشتند و اسلام را در حد عقیده ی فردی پذیرفتند که نمونه ی امروزی آن گروه های ملی مذهبی هستند. بالأخره خودباختگی جهان اسلام همچنان ادامه یافت تا انقلاب اسلامی، ماوراء دنیای مدرن، به صحنه آمد. نوع قرائتی که انقلاب اسلامی از اسلام ارائه داد، حرف جدیدی نیست ولی با آرایش و نظم جدیدی که حکایت از عبور از فرهنگ مدرنیته را دارد، به صحنه آمد. این قرائت، قرائتی از اسلام است که می تواند جهان و به خصوص جهان اسلام را از غرب بحران زده رهایی بخشد و به همین جهت به سرعت ذهن ها را متوجه خود کرده است. زیرا از یک طرف فرهنگ غرب در هر کشور پا می گذارد آن کشور را دچار بحران های گوناگون کرد، و از طرفی طوری خود را تبلیغ می کرد که ذهن ها به چیز دیگری معطوف نمی شد. ولی با طرح انقلاب اسلامی بسیاری متوجه شدند، این اسلام با چنین قرائتی همان اسلامی است که می تواند جهان اسلام را از بحران موجود آزاد کند. و لذا با قرائت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» از اسلام، بازخیزی اسلامی شروع شد، چون انقلاب اسلامی، نوعی انقلاب فکری فرهنگی است که مرز جغرافیایی برای خود تعیین نکرده است و مخاطب آن، همه ی افکار و اندیشه ها است.

ممکن است این سؤال پیش آید، چرا دویست سال پیش چنین انقلابی واقع نشد، یا چرا در انقلاب مشروطه چنین توجهی شد، برای آن انقلاب پیش نیامد؟ در جواب این سؤال ابتدا باید به مردمی بودن انقلاب اسلامی توجه داشت و آن هم به نحوه‌ی خاصی از مردمی بودن. در انقلاب مشروطه مردم به آن معنی که در انقلاب اسلامی انقلاب کردند، در صحنه نبودند، مجموعه‌ای از روشنفکران و روحانیون شهرهای بزرگ وارد انقلاب شدند، مثلاً در اصفهان، آیت الله آقا نجفی «رحمه الله علیه» و یک عده از مؤمنین در میدان بودند، یا در نهضت ملی شدن نفت، آیت الله کاشانی از یک طرف و مجموعه‌ای از مردم تهران و آقای مصدق و حزب ایشان به میدان آمدند. یک عده از مؤمنین به طرفداری آیت الله کاشانی و عده‌ای از روشنفکران به طرفداری آقای مصدق، به صحنه آمدند و آن کار مبارک را پایه‌گذاری کردند. ولی انقلاب اسلامی از نظر مردمی بودن، در ذات خود با همه‌ی انقلاب‌های اخیر دنیا متفاوت است، به طوری که در روستاها بیشتر حضور داشت تا در شهرها، آن هم با انگیزه‌ای کاملاً الهی، هیچ حزبی و هیچ طبقه‌ی خاصی نمی‌توانست اهداف خود را بر انگیزه‌ی مردم تحمیل کند، روح مردم با انگیزه‌ی تغییر سرنوشت خود از حاکمیت شاهان به حاکمیت خدا به صحنه آمد، به همین جهت هم سیاست مداراران نباید فکر کنند انقلاب از آن‌هاست و هر طور خواستند می‌توانند برای کشور تصمیم بگیرند. انصاف این است که ملتی متوجه شد از طریق اسلام می‌تواند سرنوشت خود را از سرنوشت زندگی غربی - که سراسر زندگی‌ها را فرا گرفته بود - جدا کند و چون تمام جهان، به خصوص

جهان اسلام، زندگی غربی را برای خود یک تنگنا می‌دید، با ظهور انقلاب اسلامی به آن انقلاب توجهی خاص شد و بازخیزی اسلامی معنی پیدا کرد، به خصوص که مردم، انقلاب اسلامی را از نقطه ضعف ضد قدسی که دنیای مدرن گرفتار آن است و همین امر موجب بحران آن شده است، مبرا دیدند.

«انتونی گیدنز» استاد جامعه‌شناسی، در کتاب «پدیده‌ی نوزایی» می‌گوید: «بازی قدرت جهانی که در دهه‌های آینده پدید خواهد آمد بدون در نظر گرفتن قدرت روزافزون اسلام قابل درک نیست» به این معنی که کسی نمی‌تواند آینده‌ی جهان را درک کند مگر این که جای اسلامی که قدرت روزافزون خود را نشان داده است، مشخص نماید. به عبارت دیگر، آینده‌ی جهان با توجه به حضور اسلام قابل تحلیل است. علت این امر هم مشخص است زیرا در حال حاضر همه‌ی تمدن‌های جهانی در منجلاب تمدن مدرن غرق شده‌اند و هیچ هویت مستقلی از آن‌ها نمانده مگر اسلامی که به قرائت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در میان است، یعنی اسلام نقش آفرین و تأثیرگذار.

سیری به سوی پیش‌بینی توطئه‌ها

عمده آن است که ما متوجه زمانه‌ی خود باشیم، تا جایگاه توطئه‌های دشمن را خوب بشناسیم. ما معتقدیم دشمن با تمام وجود جهت حذف یا توقف انقلاب اسلامی در حال توطئه است و ما در بسیاری از مواقع جایگاه توطئه‌ها و نسبت آن‌ها را با انقلاب اسلامی نمی‌فهمیم و از نقطه‌ای که

توطئه‌ها انقلاب را نشانه‌رفته اند غافلیم و به همین جهت نمی‌فهمیم چرا آن نتیجه‌ای که باید به کمک انقلاب اسلامی به دست آوریم، به دست نمی‌آید. در حالی که اگر انقلاب اسلامی یک قدم جلوتر بیاید و به جای توجه به توطئه‌های دشمن، جایگاه توطئه‌ها را از یک طرف، و هدفی را که توطئه‌ها نشانه‌رفته‌اند، از طرف دیگر بشناسد، به خوبی می‌توان برنامه‌ریزی کرد و از مرحله‌ی مقابله با توطئه به مرحله‌ی پیش‌بینی توطئه‌ها رسید.

در اولین قدم باید نسبت انقلاب اسلامی با فرهنگ غربی روشن شود تا متوجه زمانه‌ی خود باشیم و جایگاه توطئه‌های دشمن را خوب بشناسیم و نه تنها خودمان طعمه‌ی آن‌ها نشویم، قدرت پیش‌بینی آن‌ها نیز در ما رشد کند و برنامه‌های دشمن را از قبل پیش‌بینی کنیم. باید از خود پرسید چه شد که عده‌ای از انقلابیون طعمه‌ی توطئه‌هایی شدند که در نتیجه‌ی آن توطئه‌ها از ارتباط با گوهر زمانه، یعنی انقلاب اسلامی، محروم شدند و از تاریخ نورانی اهل معنا بیرون افتادند؟ جواب این سؤال را باید در غفلت آن‌ها از جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی جستجو کرد، این‌ها در عین این که می‌خواستند از استبداد نظام شاهنشاهی آزاد باشند به چیزی ماوراء نظام غربی فکر نمی‌کردند و بدون آن که گوهر اصلی انقلاب اسلامی را بشناسند، ابتدا انقلاب اسلامی را همراهی کردند ولی از آن مرحله‌ای که انقلاب اسلامی چهره‌ی عبور از غرب را شروع کرد، دیگر نتوانستند آن را همراهی کنند و حتی بعضاً به مخالفت برخاستند که چرا انقلاب اسلامی با مقابله با نظام سلطه برای خود دشمن تراشی می‌کند. از آن بدتر، آثار نفوذ

فرهنگ غربی و بروز بی بند و باری ها و فسادهای اقتصادی را که نتیجه ی نزدیکی کشور ایران به فرهنگ غربی بود، به پای روحیه ی انقلابی گذاشتند و در عمل خواستند با عبور از انقلاب، کشور را به غرب زدگی بیشتر آلوده کنند و با بی تفاوتی نسبت به حرکت بزرگی که این انقلاب توحیدی شروع کرده است، کلاه خودشان را گرفتند تا باد نبرد. بنده به خودم و به شما عزیزان توصیه می کنم از سرنوشت این افراد عبرت بگیرید.

اولاً مواظب باشید که به تحلیل هایی گرفتار نشوید که آن افراد گرفتار شدند و با چشم فرهنگ غربی انقلاب اسلامی را تحلیل کردند. شرط این که مسائل را درست تحلیل کنیم آن است که بفهمیم توطئه های جهان سلطه چه خصوصیاتی دارد و چه پیامی را می خواهد القاء کند و ما از چه زاویه ای باید توطئه ها را نگاه کنیم، و گرنه به جو تبلیغاتی فرهنگ سلطه اصالت می دهیم و با صاحبان آن صدا همسخن می شویم. آیا این همه تبلیغات برای بزرگ نشان دادن مشکلات، برای رفع مشکلات است، یا برای ناتوان نشان دادن نظام اسلامی و پنهان کردن ناتوانی های فرهنگ غربی است؟ وقتی جایگاه توطئه را فهمیدیم دیگر از منظری که غرب، ذهن و زبان ما را مدیریت می کند به مشکلات نظام اسلامی نمی نگریم تا فکر کنیم با پناه آوردن به غرب، می توان آن مشکلات را مرتفع کرد، که این ظلم بزرگی است به انقلاب اسلامی و نادیده گرفتن توانایی هایی که حتی می تواند از مشکلات حاصل از غرب زدگی، ما را خارج کند. ثانیاً: گوهری در حال شکل گرفتن است که اگر آن را درست بشناسیم، در آینده با حادثه های غیر قابل پیش بینی روبه رو نمی شویم. بر این موضوع

تأکید دارم که گوهری در حال شکل گرفتن است که فطرت انسان‌ها را مورد خطاب قرار داده است و به همین جهت آن‌هایی که با آن مقابله کنند و یا آن‌هایی که با آن قهر نمایند، همه را به هیچ می‌گیرد و جلو می‌رود. سرنوشت منافقین خلق از یک طرف و سیاسیون ورشکسته از طرف دیگر، حادثه‌های عبرت‌آموزی است. و این غیر از اعترافات است که استراتژیست‌های کاخ سفید بر زبان راندند، مبنی بر این که بر خورد سی‌ساله‌ی گذشته‌ی آمریکا با ایران به کلی غلط بوده و نتیجه‌ی عکس داده است.

باید از خود سؤال کرد؛ آن گروه‌های داخلی و آن کشورهای خارجی که با انقلاب اسلامی برخورد کردند، در حال حاضر کدامشان در یک نشاط امیدوارانه و یک حیات طبیعی قرار دارند؟ بیشتر عرض من در رابطه با این است که ببینید آن‌هایی که از انقلاب فاصله گرفتند و رفتند سر خود را بگیرند که کلاهشان را باد نبرد، الان در چه شرایطی هستند؟ جز این است که در شرایط انزوا و پوچی و فساد دختر و پسرشان و اعتراض به همه چیز، دارند خود را می‌خورند؟ تعبیر بنده این است که؛ «انقلاب اسلامی مخالفان خود را پوچ و بی‌تاریخ می‌کند.»

یکی از شکل‌های توطئه نسبت به انقلاب اسلامی تحریف واقعیت تاریخی انقلاب است و این که آن را به عنوان یک حرکت احساسی مطرح کنند و نه یک مکتب ریشه دار. در این نحوه از توطئه، نمی‌گویند که انقلاب اسلامی موجود نیست، می‌گویند: یک شخص بزرگی که دارای شخصیت کاریزمایی بود احساسات مردم را تحریک نمود و مردم نظام

شاهنشاهی را سرنگون کردند. «کاریزما» اصطلاحی است که به ظاهر مدح است ولی در باطن مدح نیست، چون معتقدند شخصیت های کاریزمایی با عقل و منطق غربی عمل نمی کنند و لذا غیر منطقی هستند و مردم را با احساسات وارد عمل می نمایند و آن ها را به ناکجا آباد می کشانند. آری ما در تاریخ از این گونه افراد داشته ایم ولی فرهنگ غرب، بین کسی که بر اساس روش انبیاء و منطق بر سنت های الهی عمل می کند با کسی که مردم را با تحریک احساسات به کاری می کشاند، فرق نمی گذارد. غرب سعی می کند به ما القاء کند که چون کار حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» پشتوانه ی علمی و منطقی ندارد، پس از مدتی به موزه سپرده می شود. بر اساس چنین تعریفی از حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه»، انقلابیونی که تحت تأثیر فرهنگ غرب باشند، از ادامه ی وفاداری به انقلاب عقب نشینی می کنند.

ضعفی که از آن رنج می بریم

آنچه موجب می شود که عده ای گمان کنند انقلاب یک موج احساسی بود که فرو نشست و تمام شد، عدم حضور مناسبات دینی و انقلابی در نظام اداری و آموزشی و اقتصادی ما است. در حالی که باید عنایت داشته باشید همان طور که اگر یک فرهنگ به بحران افتاد و سقوط کرد، آثار آن به مرور از صحنه ی مناسبات زندگی انسان ها برطرف می شود، اگر فکر و فرهنگی شروع به بالیدن کرد، به مرور موانع ظهور خود را برطرف می کند و خود را می نمایاند. عمده پشتوانه ی معرفتی انقلاب اسلامی است که به خوبی توان به چالش کشیدن فرهنگ مدرنیته را

دارد و حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نه تنها به آن معنی که عرض کردم یک شخصیت کاریزمایی نبود، بلکه یک فرهنگ بود، فرهنگی که متذکر عبور بشر از فرهنگ لیبرال دموکراسی به فرهنگ انبیاء است. امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با پشتوانه ی مکتب اسلام راه عبور از فرهنگ مدرنیته را در عصر حاضر نشان دادند، از این به بعد هر جا اسلام خود را طرح کند، نگاه امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» آن جا ظهور دارد و به سایر مکتب های الهی نیز مدد می رساند تا از این منظر به سرمایه های دینی شان بنگرند و از بحران جهان موجود آزاد شوند.

رسالت نیروهای معتقد به انقلاب اسلامی آن است که این نوع توجه را به سایر مسلمانان متذکر شوند و به مکاتب الهی دیگر کمک کنند تا خود را با ارزش هایی که انبیاء الهی آوردند، بازخوانی نمایند. بر همین اساس بود که گروهی از مسیحیان لبنان با نیروی مقاومت حزب الله هماهنگ شدند، و یا کشورهای آمریکای جنوبی با انقلاب ایران احساس هماهنگی می کنند.

انقلاب اسلامی حرکتی است تمدن ساز و به همین جهت از هر نوع حرکت تندی احتراز می کند. وقتی مبارزان حزب الله لبنان در کانال سوئز مین گذاشتند تا مسیر حرکت کشتی ها را ناامن کنند و به کشورهاییی که دست اسرائیل را در تجاوز به جنوب لبنان باز گذارده اند اعتراض نمایند، امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با تندی تمام با کار آن ها برخورد کردند و فرمودند: شما حق ندارید قواعد بین المللی را به هم بزنید و جهان را ناامن کنید. آن ها هم سریعاً مین ها را جمع آوری کردند و اعلام تبعیت از

دستورات حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نمودند. چون جریان حزب الله لبنان به تبع انقلاب اسلامی یک مکتب است و آرام آرام جای خود را در لبنان و فلسطین و سایر کشورها باز می کند.

ریشه ی تاریخی شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»

وقتی متوجه شدیم انقلاب اسلامی با پشتوانه ی مکتب اسلام و با نگاهی که تشیع به عالم دارد، وارد تاریخ شده است، می بینیم از این به بعد همه چیز معنی جدیدی به خود می گیرد، به طوری که هر حرکتی یا در اردوگاه انقلاب اسلامی است و یا متعلق به اردوگاه مقابل است. تا دیروز به راحتی خانواده ها گرفتار غرب زدگی می شدند ولی هیچ معنی مشخصی از آن غرب زدگی مطرح نبود تا جایگاه آن ها را تعیین کند، ولی با طرح فرهنگ انقلاب اسلامی، موضوع بیگانه بودن فرهنگ غربی ظهور کرد، از این به بعد معلوم است حرکات و افکاری که تحت تأثیر غربی ها ظهور کند یک بیماری است و با روح جامعه ی اسلامی هماهنگ نیست. این جا است که فضای جایگزینی ارزش های اسلامی به جای ارزش های غربی جای خود را باز می کند و حتی گروه های غرب زده تظاهر به وفاداری به ارزش های انقلابی می نمایند و از این طریق ناخواسته هضم فرهنگ دینی می شوند.

ما در اسلام افرادی را داشته ایم که با انگیزه های دینی حرکتی را شروع کرده اند ولی چون حساب شده کار را شروع نکردند و با پشتوانه ی دینی لازم به صحنه نیامدند پس از مدتی که رهبر آن حرکت کشته شد آن

حرکت متوقف گشت. در همین راستا حضرت صادق علیه السلام در عین این که به نیت زید بن علی و فرزندان یحیی بن زید احترام می گذارند، آن ها را از مبارزه علیه بنی امیه در آن مقطع بر حذر می دارند، و در دوران معاصر در عین احترام به شخصیت و نیت مرحوم میرزا کوچک خان جنگلی نمی دانم چرا ایشان در آن مقطع از روش مرحوم مدرس پیروی نکرد. میل مقدس برای وارد شدن در یک حرکت کافی نیست. آیا می توان حرکت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را با حرکت مرحوم میرزا کوچک خان مقایسه کرد؟ نمی خواهم زحمات و دلسوزی های آن ها را نادیده بگیرم، گله ی بنده آن است که مگر خداوند برای امثال خیابانی و میرزا کوچک خان جنگلی و ژنرال محمد تقی پسیان، مرحوم آیت الله مدرس را به عنوان مجتهدی صاحب مکتب که ریشه در فرهنگ اهل بیت علیهم السلام داشت، نگذاشته بود، چرا بی مدرس حرکت کردند؟ مدرسی که حتی انقلاب اسلامی ما از او تغذیه می کند و جلو می رود. مرحوم مدرس در زمان خود بهترین عملی را که باید انجام دهد انجام داد، و اگر نیروهای متدین اطراف او را گرفته بودند به نتیجه بهتری می رسید.

اگر تصور کنیم حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» یک شخصیت کاریزمایی است و پیرو آن، انقلاب اسلامی هم صرفاً ظهور احساسات مردم وفادار به امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» است، دیر یا زود از وفاداری به انقلاب باز می مانیم، به خصوص که هنوز انقلاب اسلامی نتوانسته است حضور فرهنگی خود را در مناسبات اقتصادی و آموزشی جامعه ی ایرانی ظاهر کند. در حالی که اگر ذات و گوهر انقلاب اسلامی را از یک طرف،

و خاستگاه تاریخی آن را که ریشه در فرهنگ اهل بیت علیهم السلام دارد، از طرف دیگر بشناسیم، نه تنها از طریق انقلاب اسلامی به غرب برگشت نمی‌کنیم، بلکه سعی می‌کنیم تا فرهنگ انقلاب اسلامی در مناسبات اقتصادی و آموزشی جامعه هرچه بهتر جا باز کند و از معضلاتی که غرب برای مردم پیش آورده، آزاد شویم.

مبانی علمی و عقلی ولایت فقیه

یکی از صورت‌های توطئه علیه انقلاب اسلامی غیر منطقی جلوه دادن اندیشه‌ی ولایت فقیه است، تا مردم تصور کنند آن اندیشه‌ی فاقد ساختار عقلی و علمی است و نتیجه بگیرند اگر از طریق اندیشه ولایت فقیه با فرهنگ غربی مقابله شود، مقابله‌ی عقیمی خواهد بود، زیرا بنا به تبلیغات غربی‌ها، از یک طرف اندیشه‌ی غربی یک اندیشه عقلانی است و نه احساساتی، و از طرف دیگر اندیشه‌ی ولایت فقیه یک اندیشه‌ی غیر عقلانی و احساساتی است! می‌گویند: همان طور که کلیسا نتوانست اندیشه‌ی غیر عقلانی خود را بر اندیشه‌ی کپرنیک در مورد نجوم تحمیل کند، و کشیشان از علم غربی شکست خوردند، روحانیون هم با اصرار بر اندیشه‌ی ولایت فقیه، از نظام لیبرال دموکراسی شکست می‌خورند. در حالی که هرگز این دو موضوع قابل مقایسه نیست و به واقع اگر اندیشه‌ی ولایت فقیه یک حرف بی‌پشتوانه است نباید وسایل ارتباط جمعی دنیا این همه در مقابل آن به تلاطم باشند و همه سعی خود را بکنند که صدای این اندیشه به گوش مردم دنیا نرسد.

اندیشه‌ی ولایت فقیه می‌گوید باید خدا بر مناسبات اجتماعی و فردی انسان‌ها حکومت کند، زیرا خالق انسان‌ها نیازهای حقیقی انسان‌ها را می‌شناسد و به عنوان رب العالمین، شرایط برآوردن آن نیازها را فراهم می‌کند. خداوند از طریق انبیاء دستورات خود را در جوامع بشری جاری می‌نماید و در زمان غیبت پیامبران و ائمه‌ی معصومین علیهم السلام کارشناسانی که توان کشف حکم خدا را از متون دینی و سیره‌ی پیامبران و ائمه‌ی علیهم السلام دارند باید جهت کلی جوامع را به دست گیرند، و مسلّم این اندیشه بهتر از تئوری شکست خورده‌ی ای است که معتقد بود نظرات ژان ژاک روسو و منتسکیو و جان لاک امور جامعه را مدیریت کند.

تضاد فرهنگ غربی با تفکر حکیمانه

یکی از بن‌بست‌هایی که فرهنگ غربی در آن گرفتار شده و به خودی خود عامل پایداری و آینده‌داری انقلاب اسلامی شده است، نارضایتی مردم در کل جهان از تبلیغات تکراری جهان غرب نسبت به ایران و انقلاب اسلامی است، تا آن‌جا که به قول معروف تبلیغات آن‌ها به ضد تبلیغات تبدیل شده است. نمونه‌ی دل‌زدگی مردم جهان از تبلیغات ضد انقلاب اسلامی را در کشور خودمان نیز مشاهده می‌نمائید به طوری که استقبال مردم از روزنامه‌های زنجیره‌ای که همه‌ی همت خود را در جهت نادیده گرفتن عظمت‌های انقلاب خرج می‌کنند، بسیار کم شده است در حدی که آن روزنامه‌ها نگران تیراژ پائین و عدم استقبال مردم از آن‌ها هستند. مؤلف کتاب «انسان در بحران» می‌گوید: «گفته‌اند و بی‌دلیل هم

نگفته اند که امروز همه ی اصول تجدد در وضعیت بحرانی قرار گرفته، انسان غربی مشغول جمع کردن خیمه و خرگاه خود است و باید انسان مدرن به جای دیگری پناه ببرد» این نویسنده می گوید خود مدرنیته دارد خیمه و خرگاه خود را از سایر کشورها جمع می کند و می رود، و این نوع عقب نشینی در عین این که به دلخواه سران کشورهای غربی نیست ولی آن ها به جهت شرایط پیش آمده نمی توانند از آن شانه خالی کنند، هزینه ای که در صورت حضور در سایر کشورها بخواهند پرداخت کنند برایشان غیر قابل تحمل شده.

وقتی شرایط فرهنگ غربی در آمریکا طوری است که انسان های برخوردار از حکمت و اندیشه جایی در رأس حکومت ندارند و بیشتر سیاسیونی در صحنه اند که ادای حکیمان را در می آورند، باید منتظر سقوط هرچه زودتر آن فرهنگ بود و پدیده ی حاکمان غیر حکیم نه در آمریکا که در اروپا نیز به نحو چشم گیری قابل مشاهده است. طبیعی است که بی حکمتی حاکمان غربی مانع فهم جایگاه حقیقی و تاریخی انقلاب اسلامی خواهد شد، و در نتیجه در مقابله با انقلاب اسلامی، از یک طرف ناتوانی آن فرهنگ و از طرف دیگر توانایی فرهنگ اسلامی ظهور می یابد، و در مقابله با انقلاب اسلامی بیش از پیش پر و بال خود را در معرض خرد شدن قرار می دهند.

در یک جمع بندی و به عنوان نتیجه گیری خدمت عزیزان عرض می کنم، تا زمانی که از درون تغییر نیافته باشیم و تصمیم نداشته باشیم حقیقتاً خود را از ظلمات دوران نجات دهیم، ارتباط ما با امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و انقلاب اسلامی، ارتباطی گسسته و ناهماهنگ است، نه امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را به عنوان یک شخصیت جدی و پایدار می پذیریم و نه انقلاب اسلامی را درست می فهمیم.

در حال حاضر و در شرایطی که فرهنگ ظلمانی مدرنیته سراسر روح و روان جوامع بشری را فرا گرفته است، یک راه بیشتر برای عبور از آن ظلمات به سوی نور نیست و آن هم بهره مندشدن از شور انقلابی است که در متن فرهنگ تشیع نهفته است و گرنه در عین ایرانی بودن و شیعه بودن، با بی تفاوتی، گرفتار همان حالتی خواهیم شد که غرب زدگان در آن قرار می گیرند، چون در شرایطی که فرهنگ غربی حاکم است، بی تفاوتی نسبت به شور انقلاب اسلامی، عین باقی ماندن در آن فرهنگ است.

هنر شما است که بتوانید اضمحلال انسان هایی را که به فرهنگ غربی گره خورده اند ببینید که چگونه در اوج ناامیدی نسبت به آینده، خود را به دست روزمژگی ها می سپارند، و با دقت هرچه بیشتر نسبت به سرنوشت بشری که به انقلاب اسلامی رجوع نکرده است می توان متوجه شد انقلاب اسلامی هدیه ی خدا است برای نجات از ظلمات مدرنیته. در این صورت حجم و کثرت گمراهان شما را مرعوب قدرت آن ها نخواهد کرد، زیرا کثرت گمراهان، از شدت گمراهی نمی کاهشد.

انقلاب اسلامی تئوری سیاسی جهانی است که پس از مدرنیته در حال پدید آمدن است. روشنفکران بریده از انقلاب اسلامی راه خود را از نور به سوی ظلمات کج کرده اند و بدون آن که متوجه باشند در اختیار فرهنگی قرار دارند که خون حیات انسانیت را می آشامد و انسان ها را از حیاتی فعال و سراسر برکت به حیاتی بی ثمر و یأس آلود گرفتار می کند و این نشانه ی آن است که فرهنگ غربی جواب حقیقی جان انسان ها نیست، جواب جان انسان ها اسلامی است که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به صحنه آورده است و این را می توان به تجربه دریافت.

«والسلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاتہ»

ص: ۲۱۰

تفسیر المیزان، علامه طباطبایی «رحمه الله علیه»

اسفار اربعه، ملاصدرا «رحمه الله علیه»

فصوص الحکم، محی الدین

ولایت فقیه، امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»

بحران دنیای متجدد، رنه گنون، ترجمه ضیاء الدین دهشیری

سیطره ی کتیت، رنه گنون، ترجمه ی علی محمد کاردان

انسان شناسی در اندیشه ی امام خمینی، مؤسسه ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی

بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی «رحمه الله علیه»

الکافی، ابی جعفر محمد بن یعقوب کلینی «رحمه الله علیه»

مثنوی معنوی، مولانا محمد بلخی

سلسله مباحث امام شناسی، آیت الله حسینی تهرانی

تحلیلی از نهضت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»، سید حمید روحانی

مجله ی آموزه، انتشارات مؤسسه ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»

خاطرات و مبارزات حجت الإسلام فلسفی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی

جریان ها و سازمان های مذهبی، سیاسی ایران، رسول جعفریان

دغدغه ها و نگرانی های امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»، فرامرز شعاع حسینی، علی داستانی

عصر امام خمینی «رضوان الله تعالى علیه»، میر احمد رضا حاجتی

بنیان مرصوص امام خمینی «رضوان الله تعالى علیه»، آیت الله جوادی آملی «حفظه الله»

الغدیر، علامه امینی

صحیفه ی نور، امام خمینی «رضوان الله تعالى علیه»

دیدار فرهی و فتوحات آخرالزمان، سید احمد فرید، تنظیم از دکتر محمد مددپور

ایرانی ها چه رؤیایی در سر دارند، میشل فوکو

شوک آینده، آلوین تافلر

جابجایی در قدرت، آلوین تافلر

مبانی اندیشه های اجتماعی غرب، دکتر محمد مددپور

توسعه و فرهنگ، شهید مرتضی آوینی

سرگذشت قرن بیستم، روزه گارودی

سلسله مباحث سیر تفکر معاصر، دکتر محمد مددپور

ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، حسین فردوست

نوشتار «تحلیلی از انقلاب اسلامی»، اصغر طاهرزاده

تاریخ سیاسی معاصر ایران، دکتر سیدجلال الدین مدنی

فلسفه ی انقلاب اسلامی، جلال الدین فارسی

استراتژی انتظار، اسماعیل شفیعی سروستانی

امام مهدی، سید محمد صدر

منتخب الاثر، لطف الله صافی گلپایگانی

مجله ی انتظار

منتہی الآمال، شیخ عباس قمی

مجله ی موعود

ینایع الموده، قندوزی

مناقب، محمد ابن شهر آشوب

تاریخ تحولات سیاسی ایران، دکتر موسی نجفی، موسی حقانی

انقلاب اسلامی و وضع کنونی عالم، دکتر رضا داوری

ص: ۲۱۳

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

• معرفت النفس و الحشر (ترجمه و تنقیح اسفار جلد ۸ و ۹)

• گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی

• علل تزلزل تمدن غرب

• آشتی با خدا از طریق آشتی باخود راستین

• جوان و انتخاب بزرگ

• روزه ، دریچه ای به عالم معنا

• ده نکته از معرفت النفس

• ماه رجب ، ماه یگانه شدن با خدا

• کربلا، مبارزه با پوچی ها (جلد ۱ و ۲)

• زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام

• فرزندانم این چنین باید بود (شرح نامه ۳۱ نهج البلاغه) (جلد ۱ و ۲)

• فلسفه حضور تاریخی حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه

• مبانی معرفتی مهدویت

• مقام ليله القدری فاطمه علیها السلام

• از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)

• جایگاه رزق انسان در هستی

• زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان

• فرهنگ مدرنیته و توهم

• دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی

• معاد؛ بازگشت به جدی ترین زندگی

• بصیرت حضرت فاطمه علیها السلام

• جایگاه و معنی واسطه فیض

• هدف حیات زمینی آدم

ص: ۲۱۵

• صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله عامل قدسی شدن روح

• زن، آنل گونه که باید باشد

• جایگاه جنّ و شیطان و جادوگر در عالم

• عالم انسان دینی

• ادب خیال، عقل و قلب

• آنگاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود

• انقلاب اسلامی، باز گشت به عهد قدسی

ص: ۲۱۶

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

